

بزرگان ارسنجان

تأليف:

فسرين اسكندري



شابک : ۹۶۴-۶۸۱۰-۲۹-۲
ISBN : 964-6810-29-2



انتشارات نوید شیراز
قیمت : ۹۸۰ تومان

تأليف سید محمد رفیع



برخاستگان

اسکن شد

بزرگان ارسنجان

۱ ۳۹۲۸ تألیف:

نسرین اسکندری

انتشارات نوید شیراز

بسم الله الرحمن الرحيم



بزرگان ارسنجان

تألیف: نسرین اسکندری

□ حروفچینی پدیدۀ ساگرافیک: وادصف □ چاپ: توحید □ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

□ تصویری روی جلد آرامگاه حاج ملا محمد شفیع اشرف‌الکتاب ارسنجانی

□ اجرای طرح جلد: فرانک بوب

ناشر انتشارات نوید شیراز

چاپ اول: ۱۳۷۹ حق چاپ محفوظ

دفتر شیراز - تلفن: ۲۶۶۶۲ - ۰۷۱ □ صندوق پستی ۷۱۳۶۵/۶۶۶

دفتر تهران - ۸۹۰۵۹۴۵ □ فاکس: ۲۶۶۶۲ (۰۷۱)

شابک ۲-۲۹-۶۸۱۰-۹۶۴-۹۶۴-۶۸۱۰-۲۹-۲ ISBN 964-6810-29-2

سالها بود که ارسنجان این خطه دیرینه سال مرد خیز، ادبستان هنر و اندیشه و مهد قرآن چشم فرا راه مردمش دوخته بود تا اندکی تأمل نمایند و از سر عطوفت و مهر، غبار از سر و رویش بزدایند و ارج و تعالی‌اش را دریابند.

روزگاری چند براینسان گذشت تا نخستین جرقه‌های احیا و نگاهداشت یاد و نام و خاطره آن تحت عنوان "بزرگان ارسنجان" در ذهن مبارک استاد ارجمند و پرافاضه جناب آقای دکتر محمود طاووسی که به راستی در نام ستوده و در کنش و رفتار نیز پسندیده خصال است، زده شد. و این بنده را بر آن داشت تا افتخار یابد و در حد توان پژوهشی در فرهنگ و زندگی و احوال و آثار فرهیختگان آن دیار بنماید.

هم چنین لازم می‌داند که صمیمانه‌ترین سپاس را به ناشر محترم آقای داریوش نویدگویی مدیر محترم انتشارات نوید شیراز که چاپ «کتاب بزرگان ارسنجان» را به عهده گرفتند تقدیم نماید.

تقدیم به:

روان پاک زندہ یاد

دکتر محمد حسین اسکندری

پیشگفتار

ایران سرزمین گسترده‌ی ما، با زیر بنای تاریخی چند هزار ساله که یکی از خاستگاههای تمدن بشری و فرهنگ انسانی است در درازای این تاریخ بسیار کهن، محل پیدایش فرهنگها، دینها، زبانها و تمدنهای درخشانی بوده که در هر گوشه‌ی آن آثار آنها هویدا و دیدنی است. برخورد فرهنگهای گوناگون بشری و وام دهی و گرفتن. و اثرهای باز مانده‌ی این فرهنگهای گونه‌گون را که در هر بخشی از این سرزمین اهورایی می‌بینیم، اگر پژوهنده‌یی بخواهد تنها سیاهه و فهرست هر یک از آنها را برای تمام این سرزمین، یکجا، گردآوری کند و تنظیم نماید، اگر امری ناشدنی نباشد، بسیار نارسا و در حکم هیچ خواهد بود. پس چگونه باید این کار را انجام داد؟ پژوهندگان پیشین که یادکرد مفخر گذشته و تاریخ و باستانشناسی و زبانها و فرهنگ تمام این سرزمین را به درست، کاری ناشدنی، می‌دانستند، کوشش کردند که هر یک، بخشی از این سرزمین را مورد توجه قرار داده و تنها به گوشه‌ای از دورانی از تاریخ به یادکرد آثار فرهنگی گذشته آن پردازند. از این دست است اقلیم نگاریهایی که در روزگاران پیشین فراهم آمده است، چون فارسنامه ابن بلخی. فارسنامه ناصری. آثار عجم و... درباره‌ی فارس و مطلع الشمس و غیره درباره پاره‌هایی دیگر از این سرزمین مقدس. اما اکنون که آگاهی و دانش مردمان امروز نسبت به گذشته تاریخی، زبانی، فرهنگی، باستانشناسی و غیره بطور بسیار چشمگیری گسترده‌تر از گذشته شده، حتی

پرداختن و نوشتن کتابهایی چون آنها که در بالا بدان اشاره شد، کاری بیهوده و بسیار نارسا می‌نماید. روی همین پایه است که پژوهشگران امروز هر یک به فراخور دانش و آگاهیهای اندوخته خویش به تنها جزیی از این موضوعات می‌پردازند و تک نگاری‌هایی در زمینه‌های گوناگون پدید می‌آورند که هر یک از آنها از دیدگاه ویژه علمی آن، بسیار ارزنده و مفید است. ایجاد پژوهشگاههای ملی و دولتی، با گرفتن اقلیم شناسی‌هایی که در چند سال اخیر برای پرداختن و بازشناسی و معرفی هر گوشه از این سرزمین مقدس ایجاد شده و بخشهای متنوعی که در دانشگاههای کشور به طور تخصصی به آموزش و مطالعه در زمینه علمی خاصی می‌پردازند، تعداد پژوهشگران و دستداران بررسی فرهنگ گذشته را بسیار بیشتر کرده است. بررسیهای زبان شناسانه و پرداختن به گویشهای بسیار گونه‌گون سرزمین ما، پژوهش در آثار بازمانده باستانی و تاریخی - چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام مطالعه تطبیقی فرهنگها و باورهای مردمی، شناخت و معرفی چهره‌های علمی - ادبی - شعری - دینی - هنری و.... پژوهش و مطالعه آثار پیشینیان در زمینه‌های متفاوت فرهنگی و بازشناسی و تصحیح و چاپ و عرضه آنها، همه و همه می‌توانند هر یک تنها به بخشی از این فرهنگ و تمدن دیرپا بپردازند.

ایجاد دانشگاههای بسیار در دورترین و دور افتاده‌ترین بخشهای کشورمان، سبب پرورش بسیاری از جوانان و علاقه‌مندان به فرهنگ کهن کشور عزیزمان شده است و در کنار ایجاد اقلیم شناسی‌ها، شهر شناسی‌هایی هم کم‌کم پا می‌گیرد و شهرنامه نویسی^۱‌هایی آغاز به خودنمایی می‌کنند که هر یک، باز به بخشی، از تمدن و فرهنگ گذشته سرزمین کهن ما می‌پردازند، امکانات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و غیره را بررسی می‌کنند و با ارایه آثار گذشتگان، آن را چراغی فرا راه جوانان و آیندگان قرار می‌دهند تا استعدادهای فرهنگی و ملی را بدینوسیله شکوفا نمایند. همه این تلاشها ارزنده و پر بار است و هر یک کاری درخور ستایش بسیار.



مجموعه‌ای را که خواننده محترم در دست دارد از این گونه شهرنامه نگاریهایی است که به بخشی از فرهنگ گذشته سرزمین زیبای ارسنجان می‌پردازد. نویسنده گرامی سرکار خانم اسکندری پس از یاد کردن کوتاهی از تاریخ و جغرافیا و موقعیت طبیعی ارسنجان به معرفی

چهره‌های بسیار بسیار ارزشمندی می‌پردازد که در روزگاران گذشته پرچمدار فرهنگ ایرانی بوده و یا پدیدآورندگان آثار هنری بسیار گرانبهائی بوده‌اند که در تکامل آن هنرها در ایران مشخصاً مؤثر بوده‌اند، چهره‌ها و شخصیت‌هایی که معرفی و یادکرد آنان دین و وظیفه‌ای به شمار می‌رود. خاندان خوشنویس علی‌عسگر ارسنجانی که شهرت جهانی دارند و آثار بسیار نفیس و ارزنده آنان در معتبرترین موزه‌ها و کتابخانه‌های جهان چشم بینندگان را به خود خیره می‌سازند از این چهره‌ها هستند، شاعران و گویندگان و روحانیون توانایی که چراغ راه مؤمنان در گذشته بوده‌اند، همه و همه جای آن داشتند که بطور مفصل بررسی و معرفی گردند تا فرزندان امروز ایران فارس و ارسنجان آگاهی یابند که چه مفاخری در این سرزمین می‌زیسته‌اند و با دیدن آثار آنان و شناختن شخصیت آنها، آنان را الگوی خویش قرار دهند و تلاش کنند که هنرهای ارزنده آنان را احیا کنند. نویسنده و پژوهشگر محترم این مجموعه که کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی است و خود از این سرزمین پاک (ارسنجان) برخاسته و وابسته به خانواده اهل علم اسکندری است با عشق و علاقه و پژوهش مستمر توانسته «بزرگان ارسنجان» را در حد بسیار قابل قبولی به جامعه فرهنگی کشور عزیزمان معرفی نماید و توجه پژوهندگان را به آثار بازمانده آنان - که برخی در زیر گرد و غبار گذشت روزگاران - به فراموشی سپرده شده بودند جلب نماید.

امید است که کسان دیگری که این ادای دین را احساس می‌کنند دست به کار تهیه کتابهای مشابهی از این دست برای دیگر بخشهای این سرزمین کهنسال بزنند و به معرفی مفاخر گذشته یا فرهنگ مردم و یا گویشهای سرزمین خود که مسلماً هر یک سهمی به سزا در روشنگری گوشه‌ای از فرهنگ بسیار عظیم این مردم پویا دارند، بپردازند. با آرزوی توفیق روزافزون برای نویسنده محترم کتاب.

محمود طاووسی

استاد دانشگاه شیراز

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۷	فصل اول:
۱۹	۱-۱: موقعیت جغرافیایی ارسنجان
۲۲	۱-۲: بناهای تاریخی ارسنجان
۲۳	۱-۲-۱: ایوان قدمگاه
۲۵	۱-۲-۲: بندبست
۲۶	۱-۲-۳: مدرسه سعیدیه
۲۷	۱-۲-۴: مسجد جامع
۲۷	۱-۲-۵: بازار
۲۸	۱-۲-۶: قلاتخوار
۲۸	۱-۲-۷: تل شرابی
۲۸	۱-۲-۸: غار ضحاک
۲۹	۱-۲-۹: پیرباصفا
۲۹	۱-۲-۱۰: تل کاخ
۳۰	۱-۲-۱۱: تل تیموران
۳۰	۱-۲-۱۲: آب و قناتهای ارسنجان
۳۱	فصل دوم: خوشنویسان
۳۳	۲-۱: حاج ملا علی عسکر

۴۹	۲-۲: حاج ملا محمد شفیع
۷۷	۲-۳: ملا احمد
۸۱	۲-۴: حاج ملا محمد حسین
۸۹	۲-۵: ملا محمد حسن
۸۹	۲-۶: علی عسکر (میرزا آقا) ابن محمد شفیع
۹۵	۲-۷: علی اصغر ابن ملا محمد شفیع
۹۶	۲-۸: میرزا محمد علی اشرف الکتاب نوه ملا علی عسکر
۱۰۱	۲-۹: سید رضی ارسنجانی
۱۰۴	۲-۱۰: محمدرضا ارسنجانی
۱۰۵	۲-۱۱: نصرالله ابراهیمی
۱۱۲	۲-۱۲: سید محمد ابراهیم حسینی
۱۱۶	۲-۱۳: حسن علی ممتحن
۱۲۰	۲-۱۴: محمد نعمتی

فصل سوم: شخصیت‌های فرهنگی، اجتماعی و عرفا

۱۲۹	۳-۱: شیخ قطب‌الدین مبارک
۱۳۱	۳-۲: ابوذر معین‌الدین کنکی
۱۳۲	۳-۳: حاج سعید
۱۳۳	۳-۴: آقا ملا احمد
۱۳۴	۳-۵: حاج ملا علی عسکر
۱۴۱	۳-۶: میرزا محمد هادی
۱۴۱	۳-۷: سید مرتضی
۱۴۲	۳-۸: میرزا عبدالکریم
۱۴۲	۳-۹: خانم سکینه آغازی
۱۴۴	۳-۱۰: دکتر حسینعلی ممتحن
۱۴۹	۳-۱۱: دکتر حسن ارسنجانی
۱۵۳	۳-۱۲: دکتر محمد حسین اسکندری
۱۷۳	۳-۱۳: دکتر ابوالقاسم محمودی
۱۷۶	۳-۱۴: دکتر محمد حسن اسکندری

۱۷۹	فصل چهارم: روحانیون
۱۸۱	۴-۱: آقا ملا احمد
۱۸۲	۴-۲: حاج ملا علی عسکر
۱۸۲	۴-۳: سید مرتضی
۱۸۲	۴-۴: حاج ملا محمد شفیع
۱۸۲	۴-۵: ملا احمد ابن ملا علی عسکر
۱۸۲	۴-۶: حاج ملا محمد حسین
۱۸۲	۴-۷: ملا محمد حسن
۱۸۴	۴-۸: آیت الله روح الایمان
۱۸۸	۴-۹: آیت الله محمد مهدی آثاری
۱۹۳	۴-۱۰: حجة الاسلام سید مهدی ثقة الاسلام
۱۹۵	۴-۱۱: آیت الله سید ابوالقاسم فقیه
۱۹۷	۴-۱۲: میرزا محمد علی اشرف الکتاب
۱۹۸	۴-۱۳: آیت الله سید محمد حسین حسینی
۲۰۱	۴-۱۴: حجة الاسلام سید علی ثقة الاسلام

۲۰۳	فصل پنجم: شعرا
۲۰۶	۵-۱: ملا احمد
۲۰۶	۵-۲: آثار
۲۰۶	۵-۳: شهاب
۲۱۵	۵-۴: آغاز
۲۲۶	۵-۵: انجام
۲۲۹	۵-۶: سحاب
۲۲۹	۵-۷: الحان
۲۳۰	۵-۸: سالار
۲۳۸	۵-۹: طالع
۲۳۹	۵-۱۰: پروین مارشال پیرغیبی
۲۴۵	۵-۱۱: ثاقب
۲۴۵	۶- پایان
۲۴۶	فهرست منابع

فهرست آثار خطی	
۱- آثار خطی حاج ملا عسکر	۴۳-۴۷
۲- آثار خطی حاج ملا محمد شفیع	۶۹-۷۶
۳- آثار خطی حاج ملا محمد حسین	۸۵-۸۷
۴- آثار خطی علی عسکر ابن محمد شفیع	۹۳-۹۴
۵- آثار خطی حاج میرزا محمد علی اشرف الکتاب	۹۹-۱۰۰
۶- آثار خطی سید رضی	۱۰۳
۷- آثار خطی میرزا نصرالله ابراهیمی	۱۰۹-۱۱۱
۸- آثار خطی سید محمد ابراهیم حسینی	۱۱۵
۹- آثار خطی حسن علی ممتحن	۱۱۹
۱۰- آثار خطی محمد نعمتی	۱۲۵-۱۲۸

فهرست تصاویر

۱- حاج ملا محمد شفیع	۴۸
۲- حاج ملا محمد حسین	۸۰
۳- حاج میرزا محمد علی اشرف الکتاب	۹۶
۴- میرزا نصرالله ابراهیمی	۱۰۵
۵- حسن علی ممتحن	۱۱۶
۶- محمد نعمتی	۱۲۰
۷- دکتر حسینعلی ممتحن	۱۴۴
۸- دکتر حسن ارسنجانى	۱۴۸
۹- دکتر محمد حسین اسکندری	۱۵۳
۱۰- دکتر ابوالقاسم محمودی	۱۷۳
۱۱- دکتر محمد حسن اسکندری	۱۷۶
۱۲- آیت الله روح الایمان	۱۸۳
۱۳- آیت الله آثاری	۱۸۸
۱۴- آیت الله فقیه	۱۹۵
۱۵- آیت الله ارسنجانى	۱۹۸

مقدمه مؤلف

ارسنجان سرزمین اندیشه‌های متجلی به صفات کمال، گلستان همیشه رنگین مرزداران علم و دانش، نبض تپنده خط و کتابت، گنجینه گرانقدر کاتبان و حافظان قرآن، پرتو منور فلق در طور معرفت، سروش غیبی ایثار و شهادت بوستان غزل سرایانی که مینای تغزل در زیر پای اندیشه نثار کرده‌اند. عرفات خطیبانی که گوهر بیان را از صفای زمزم نوشیده‌اند. طوافگاه شهیدانی که از صفا و مروه گذشته و در حجر اسماعیل و مشعر حیات آرامش ابدی پیدا نمودند. معراج مفقودینی که در دامن زهرای اطهر نمایان شدند و قتلگاه شکسته بالانی که بال پرواز از علی اکبر امام حسین به امانت گرفتند. جولانگاه عارفان منادی به «لم اعبد رب لم اره: عبادت نمی‌کنم خدای را مگر آنکه او را مشاهده نمایم. حضرت علی (ع)» و اوج تلاطم امواج خروشان دریای "ن والقلم و ما یسطرون" منادی "اقرأ باسم ربك الذی خلق" و میقات متعلمین علی سبیل النجاه، سرزمین کاتبان وحی که هفت اقلیم بدون آوازه و شهرتشان انجمنی نداشته‌اند و رشته قلم آنان نگارگر کلام الهی بوده است.

ارسنجان شهری است بادیرینه‌ای کهن و سابقه فرهنگی غنی، و بزرگان و هنرمندانی را در دامن خود پرورده است که هر یک از آنها در آسمان فرهنگ ما پرتوافشانی کرده‌اند. خوشنویسانی که هنر خویش را در خدمت کلام خدا درآوردند و هر چه داشتند در طبق اخلاص گذاشتند.

عالم‌ان و عارفانی که زنگار از آینه دل‌ها زدودند و نور حق را در این آینه‌ها متجلی ساختند. شاعرانی که ایده‌ها و اندیشه‌هایشان را به زیور شعر آراستند تا حرفشان آنگونه که می‌خواستند بر دل‌ها نشیند.

و بزرگانی که در راه پیشرفت فرهنگ این جامعه از هر چه داشتند گذشتند. بر ماست که یاد و خاطره این بزرگان را زنده نگه داریم. هر چند که می‌دانیم: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق.

اما تاکنون پیرامون سرگذشت و آثار این بزرگان تحقیقی به عمل نیامده و تنها در برخی از تذکره‌ها به طور اجمال از آنها نامی برده شده است. ما در این مجموعه کوشش کردیم که در حد توانمان و نه درخور شأن این بزرگان سرگذشت و آثار آنان را گرد هم آوریم و در اختیار آیندگان قرار دهیم تا جوانانمان خویش را دریابند و پا جای پای گذشتگان خویش بگذارند و فرهنگ جامعه را از زوال و نیستی برهانند.

بنام خدا

شهر من شهر آشنای خدا
آسمانش ستاره باران است
بهترین مونس دل مردم
آیه دلنشین قرآن است
دوست دارم تمام شهرم را
جنگلش، کوچه باغها، صحرا
دوست دارم صداقت و پاکی
دوست دارم نگاه مردم را
هر شب جمعه مردم این شهر
لاله‌ها را سپاس می‌گویند
مادران با گلاب گریه خویش
قبرها را تمیز می‌شویند
مردم خوب شهر من امروز
پرچم علم دست می‌گیرند
تا زمانی که آسمان آبی است
مردم شهر من نمی‌میرند

فصل اول

الف: موقعیت جغرافیایی ارسنجان

ب: آثار باستانی



نمایی از شهر ارسنجان

۱-۱: موقعیت جغرافیایی ارسنجان

ارسنجان منطقه‌ای است با وسعت تقریبی ۱۵۰۰ کیلومتر مربع که مرکز آن نیز ارسنجان نام دارد و در فاصله ۱۲۰ کیلومتری شمال شرقی شیراز و بین مدارهای ۲۸ و ۳۰ درجه شمالی و نصف النهار ۵۲ و ۵۴ درجه طول شرقی قرار دارد. این منطقه از مغرب به بلوک کمین، از مشرق به دریاچه بختگان، از شمال به ناحیه سرپنیران و از جنوب به خفرک و کربال محدود است.

منطقه ارسنجان حدود ۱۶۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و قله دال‌نشین که یکی از قله‌های معروف سلسله جبال "کوه خم" می‌باشد، با ارتفاعی معادل ۳۲۷۰ متر از سطح دریا بلندترین قله رشته کوه‌های اطراف ارسنجان است.

اطراف ارسنجان را جنگلهای سرسبز و کوههای سربلند با مناظر بدیع احاطه کرده است. بنه و بادام کوهی بدست آمده از این جنگلها قسمت عمده‌ای از صادرات این شهر را تشکیل می‌دهد.

منطقه ارسنجان مشتمل بر چهار قسمت زیر است:

- ارسنجان و حومه
- تنگ شکن
- توابع ارسنجان
- منطقه گمبان

این شهر دارای گذشته‌ای دیرین است که به همین لحاظ اکثر کتب گذشته همچون

فارسنامه ناصری، آثار العجم فرصت الدوله شیرازی، بستان السیاحه زین العابدین صوفی، دایرةالمعارف علامه دهخدا و دهها کتاب دیگر با تفصیل از آن نام برده‌اند. اما تاریخ صحیح و دقیقی که بتوان بر آن استناد جست و سال بنای این شهر را دانست در دست نیست. ولی به خاطر پیدایش آثار باستانی فراوان، بعضی از مورخین و باستان شناسان تاریخچه آن را به قبل از ظهور اسلام تخمین زده‌اند (بنای این شهر به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تخمین زده شده است).

آقای جمشید صداقت کیش درباره تاریخ ارسنجان چنین می‌نویسد:

"از جمله جزو نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، قرآنی وجود دارد که در قرن پنجم هجری قمری در ارسنجان کتابت شده است. در کتاب دارالعلم شیراز (تألیف صدرالدین محلاتی ص ۶۳) از قباله‌ای که در مورخه ۱۲۴۵ هجری قمری و به خط ملاعلی عسکر ارسنجانی است، بحث می‌کند. ضمناً در کتاب بستان السیاحه (اثر زین العابدین شیروانی، تاریخ اصل تألیف ۱۲۴۸ هجری قمری) و آثار جعفری (محمد جعفر خورموجی چاپ ۱۲۷۶ هجری قمری) و در سفرنامه پاتینجر که سفر خود را در ۱۸۱۰ میلادی در ایران می‌گذراند و ارسنجان را دیده و آنرا در نقشه ایران مشخص کرده و دیوان حکیم سوری درباره رب انار ارسنجان و غیره اطلاعاتی درباره ارسنجان وجود دارد"^۱.

در وجه تسمیه ارسنجان می‌گویند:

"که به خاطر خوش آب و هوا بودن چنین نامی را برای آن انتخاب کرده‌اند، چه "ارسن" به جا و مکانی گفته می‌شود که خوش آب و هواست و "گان" به معنای سزاوار است که پس از استیلای اعراب "گان" به "جان" تغییر یافت و لذا ارسنجان به قولی معرب "ارسن گان" است."

صاحب فارسنامه ناصری می‌نویسد:

"برای خوشی آب و هوا آن را "ارسن گان" گفتند. یعنی شایسته و سزاوار محفل برای

آنکه "ارسن" محفل و مجلس است و "گان" یعنی سزاوار و بعد از تصرف عربی ارسنجان گفتند^۱.

وی همچنین گفته:

"هوای آن بلوک از سردی مایل به اعتدال، باغستان خوبی دارد و کوهستان و صحرایی مرغوب، جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن، راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار، انار و انجیر را نیکو پروراند. در فارس انار ارسنجان و رب انارش در لطافت و چاشنی ضرب المثل است. شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی، کبک و تیهو و کبوتر است. آبش از کاریز و چشمه شیرخان، زراعت آن گندم و جو، پنبه و شلتوک و کنجد و خشخاش است"^۲.

شهرداری ارسنجان در سال ۱۳۳۵ تأسیس شد و تاکنون خدمات ارزنده‌ای را به مردم این شهر رسانده است.

بخشداری ارسنجان در سال ۱۳۵۵ تأسیس شد، اگر چه سالها قبل از آن نیز ارسنجان دارای بخشداری بوده است و شهرهای مرودشت و زرقان نیز جزیی از این بخش بوده‌اند. در تاریخ ۱۳۷۵/۱۲/۲۸ هیأت محترم دولت تأسیس شهرستان ارسنجان را تصویب نمودند و فرمانداری این شهرستان در تاریخ ۱۳۷۶/۹/۲۷ توسط آقای صحرائیان استانداری محترم فارس افتتاح شد.

در سال ۱۳۰۳ یکی از مردان نیکوکار و برجسته تاریخ ارسنجان بنام ناصرالدین ملقب به "سالار" که در شیراز رئیس انجمن ادب بود، خانه شخصی خود را که مجلل‌ترین خانه آن روزگار بود، به اداره معارف اهدا کرد و نخستین مدرسه به سبک جدید در ارسنجان به راه افتاد. بنابراین ارسنجان بعد از شیراز اولین شهر استان فارس است که دبستان در آن تأسیس شد و هم‌اکنون ۵۶۹۴ نفر دانش‌آموز در ۷۰ باب مدرسه ابتدایی و ۳۱۳۷ نفر دانش‌آموز در ۲۹ مدرسه راهنمایی و ۲۵۰۰ نفر دانش‌آموز در ۱۹ باب مدرسه متوسطه و ۲۷۶ نفر در دو مرکز پیش‌دانشگاهی مشغول تحصیلند و ۸۹۹ معلم و کارمند در راه پیشرفت نوجوانان و جوانان این مرزوبوم تلاش می‌کنند.

۱- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه، ج دوم، ص ۱۲۵۰.

۲- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه، ج دوم ص ۵۱-۱۲۵۰.

در سال ۱۳۶۶ به دست توانای مرحوم "دکتر محمد حسین اسکندری" و با همت و پشتکار مردم و مساعدت مسئولین دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارسنجان بنیان گذاشته شد که هم اکنون در ۱۹ رشته کارشناسی ارشد، کارشناسی و کاردانی دانشجو می پذیرد. جمعیت ارسنجان بالغ بر ۵۰ هزار نفر است که حدود ۱۶ هزار نفر شهرنشین و بقیه در روستاهای اطراف زندگی می کنند.

مشاغل عمده مردم کشاورزی، دامداری، تجارت و قالیبافی است. آب کشاورزی منطقه از قناتها و چاهها تأمین می شود که از این میان می توان از دو قنات عایشه و بناب نام برد. محصولات عمده کشاورزی گندم، جو، ذرت، یونجه، کنجد، چغندر قند، آفتابگردان، تره بار و میوه بویژه انار می باشد.

رب انار ارسنجان از شهرت فراوانی برخوردار است و از صادرات عمده این شهر می باشد. در این مورد گفته اند:

"به سالی بیست در شیراز اقامت کرده دانستم

فسنجان خوش نگیرد چاشنی بی رب ارسنجان"^۱

۲-۱: بناهای تاریخی ارسنجان

بناهای تاریخی به یادگار مانده از دوران گذشته گویای عظمت تاریخی این شهر است. ایوان قدمگاه ریشه در دوران هخامنشیان دارد و اشیاء بدست آمده از تل تیموران که هم اکنون در موزه^۲ نگهداری می شود، گواهی دیگر بر این هستند که این مکان مورد توجه شاهان هخامنشی بوده است و برخی گویند شهر استخر همین ارسنجان است.^۳

شاه طهماسب نامی نیز حدود شش ماه در اینجا سلطنت می کرده است. در کتاب آثارالعجم در این مورد چنین آمده است:

"... در آن قبرستان لوح مزاری که خیلی بزرگ است، نام طهماسب بر آن نقش است و می گویند این شخص شاهی بوده که شش ماه در آنجا سلطنت نموده ولی معلوم نشد که از

۱-۲ از این اشیاء در موزه تخت جمشید نگهداری می شود.

۱- حکیم سوری، دیوان اشعار، ص ۵۱.

۳- از دورانه های گذشته، زبان به زبان به ما رسیده است.

چه سلسله و در چه زمان بوده است.^۱

برخی از اهالی نیز نام قدیم ارسنجان را ایرجستان می‌دانند و می‌گویند: ایرج پسر منوچهر در ارسنجان فرمانروایی می‌کرده است اما آنچه انکارناپذیر است، آثار تاریخی دیگری است که تحقیقات باستان‌شناسی در آنها انجام نگرفته و اگر تحقیقی انجام گرفته باشد، آنقدر ناچیز است که هیچ کس از دستاوردهای آن آگاه نیست. از آن جمله می‌توان از "بند بست"، ویرانه‌های دیواری که دور تا دور ارسنجان را احاطه کرده است و "سد گمبان"، سدی ساخته شده از ساروج و خاک و سنگ که برای هدایت آب به زمینهای زراعی ساخته شده است و قصر منوچهر و قلاتخوار (که ظاهراً باید قلات تخوار قهرمان شاهنامه که در حوالی شهر استخر ساخته شده است، باشد) و حمام‌های قدیمی و آسیاب‌های آبی و مساجد قدیمی را نام برد. مدرسه سعیدیه نیز بنای به یادگار مانده از زمان صفویان است که از آن سخن به میان خواهد آمد. در کتابهای آثار العجم تألیف فرصت الدوله شیرازی، فارسنامه ناصری تألیف مرحوم میرزا حسن فسایی و سخن سرایان فارس تألیف محمد حسین آدمیت و بستان السیاحه تألیف شیخ زین العابدین صوفی و کوهها و غارهای ایران تألیف احمد معرفت و تذکره شیخ مفید نام ارسنجان و بزرگان و بناهای تاریخی و آثار طبیعی آن آمده است.

از جمله آثار دیدنی و مکانهای تاریخی که در منطقه موجود است:

۱-۲-۱: ایوان قدمگاه

ایوان قدمگاه اثری بجای مانده از زمان هخامنشیان و شاید قبل از آن است. برخی آن را چاشتخوار نامند و گویند چاشتخوار شاهان هخامنشی بوده است. وجود دو روستا با نامهای چاشتخوار و کورش آباد در نزدیکی آنجا شاید بتواند گواهی بر این مدعا باشد. و آن جایگاهی است وسیع بریده شده از کوه و سنگ یکپارچه دارای سه ایوان است که در سه طبقه یکی پس از دیگری قرار دارد. ایوان پایین به ابعاد ۲۰ متر طول و ۳ متر عرض است. ایوان دوم در ارتفاعی معادل ۵/۳ متر از طبقه اول قرار دارد و دارای ۲۰ متر طول و ۱۳



«ایوان قدمگاه»

متر عرض است، ایوان سوم در ارتفاع ۴ متری ایوان دوم قرار دارد و دارای ۲۰ متر طول و ۱۳/۵ متر عرض است. ارتفاع دیواره‌های آن حدود ۱۸ متر می‌باشد. دو پلکان در دو طرف ایوان وسط قرار دارد که ایوان را به ایوان بالا وصل می‌کند. عرض پلکان غربی ۲/۲۰ متر و عرض پلکان شرقی ۲/۴۰ متر می‌باشد. دیواره‌ها و کف ایوان‌ها صاف و هموارند. در جلوی آن استخری است که سرچشمه آن نیز همانجا است و بویژه در هنگام غروب منظره زیبایی دارد.

در کتاب اقلیم پارس درباره ایوان قدمگاه چنین نوشته شده است:

"آخرین اثر تاریخی پیش از اسلام در کوه رحمت موسوم به قدمگاه است که در منتهی الیه قسمت جنوب کوه مزبور در شمال آبادی موسوم به چاشتخوار واقع می‌باشد و مشتمل بر دو صفه دو اشکوبه است که در دل کوه تراشیده‌اند. درازی هر دو صفه ۲۰/۳ متر بوده. صفه پایین در ارتفاع ۳/۳۰ متر از کف جلگه به پهنای عمق ۱۳ متر تراشیده شده است و صفه دوم در ارتفاع ۴/۲۵ متر نسبت به صفه اولی و به پهنای عمق ۱۵/۲۰ متر ایجاد گردیده است. در هر یک از دو جانب بالای صفه پایینی پلکانی به پهنای ۲/۲۰ متر مشتمل بر ۱۷ پله (بلندی هر پله ۲۰ سانتیمتر و پهنای هر کدام ۴۲ سانتیمتر است)

تراشیده‌اند که بوسیله آنها از صفه اولی به صفه بالایی می‌رفته‌اند. کلیه بدنه‌های این صفه‌ها یعنی دیوار بین کف زمین و صفه اولی و بدنه‌های سه طرف صفه اولی و همچنین بدنه‌های طرفین صفه بالایی کاملاً قائم و صاف است و اثری در آنها احداث ننموده‌اند.

تنها در بدنه بزرگ صفه بالایی که درازای آن همان درازای هر دو صفه یعنی ۲۰/۳۰ متر و بلندی یا پهنای آن ۱۲/۲۵ متر می‌باشد دو ردیف طاقچه‌های سنگی هر ردیف مشتمل بر ۵ طاقچه در سنگ تراشیده‌اند که قسمت اعظم آنها فرو ریخته، مختصری از برخی از آنها نمودار است.

آقای دکتر واندنبرگ^۱ بلژیکی استاد باستان‌شناس دانشگاه گاند^۲ که از طرف اداره کل باستان‌شناسی ایران ضمن تجسسات و بررسیهای علمی خود در بهار و تابستان ۱۳۳۱ این محل را کشف نمود و درباره چگونگی استفاده از آن چنین اظهار نظر کرده است که محل مزبور به علت ناتمام ماندن معلوم نیست به چه کار می‌خورده است و احتمال می‌دهد که یا محل آتشکده در هوای آزاد بوده قصد داشتند طاقچه‌ها را عمیق‌تر کنند که آتش را در آن نگهداری نمایند و یا اینکه طاقچه‌ها برای محل گذاردن استخوانهای مردگان آماده می‌شده است و حدس دوم را بیشتر مقرون به صواب می‌دانند و با توجه به این نکته که نگهداری آتش ارتباطی با تهیه ده طاقچه ندارد، حدس اول بنظر صحیح نمی‌رسد و به احتمال نزدیک به یقین محل قدمگاه برای انجام آیین مذهبی مربوط به مردگان ترتیب داده شده. طاقچه‌ها نیز استودانهای منظمی از عهد هخامنشی بوده است.

بطوری که ملاحظه می‌شود محل قدمگاه که اثر مذهبی عهد هخامنشی تشخیص داده شده است، مانند بسیاری آثار مذهبی پیش از اسلام ایران به دلیل نامی که بر آن نهاده‌اند در دوران اسلامی هم دارای جنبه مذهبی بوده است و ذکر این نکته شایسته به نظر می‌رسد که نام کوه رحمت نیز خالی از جنبه دینی و تبرک‌نیت...^۳

۲-۱: بند بیست

ویرانه‌های دیواری است که دور تا دورارسنجان را احاطه کرده است. این دیوارها در

1- Dr. Vanden Berghe

2- Gand

۳- مصطفوی، سید محمد تقی. اقلیم پارس، ص ۴۳-۴۴.

چند قسمت، گذرگاهها را بسته و به مناطق صعب العبور وصل شده است. قسمت اصلی این دیوار دارای طولی حدود ۴ کیلومتر می باشد که دو رشته کوه شمالی و جنوبی ارسنجان را به هم وصل کرده است.

آثار بجای مانده نشان می دهد که در طول این دیوار برجهایی نیز وجود داشته است. این دیوار چه زمانی و به دست چه کسانی ساخته، بر ما پوشیده است. این اثر تاریخی نیز چون دیگر آثار رو به فنا است.



«مدرسه سعیدیه»

۳-۲-۱: مدرسه سعیدیه

مدرسه علمیه سعیدیه مدرسه‌ای است که بنای آن در سال ۱۰۸۵ هجری قمری در زمان صفویان توسط مردی خیر و نیکوکار بنام حاج سعید^۱ ساخته شد تا طلاب به تحصیل

۱- در سردر ورودی مدرسه سعیدیه سنگ نوشته‌ای به خط ثلث نگاشته شده که سال بنای این ساختمان و واقف مدرسه در آن حک گردیده است که متن سنگ نوشته این چنین است: والحمد کفی لله و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد المصطفی و اله النجباء سیما علی المرتضی و بعد فقد اید بتوفیق الله سبحانه و تعالی ببناء هذه المدرسة الرفیعة العلیه الموسومة بسعیدیه فی زمان خلافة خلیفة الله فی الارضین و قهرما ان الماء و الطین خلف من اخلاف سید المرسلین السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان ابی المظفر شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین و بعلی بزه و عدله و احسانه الحاج المحترم و الجناب المعظم المؤید بتأیید السیاح الحاج سعید بن المغفور محمدالارسنجانی نظاماً لما یحبّه و برضاه و ذخرأ لعقباه و کان جعل فی سنة خمس و ثمانین و الف و کفی برتک هادیاً و نصیراً.

علوم دینی پردازند. این مدرسه با شکلی زیبا ساخته شده و نمونه آن در هیچ یک از شهرهای مشابه دیده نشده است. از این مدرسه علما و دانشمندان بزرگی پیا خاسته‌اند که از آن جمله می‌توان بزرگان زیر را نام برد:

- آیت‌الله حاج محمد مهدی آثاری

- آیت‌الله میرزا علی اکبر روح‌الایمان

- آیت‌الله میرزا ابوالقاسم فقیه

- آیت‌الله سید محمدحسین ارسنجان (امام جمعه فسا)

- حجة الاسلام میرزا محمدعلی اشرف الکتاب

- حجة الاسلام سیدمهدی ارسنجان

- محمدرضا حقیقت

- حجة الاسلام سیدعلی ثقه الاسلام

از جمله مدرسان این مدرسه ملا عباس آتشی است. وی از سلسله سادات خاندان آتشی شیراز است که به ارسنجان آمده و مدرّسی مدرسه علمیه سعیدیه را به عهده گرفته است. صاحب فارسنامه ناصری درباره وی چنین می‌نویسد:

"و مدرس آن در این جزء از زمان، جامع فضایل ملا عباس آتشی شیرازی است و هر روزه چندین نفر طلبه علوم را از نتایج افکار خود بهره‌مند ساخته است".^۱

ملا عباس در ارسنجان بدرود حیات گفت و در مقبره مرحوم حاج ملا علی عسکر به خاک سپرده شد.

۴-۲-۱: مسجد جامع

مسجد جامع دارای بنایی است کهن و دیرین که در قلب این دیار قرن‌هاست که مردان خدا در آن به عبادت و پرستش ذات الهی مشغول هستند.

۵-۲-۱: بازار

در گذشته ارسنجان دارای بازاری با سقف بلند و دارای ساختمانی باستانی و با ارزش بوده که قریب ۶۰ سال پیش آخرین باقیمانده‌های آن به دست‌گزند حوادث سپرده شده و

از بین رفته است که امروزه جز نامی از خرابیهای آن چیز دیگری برجای نیست.



«مسجد جامع»

۶-۲-۱: قلاتخوار

قلاتخوار که در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی ارسنجان واقع شده است، دارای آثاری است از خرابیهای کاخ و آبادیهایی که مردم این دیار می‌گویند سلطانی بنام تخوارشاه در آنجا حکومت می‌کرده است.

وجود قلاتخوار، جلو در، غار ضحاک و قصر منوچهر نشانی از باستانی بودن این شهر می‌باشد و باید توجه باستان‌شناسان را به خود جلب کند.

۷-۲-۱: تل شترابی

مکان دیگری است در ۳ کیلومتری ارسنجان که سنگ قبرهای فراوانی از مردمی که در آنجا زندگی می‌کرده‌اند برجاست و تحقیقا متعلق به زمان قبل از اسلام می‌باشد.

۸-۲-۱: غار ضحاک

غار ضحاک از جاهای طبیعی و از اماکن غریب و قابل مطالعه است که دستیابی به آن

جز با وسایل مجهز کوهنوردی و غارپیمایی به آسانی میسر نخواهد بود. و در کتاب آثار العجم گفته شده است که:

"می‌گویند فریدون چون ضحاک را دستگیر ساخت قبل از آن که او را در کوه دماوند حبس نماید در اینجامحبوسش داشت"^۱.

شاید نظر مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی براساس سروده استاد طوس فردوسی بزرگ باشد که می‌گوید:

به پشت هیونی برافکنده زار جهان را چو این بشنوی پیر خوان گذشته است و بسیار خواهد گذشت سوی شیر خوان برد بیدار بخت همی خواست کارد سرش را نگون به نرمی یک راز گفتش به گوش ببر همچنین تازیان بی‌گروه به کوه دماوند کردش به بند"	"ببردند ضحاک را بسته خوار همی برد از این گونه تا شیرخوان^۲ بسا روزگارا که بر کوه و دشت بر آن گونه ضحاک را بسته سخت همی راند او را به کوه اندرون بیامد همانگاه خجسته سروش که این بسته را تا دماوند کوه بسیاورد ضحاک را چو نوند
---	--

با این تذکر که شیرخوان نام رودخانه، چشمه‌سار و کوهی است در کنار غار ضحاک.

۹-۲-۱: پیر باصفا

نام مکان دیگری است که در حوالی ارسنجان قرار گرفته و آنچه مسلم است محل دفن و یازندگی پیر و مرادی است که مورد توجه واقع شده و اهالی برای گردش و ادای نذر به آن مکان می‌رفته‌اند. امروزه جز تعدادی سنگ نوشته که بر قبرهایی چند وجود دارد، اثری از پیر و مراد "باصفا" وجود ندارد محل مذکور از صفا و زیبایی جالبی برخوردار است.

۱۰-۲-۱: تل کاخ

تپه‌ای است زیبا که قبلاً در حاشیه شهر و امروزه با گسترش ارسنجان به داخل شهر

۲- شیرخوان: نام چشمه‌ای کنار غار ضحاک.

۱- فرصت‌الدوله، آثار العجم، ص ۲۴۲.

تجمیده است. بر بالای این تپه آثار سفالی فراوان و یک حوض از ساروج دیده می شود که باستان شناسان آن را به دوران ساسانی نسبت داده اند. این مکان را هم اکنون شهرداری ارسنجان به پارک مبدل ساخته که محیطی کاملاً سرسبز و باصفاست.

۱۱-۲-۱: تل تیموران

در کتاب اقلیم پارس درباره این تپه چنین آمده است:

"در ۱ کیلومتری مغرب قصبه کوشک که از توابع ارسنجان است، تپه ای به طول ۲۰۰ متر و پهنای ۱۴۰ متر واقع می باشد که به نام تل تیموران خوانده می شود و بلندترین نقطه آن ۶ متر ارتفاع دارد. بر اثر گمانه های علمی در این تپه معلوم گشته است که از ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا دوران اسلام مردگان را در آن دفع نموده اند و نمونه هایی هم از ظروف سفالی خاکستری یا قرمز با نقوش سیاه رنگ و تزیینات مختلف مفرغی از قبیل انگشتر و گردنبند و سنجاق و همچنین مجسمه های کوچک سفالی حیوانات در قرون پیش از تاریخ آن به دست آورده اند".

۱۲-۲-۱: آب و قناتهای ارسنجان

در ارسنجان دو رشته قنات بسیار قدیمی یکی به نام "عایشه" و دیگری بنام "بناب" وجود دارد که به همراه تعدادی چاه عمیق و نیمه عمیق آب مورد نیاز باغها و کشاورزی منطقه را تأمین می کند.

گفتنی است که قنات عایشه در نوع خود و در هنر احداث قنات در ایران و در منطقه خاورمیانه کم نظیر، با ارزش و قابل مطالعه است.

زیرا در مطالعه و تحقیق در احداث آن بسیاری از دانش و آگاهیهای علمی را به کار برده اند. این دو رشته قنات با کمتر لایروبی که هزار و چند سال در آن صورت می پذیرد، سخاوتمندانه آب زلال خود را در اختیار تشنگان اعم از نبات و انسان و سایر جانداران قرار می دهد. در حوالی مظهر قنات عایشه تپه ای است به همین نام که در محل به نام تل عایشه مشهور است. این که چرا نام این قنات و تل را "عایشه" گذاشته اند و آیا این عایشه همان همسر پیامبر بزرگ اسلام است یا زنی دیگر، بر کسی آشکار نیست.

فصل دوم

خوشنویسان

هنر بالاترین جلوه روح انسان و زیباترین نمود خلقت است. و هنرمند که در آفرینش زیباییها سهیم است، نقشی خداگونه در خلقت دارد. هنرمند باید هنر خود را از شائبه‌هایی که از سنخ هنر نیستند پاک و مبرا دارد. زیرا هنر در ذات خود عاری از هرگونه آلودگی است. و تنها هنرمند است که می‌تواند جوهره پاک انسانی را آنچنان با یافته‌ها و پرورده‌های هنری خود بیامیزد تا این ترکیب بصورت یک موجود متعالی در عرصه قضاوت دیگران متجلی گردد.

بهر حال هنر جلوه متعالی روح انسان است و کسی که در حضيض مادیات محبوس است هرگز به این اوج نخواهد رسید. ابتذال هنر، اضمحلال هنر و تبری از ذات، جوهر و اصالت آن است. خطاطی و خوشنویسی خود نیز هنری است والا و ارجمند که در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری توسط خوشنویسان ارسنجانی که شرح حالشان خواهد آمد به اوج شکوفایی خود رسیده و نام ارسنجان را در پهنه ایران زمین بر سر زبانها انداخته است.

۱-۲: حاج ملا علی عسکر

یکی از بزرگان ارسنجان که در قرن سیزده هجری قمری می‌زیسته و به زهد و تقوی و فضیلت و حسن خط شهره است، مرحوم ملا علی عسکر ارسنجانی فرزند محمد شفیع می‌باشد. وی در سال هزار و دوست و بیست هجری قمری در ارسنجان دیده به جهان

گشود. وی از ارادتمندان مرحوم ملا احمد^۱ بوده و آن مرد عارف در نوشته‌های خود از ملا علی عسکر به نیکی یاد کرده و وی را سرآمد اقران دانسته است.^۲

حاج ملا علی عسکر ارسنجانی مقدمات علوم را در مدرسه سعیدیه ارسنجان آموخت. سپس راهی شیراز شد و در مدرسه خان شیراز به تحصیل علوم عربی و معارف اسلامی پرداخت. ولی چون علوم ظاهری روح تشنه او را سیراب نکرد ناچار به عرفان گرایش پیدا کرد و بی آنکه با فرقه‌ای از فرق تصوف دل بندد، گوشه انزوا را بر آشوب زندگی ترجیح داد اما هرگز سیر معنوی و سلوک برای جستجوی حقیقت او را از توجه به خلق و وظایف انسانی باز نداشت بعنوان نمونه سفری به تهران کرد و از مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر برای مردم ارسنجان تخفیف مالیاتی گرفته است و امیرکبیر در ازای این تخفیف از او درخواست می‌کند که دو رکعت نماز در نمازخانه‌اش بخواند. گویند مرحوم ملاعلی عسکر در عرفان تا بدان پایه رسیده بود که از اتفاقات آینده آگاه می‌شد. از جمله زمانی که پیرو مرادش آقا ملااحمد در شیراز در شرف مرگ بود، هر چه از او تقاضای وصیت می‌کردند، از این امر خودداری می‌نمود و مرتباً می‌گفت وصی من خودش می‌آید و به مرحوم ملاعلی عسکر که در آن زمان در ارسنجان بود، در نیمه‌های شب الهام می‌شود مرادت در حال مرگ است و با وجود اینکه امکانات سفر در آن هنگام مهیا نبود، در همان نیمه شب به طرف شیراز حرکت می‌کند تا خود را به مرادش برساند. زمانی که علی عسکر به شیراز می‌رسد و به خانه ملا احمد نزدیک می‌شود ملا می‌گوید وصی من آمد. در راکه باز می‌کنند، بقول ملااحمد مولانا علی عسکر وارد می‌شود و ملااحمد پس از وصیت چشم از جهان فرو می‌بندد و به دیار و معشوق ابدی خود می‌پیوندد.^۳

حاج ملاعلی عسکر در نوشتن خط نسخ و ثلث در عصر خود استاد و منحصر به فرد بوده است. فارسنامه ناصری درباره وی چنین می‌نویسد:

"یاقوت معدن عرفان و مقله حدقه زمان عارف صمدانی ملاعلی عسکر خوشنویس ارسنجانی از این قصبه [ارسنجان] برخاسته است و کسب اخلاق حمیده و صفات پسندیده

۱- رجوع کنید به آقا ملا احمد در همین کتاب ص ۱۳۴.

۲- آقا ملا احمد: ضیاء‌العیون و کلام الملوک نسخه خطی.

۳- این مطلب را مرحوم دکتر اسکندری از قول مرحوم آیت‌الله آثاری نقل می‌کردند.

را از جناب ملا احمد نمود و بعد از وفات آن جناب مسالککش را حدوالحدو پیمود و کتابت کلام الله مجید و هدایت عبادالله را شعار خود فرمود و خط نسخ خط نسخی بر خطوط استادان نسخ نویس کشیده و در سال هزار و سیصد و دو هجری قمری بعد از طی هشتاد و دو مرحله از زندگانی به رحمت ایزدی پیوست. خلفان صدقش، کمالات اکتسابان: حاجی ملا محمد شفیع و ملا محمد حسین خوشنویسان ارسنجانی، نعم الخلف آمده، در خوش نوشتن خط نسخ مشهور گشته‌اند.^۱

از سخنان مرحوم حاج میرزا حسن فسایی نویسنده فارسنامه چنین استنباط می‌شود که مرحوم ملاعلی عسکر عارفی به کمال بوده است زیرا او در این کتاب از کمتر کسی با اوصافی چون یاقوت معدن عرفان و مقله حدقه زمان یاد کرده است.

ملا احمد ارسنجانی در نامه‌هایی که به ملا علی عسکر نوشته، وی را از محبین دانسته است و در جای جای کتاب خود وی را مولانا ملا علی عسکر خطاب می‌کند. همچنین او مثنوی خود را که نام شوریه بر آن نهاده خطاب به علی عسکر سروده است. آنجا که می‌گوید:^۲

پیش از آن که مطلبی سازم بیان	"ای علی عسکر که باشی نکته دان"
چون بسوی دوستان بشتافتی	نکته اول و آخر یافتی

در محبت قطع کن از ما سخن	ای علی عسکر که باشی ممتحن
چون بگوید ببخود از خود سرگذشت	چون که شور و بی‌خودی از حد گذشت
چون که داری در تکرر اهتمام	ای علی عسکر مکرر کن کلام
باز آمد شور و افغانی زلال	حالتی آمد قریب اعتدال
وی که هم ادراکت از ادراک ما	ای که باشد خاک تو از خاک ما
در تو پنهان آنچه در ما شد نما	خوب فهمی گفتگوی درد ما
همنشین در گلستان و نار ما	ای علی عسکر رفیق و یار ما
تا بیفزایی ضیاء از هر دو عین	باز هم از ما نویسی شور و شین

۱- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری: تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، ج دوم، ص ۱۲۵۱.

۲- کتاب ضیاء العیون و کلام الملوک، نسخه خطی.

ای علی عسکر که باشی خوش نویس گفتگوی یارما را خوش نویس
بلکه می‌گویم که می‌باشی ولی می‌نمایی قلب جمعی منجلی

گویند مرحوم ملا علی عسکر و فرزندانش در قنوت نماز شب دعای ابو حمزه و در رکوع و سجود نمازهایشان مناجات خمس عشر می‌خوانده‌اند. نویسنده آثار العجم وی را از معارف سالکین و اکابر مجاهدین دانسته و می‌نویسد:

"از معارف سالکین و اکابر مجاهدین بوده و دست ارادت به مرحوم ملا احمد داده و در خط نسخ خط نسخ بر خطوط متقدمین و متأخرین کشیده و در سنه هزار و سیصد و دوی هجری قمری در قصبه ارسنجان رخت از جان فانی بسوی جنان باقی برده و مزارش همانجاست"^۱.

حاجی نایب الصدر درباره او می‌نویسد:

"ملا علی عسکر ارسنجانی که خط نسخ را چون میرزا احمد نیریزی نوشتی، معاش از تحریر نسخ ادعیه مرغوبه و کلام الله مجید نمودی، جزئی بضاعت داشت و زاری و صراحت به احدی نبرد، اکثر به عبادات مشغول بود، با فقرا فروتنی و با اغنیاء تکبر نمودی، سن وی به مراحل هشتاد و دو سالگی رسید"^۲.

مرحوم ملا علی عسکر بخاطر علاقه‌ای که به کتابت کلام الله مجید داشت، تا سال هزار و دویست و هشتاد و یک هجری قمری سی و شش قرآن با خط نسخ زیبا نوشت. سی و ششمین قرآن دست نویس او هم اکنون در موزه آستان قدس رضوی (ع) نگهداری می‌شود. در کتابی که ناجی مهندس زین‌الدین در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت هجری قمری در بغداد به چاپ رسانده است، یک صفحه از قرآن ملا علی عسکر را که با خط نسخ بسیار زیبا است و در موزه آستان قدس حسینی (ع) نگهداری می‌شود، چاپ کرده است. این قرآن در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری قمری کتابت شده است.

از دیگر آثار ملا علی عسکر می‌توان اینها را نام برد:

دعای صباح، جانمازی، دو صفحه اول مذهب عالی نسخ و آخر رفاع، کتابت خوش.

۱- فرصت‌الدوله، آثار العجم، چاپ ۱۳۶۲، ص ۴۹-۲۴۸.

۲- نایب الصدر، معصوم علیشاه. طرایق الحقائق، ج سوم، ص ۴۶۴.

ترجمه نستعلیق کتابت خفی عالی، حواشی شکسته خفی خوش بارقم ...
 "کتابه فی شهر ربیع الاول سنه اثنی و تسعین و ماتین بعد الالف من الهجرة علی عسکر
 الارسنجانی شیرازی" هزارو دویست و نود و دو" در مجموعه آقای سلطان القرای^۱
 قرآن جلد روغنی رقم (یا امیرالمؤمنین) نسخ و آخر رقاع کتابت خفی عالی بارقم
 "حسب الخواش ... میرزا عابد مستوفی شیرازی له العزه ... میرزا محمدرضا من شهر سنه
 ثلث و خمسين و ماتین بعد الالف من الهجرة ... سمت اختتام پذیرفت. انا العبد الاثم الخاطی
 العاصی الفانی علی عسکر ابن محمد شفیع ارسنجانی سنه هزارو دویست و پنجاه و سه" در
 مجموعه آقای مهندس شریف امامی^۲.

یک قطعه نسخ و رقاع کتابت عالی بارقم "کتابه فی شهر ذی القعدة الحرام سنه احدى
 و ثمان و ماتین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة و انا العبد الاقل علی عسکر
 الارسنجانی" هزارو دویست و هشتاد و یک" در مجموعه خودم (دکتر مهدی بیانی)^۳.

- یک قطعه آیت الکرسی در موزه رضا عباسی تهران.

- یک نسخه قرآن در موزه کاخ چهل ستون اصفهان به قطع ۱۵ x ۲۰ که همه
 صفحات آن طلاندازی و مذهب می باشد.

- یک نسخه قرآن کریم نزد آقای دکتر اصغر مهدوی با مشخصات زیر:

قرآن شماره ششصد و یک

اندازه ۵/۱۸ x ۵/۲۹ - جلد روغنی عالی، کاغذ ترمه، مجدول کمنددار، مذهب،
 بین السطور تماماً طلاندازی، دو صفحه اول متن و حاشیه مذهب مرصع به اسامی سور به
 خط رقاع و قلم زر در جدولهای روی متن لاجورد نوشته شده. دو صفحه اول متن و حاشیه
 مذهب در میان ترنج به شرح سابق دعای تلاوت در دو ترنج نوشته شده. در صفحه افتتاح
 متن حاشیه مذهب و ترصیع و سر سوره به شرح سابق نوشته شده. خواص سوره به خط
 نستعلیق و شکسته کتابت خفی در حواشی نوشته شده، تذهیب شده است. رقم علی عسکر
 ارسنجانی تاریخ هزارو دویست و هفتاد و هشت هجری قمری خط متن نسخ کتابت عالی -

۱- بیانی، مهدی. احوال و آثار خوشنویسان، چاپ دوم، ص ۱۱۲۰.

۲- بیانی، مهدی. احوال و آثار خوشنویسان، چاپ دوم، ص ۱۱۲۰.

۳- بیانی، مهدی. احوال و آثار خوشنویسان، چاپ دوم، ص ۱۱۲۰.

خط حواشی و شکسته عالی - پایان رقاع کتابت عالی. پایان حسب الفرمایش میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک فی شهر شوال المکرم ثمان و سبعین و مائین بعد الالف من الهجره (هزار و دوست و هفتاد و هشت هجری قمری) و انا العبد الاثم الجانی علی عسکر ارسنجانی.

پایان حواشی "قد تمت الحواشی فی عشر ثالث محرم الحرام من شهر سنه ۱۲۷۹ هجری قمری علی يد الاقل السادات میر محمد الشهیر به میرزا باباء الانجوى غفرله"

- مجموعه اشعار آقا ملا احمد ارسنجانی که با خط شکسته نستعلیق در سال هزار و دوست و شصت و پنج هجری قمری نوشته شده است، هم اکنون نزد آقای سید احمد موسوی دبیر آموزش و پرورش ارسنجان نگهداری می شود.

- قطعات پراکنده که در خانواده نگهداری می شود.

قرآنی که از مرحوم ملا علی عسکر در موزه آستان قدس رضوی (ع) نگهداری می شود، از لحاظ کتابت و تذهیب به عنوان نفیس ترین قرآن انتخاب شد و در روز پنجشنبه ۱۳۷۵/۱/۱۶ ساعت ۱۷/۳۵ از شبکه دو سیمای جمهوری اسلامی ایران و یوتیوبهای آن را بیان کردند، متن زیر خصوصیات این قرآن بی نظیر می باشد:

"قرآن شماره ۱۰۹ به کتابت علی عسکر ارسنجانی از ویژگیهای خاصی برخوردار است، قرآنی با جلد زرافشان که در نوع خود از نمونه های بی نظیر در فن جلدسازی و صحافی به شمار می رود. این قرآن که در سال هزار و دوست و هشتاد و یک هجری قمری نوشته شده، سی و ششمین قرآنی است که توسط این خوش نویس ماهر کتابت گردیده است. استادی مشهور که آثار متعددی از او و فرزندش محمد شفیع بجای مانده است. دو صفحه اول به فهرست سوره های صد و چهارده گانه قرآن اختصاص یافته است. تذهیب این دو صفحه با رنگ قالب شنگرفی است. و در آن نام مبارک سوره ها به ترتیب آورده شده است. صرف نظر از خط مهمترین بخش این قرآن نفیس و بسیار ارزنده تذهیب بی نظیر آن است. تذهیبی بسیار استادانه که تمام صفحات آن را دربر گرفته و هر برگ از آن را به عرصه ای از گل و برگ با رنگهای چشم نواز تذهیب کرده است. سطوحی سرشار از نقش و رنگ که گاه با رنگ تند شنگرف، چشم را متوجه خود می سازد. و دری دیگر با زمینه

ملایمی از رنگهای کرم و آبی رنگ را به خلسه و آرامش روحانی مهمانی می‌کند. استفاده از چنین رنگهای ملایم در این صفحات که دعای قبل از تلاوت کلام الله مجید است، باریک بینی هنرمند تذهیب کار را نشان می‌دهد. استفاده از گل و برگ موسوم به فرنگی نیز که از این دوره به بعد پای در عرصه کتاب آرایی گذاشته است در حاشیه صفحات این قرآن دیده می‌شود.

زیباترین و نفیس‌ترین تذهیب بکار رفته در این قرآن نیز در صفحه اول آن دیده می‌شود. عرصه‌ای سرشار از گل‌های بسیار ظریف و متنوع با رنگهای تازه‌ای چون صورتی و آبی همراه دیگر رنگهای سنتی که تلفیقی جانانه پیدا کرده است. مجموعه‌ای لطیف و سرشار از احساس که آیات مبارکه کلام الله را در میان گرفته و چون انگشتی نگین گرانبه را در بر گرفته است. بی‌تردید هنر استادانه هنرمند خوش‌نویس به بهترین وجه حق مطلب را ادا کرده، استادی گرانقدر و توانا که در نهایت استواری با قلم کمال یافته و پخته خویش آیات الهی را بر زمینه‌ای از طلا تحریر کرده است. کتابت بیش از سی و شش قرآن پس از عمری تجربه و آموختن در مکتب استادان بزرگی که قرن‌ها تجربه و ذوق را پشتوانه هنر و ممارست خویش قرار داده‌اند، این خوش‌نویس را در میان دیگران ممتاز ساخته است. ممتاز تا بدان حد که سفارش تحریر این نسخه نفیس از سوی شاه طهماسب به او می‌شود، قرآنی که در زمان خود نظیر قرآن سلطان حسین بایقرا، قرآن ابراهیم بایسنقر میرزا و قرآنهای بسیار نفیس قرن یازده و دوازده هند محسوب می‌گردند.

نسخه‌هایی که معمولاً توسط زبده‌ترین خوش‌نویسان هر دوره کتابت می‌شد و تذهیب و صحافی آن حاصل سالها کار مداوم بهترین استادان، زیر نظر بزرگترین هنرمند مذهب و جلد ساز آن دوره صورت می‌گرفت، هنر بکار رفته در تذهیب این نسخه نشان از پشتوانه‌ای غنی دارد.

پشتوانه هزار ساله که از طرحهای ساده هندسی آغاز شد و به تدریج چنان راه کمال پیمود که در پیچیدگی طرحها و نقشها و رنگ آمیزی و تلفیق رنگها و ظرافت قلم، موجب حیرت گردید.

این نقشهای بدیع که از ظرافت به باریکی مو می‌رسد و با رنگهای متنوع و هماهنگ، هنر بدیع و کامل را عرضه می‌کند در مقایسه با طرحهای اولیه با رنگهای طلایی و لاجوردی

و جدول‌هایی از شنگرف از فاصله‌ای عمیق سخن می‌گوید. انتخاب رنگ‌های آبی و صورتی و کرم، هم در تذهیب و هم در کتابت نام سوره بر زمینه لاجوردی حرکتی تازه در این عرصه است.

در تحریر این نسخه خطی کلام‌الله مجید باید گفت که این هنرمند مسلمان ایرانی در نهایت اعتقاد و ایمان هر آنچه داشته در طبق اخلاص نهاده و تقدیم کرده است.

گرچه تا به امروزه کار تحقیقاتی اساسی در زمینه نسخه‌های خطی کتب و بویژه قرآن‌های خطی موجود در ایران صورت نگرفته است و آنچه که شده در حد پراکنده و مربوط به مقطعی از زمان و یا شخص خاصی بود. اما مسلم آن است که این قرآن توسط هنرمندی کتابت و تذهیب گردیده است که سرآمد دوره خود بوده است. مخزن گنجینه خطی آستان قدس رضوی (ع) به گفته صاحب‌نظران منبع نامحدودی در زمینه‌های مختلف تحقیقی است، زمینه‌های چون تاریخ، تذهیب، تشعیر، ترصیع، صحافی، جلدسازی و نقد و بررسی علوم اسلامی در تمام ابعاد است.

گام گذاشتن در این وادی شاید دهها سال کار تحقیقی را با یافته‌های بسیار ارزنده همراه خواهد ساخت. با مدارک، اسناد و شواهدی روبرو می‌سازد که شاید غیرمنتظره و شگفت‌انگیز باشد. مهرهای متعددی که در حاشیه صفحه آخر این قرآن به چشم می‌خورد، نشان از التفات و توجه متولیان آستان قدس رضوی (ع) به این قرآن نفیس است.

از مرحوم حاج ملا علی عسکر شعری به یادگار مانده است و چنانچه اشعاری هم سروده باشد، چون کسی گردآوری نکرده با گذشت زمان فراموش شده است.

آقای سیدرضی الدین شیخ الاسلامی که از وعاظ معروف شیراز است و خود از اهالی ارسنجان می‌باشد، ایات زیر را که از ذوق سخنرانی و روح عرفانی گوینده آن حکایت می‌کند، از مرحوم علی عسکر می‌داند:

"قاصد آمد گفتمش آن یار سیمین بر چه گفت

گفت با هجرم بسازد گفتمش دیگر چه گفت

گفت پارا باید از اندازه نگذارد برون

گفتم از پا خاطر جمع است گو از سر چه گفت

گفت سر را بایدش از خاک ره کمتر شمرد
گفتمش کمتر شمردم از تن لاغر چه گفت
گفت جسم لاغرش را از تعب خواهیم سوخت
گفتمش من سوختم در باب خاکستر چه گفت؟
گفت خاکستر چه گردد خواهمش بر باد داد
گفتمش بر باد رفتم از صف محشر چه گفت؟
گفت در محشر به یک دم زنده‌اش خواهیم کرد
گفتمش من زنده گردیدم زخیر و شر چه گفت؟
گفت خیر و شر نباشد عاشقان را در حساب
گفتمش زین هم گذشتم باز گو دیگر چه گفت؟
گفت افکارا اگر خواهی تو ما را زین سپس
قاصد ار آمد مپرس آن یار سیمین بر چه گفت؟
آقای سیدرضی الدین اشعار فوق را در جنگ مرحوم شیخ الاسلام والد جدشان بنام
مرحوم ملا علی عسکر یافته‌اند. آقای مهدی سهیلی اشعار بالا را با اندکی تغییر در کتاب
(گنجینه سهیلی ص ۵۲۵ جلد سوم) تحت عنوان (شاعری ناشناخته) آورده است. البته در
چاپهای بعدی بنام عظیم نیشابوری چاپ شده است. مرحوم ملا علی عسکر چهار فرزند
عالم، عابد و هنرمند از خود بیادگار گذاشت و هر کدام چهره‌ای درخشان در هنر ایرانی
هستند. مرحومان حاج ملا محمد شفیع، ملا احمد، ملا محمد حسین و ملا محمد حسن
فرزندان وی می‌باشند. که شرح حالشان در جای خود در این کتاب می‌آید.^۱
این مرد بزرگ در سال هزار و سیصد و دو هجری قمری در ارسنجان چشم از جهان
فرو بست و به سوی یار و معشوق دیرین خود شتافت و در همانجا به خاک سپرده شد.

۱- منابع و مأخذ:

آثار العجم، ص ۲۴۸ و ۲۴۹، فارسنامه ناصری، ص ۱۲۵۱، احوال و آثار خوشنویسان، ص ۱۱۲۰، فرهنگ
بزرگان اسلام و ایران، ص ۳۴۲، کیهان فرهنگی، ص ۶۴، کتاب ضیاء العیون نسخه خطی، قرآن نویسان، ص ۶۶ و ۶۷،
ریحانة الادب ج اول، ص ۱۰۶، طرایق الحقایق، ج سوم، ص ۴۶۴.

نمونه‌هایی از آثار خطی
حاج ملاعلی عسکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الدُّعَاءَ حُرَّةً
لِلْإِسْلَامَةِ فِي الدَّارَيْنِ وَحِصْنًا
لِلصِّانَةِ فِي النَّشَاطَيْنِ وَذُرَّةً
لِنَجَاةِ الْهَارِبِينَ وَوَسِيلَةً
كَتَبَ عَلَى عَسْكَرِ الْأَمْرِ نَجَاةَ الشَّرِّ يُرِي

لَسَانِ
وَحَمَلِيدٍ وَحَمِي
قُوَّةٍ جَسَدِي تَنِيلِ
يَرْصُلِي قَارِزَتِي هُو
فَلَا وَنِدَانَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ
الْمَهَارِ أَحْشَرِي مَعَ
النَّبِيِّ وَالْأَطْفَارِ
رَحِمَكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّحِمِ

وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمْبِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَدْخُلُونَ قُضَا
مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا
يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
أَنْ تَعْتَدُوا وَاتَّقُوا نَوَاعِلَ الْبِرِّ وَالنَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ﴿١٠٦﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أَهْلَ الْغَيْبِ اللَّهُ بِهِ وَالْمُتَخَفَّةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُنْزَعَةُ
وَالنَّطْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّبْتُمْ وَمَا ذُكِّجَ
عَلَى النُّصْبِ وَأَنْتُمْ تَقْسِمُونَ بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ
الْيَوْمَ يَنْسِي الذَّنْبَ كَفْرًا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ

فَلْيَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا تَعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا تَعْبُدُونَ
وَلَا أَنَا عَابِدٌ لَكُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا تَعْبُدُونَ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ

سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقَائِمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ ضُرُّ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْنَا النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّكَ تَوَّابٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَبْتَغِيهَا أَبِي لَهَبٍ وَنَبِئَ مَا غَفَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيَصْلَى
نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْغَنِيِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الْقَيُّومُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَلَأَ عِزُّ رَبِّنَا أَفْئِدًا مِّنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقِينَ إِذَا وَجَبَتْ
وَمِنْ شَرِّ انْقِطَاعَاتٍ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ



از چپ به راست نشسته: نفر دوم حاج ملا محمد شفیع اشرف الکتاب،
نفر سوم میرزا سلیمان خان فسائی

۲-۲: حاج ملا محمد شفیع اشرف الکتاب ارسنجانى

از ستارگانی که در آسمان هنر ایران درخشید و قرآنهاى نفیس وی همواره زینت بخش موزه‌های بزرگ می‌باشد، مرحوم حاج ملا محمد شفیع اشرف الکتاب ارسنجانى است. او فرزند عالم و عارف و خوشنویس نامی مرحوم حاج ملا علی عسکر ارسنجانى است و مانند پدر بزرگوارش در علم و عرفان و هنر به مرتبه‌های والایی دست یافته است. محمد شفیع در حدود هزار و دویست و پنجاه هجری قمری در ارسنجان بدنیا آمد و در همان محل به تحصیلات مقدماتی پرداخت و آنگاه برای تکمیل علوم ادبی و دینی به شیراز رفت و مدتها در این دارالعلم به افاده و استفاده اشتغال ورزید. در سال هزار و سیصد و سی و سه در ارسنجان وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد. وی نوشتن انواع خطوط را از پدر فراگرفت تا به حد کمال رسید و در حسن خط تا بدان پایه شهرت یافت که از طرف ناصرالدین شاه قاجار به "اشرف الکتاب" ملقب گردید و نیز از طرف مظفرالدین شاه قاجار به دربار دعوت شد ولی به علت وارسنگی، از پذیرفتن دعوت شاه قاجار امتناع کرد.

حاج ملا محمد شفیع علوم دینی و عربی را به کمال فراگرفت و در صرف و نحو زبان عربی آنقدر توانایی یافت که آیات قرآنی و احادیث نبوی و ادعیه مأثوره را بی‌مقابله و با اعراب می‌نوشت در حدی که می‌توان ادعا کرد در نوشته‌های او هرگز خواننده به یک غلط اعرابی برخورد نمی‌کند و هم اکنون ترجمه‌هایی از مناجاتهای ائمه (ع) از او موجود است.

وی در نوشتن خطوط نسخ، ثلث، نستعلیق، شکسته نستعلیق، رقاع و خط ناخن سرآمد اقران بوده است. عمر پربرتک خود را صرف کتابت قرآن مجید نموده و بیش از چهل قرآن با خط نسخ بسیار زیبا نوشته است که در موزه‌های معروف دنیا از جمله موزه آستان قدس رضوی (ع) موزه مجلس شورای اسلامی و موزه کاخ گلستان نگهداری می‌شود. در سال هزار و سیصد و هفتاد و سه هجری شمسی قرآنی با خط وی با عنوان قرآن استثنایی و کم نظیر در نمایشگاه قرآن که در تهران برگزار شد، درخشید. این قرآن در موزه کاخ گلستان محفوظ است. حاج ملا محمد شفیع علاوه بر خوشنویس بودن، نقاشی چیره دست و شاعری توانا بود که از رموز ادب فارسی آگاهی کامل داشت و در اشعار خود گاهی

"آثار" و گاهی "اشرف" تخلص می‌کرد. وی در سرودن اشعار مخصوصاً غزل و قصیده و مرثیه ید طولایی داشت. اما با کمال تأسف از آن همه اشعار تنها اندکی بجای مانده است. آثار اشعار فراوانی در رثای اهل بیت عصمت و طهارت (ع) سروده است که اندکی از آن در سینه نوحه خوانها ثبت شده است. اما آنچه که بیش از هر چیز روح تشنه او را سیراب می‌کرد، علم و هنر وی نبود بلکه فراغت از اینها و راز و نیاز با معبود و خلوت دوست و اشک شبانگاهی بود که عطش او را فرو می‌نشاند است. چنانکه گفته:

"خوش کنج فراغت و حواس جمعی آتش به بخاری و چراغ و شمع
در خلوت شب نیاز و عجزی با دوست با آه جگر سوز و سرشک و دمی"^۱
فرصت الدوله درباره او چنین می‌نویسد:

"آثار و هوالحاج محمد شفیع مدتها در علوم عربیه و ادبیه رنجی کشید تا از فضلی عصر گردید و در خط نسخ از مرحوم والد گذرانیده.

شهدالله که پس از مرحوم میرزا احمد نیریزی خط مذکور را احدی به پایه مشارالیه ننوشت است. قوی است که جملگی برآند. الحال اکثر به کتابت قرآن مجید و فرقان حمید اشتغال دارد و در سرودن اشعار خاصه غزل صاحب طبع سلیم و ذوق مستقیم است.^۲

آقا بزرگ تهرانی در باره دیوان آثار نوشته است:

"دیوان آثار الحاج ملا محمد شفیع بن ملا علی عسکر ذکره فرصت فی (عم ص ۲۴۹) و قال انه كان خطاطا "استادا"، فی النسخ و كان شاعرا" و اکثر شعره الغزل و مات والده علی عسکر فی ۱۳۰۲ هـ"^۳

طبق این گفته معلوم می‌شود که ملا محمد شفیع صاحب دیوان اشعار بوده که متأسفانه از بین رفته است.

سید احمد دیوان بیگی نیز درباره ملا محمد شفیع می‌نویسد:

"نام نامیش حاجی ملا محمد شفیع، والد مغفورش حاجی ملا علی عسکر ارسنجان‌ی مردی فقیر مشرب، درویش مسلک با قدس و زهدی بود. فی الجمله از علوم رسمی و

۱- این اشعار بالای سر بخاری اتاق ایشان با خط خودشان گچ بری شده است.

۲- فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۲۴۹.

۳- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص ۲.

کمالات هم بهره داشت و خط نسخ را خوش و شیرین می‌نگاشت. کلام الله مجید و کتابت ادعیه خط او نزد اهلش خیلی مطبوع و مرغوب است. اما خود آثار هم تحصیل مقدمات صرف و نحو و فقه و اصول کرده. در نقاشی و چهره‌سازی نیز با ربط است. خط ناخن را هم بد نمی‌نویسد. دارای حالت افتادگی و فقر و حسن اخلاق هم هست. اقسام خطوط را هم خوب می‌نویسد. خاصه نسخ که فن اوست و آن را به کمال رسانیده است و اما در مراتب شاعری طبع دارد. از قواعد هم با اطلاع است. گاهی که از مشق یا کتابت فراغت حاصل نماید، غزلی می‌سراید. گاهگاهی هم به ضرورت با گفتن قصیده و تغزل رغبت می‌نماید. و ولادتش در هزار و دویست و پنجاه و اند اتفاق افتاده و اکنون که سال هزار و سیصد و سه است و احوال و اشعارش نوشته می‌شود، پنجاه سال عمر دارد.

من قصایده

بتي در آمد با جام و ساغر و مينا	مهي بر آمد با بربط و بط و مزمر
به زير زلف سیه فام روی رخشانس	چو در دواج شب تيره پرتو اختر
زخال هشته یکی داغ بر به سینه مهر	ز زلف کرده دو صد حلقه بر به گوش قمر
بدان جمال جهانسوز و خال مشکینش	نهاده عود قماري بر آتشین مجمر
دو هفته ماهی در چین زلف نافه چین	خجسته شوخی در تار موی مشک تتر
بناز گفتی که می‌گیر و یک زمان برگیر	دل از کشاکش این روزگار دون پرور
به سبجه زهد فروشی که کوثر و جنت	خدای کرده به من وعده در سرای دگر
بیا ز سبجه گیسوی یار عقده گشا	بیا ز جنت رخسار یار جلوه نگر

من غزلیات

از فقر نگر افسر سلطانی ما را
من باده خورم هر دم و زاهد همه حسرت
بس تو به ز عشق تو نمودیم و شکستیم
زین چاه و رسن کز زنج و زلف تو داری
در ملک فنا تخت سلیمانی ما را
دانایی وی بنگر و نادانی ما را
بنگر تو ز هر توبه پشیمانی ما را
کی هست رهایی، دل زندانی ما را

گر دل ز غمت دجله خون شد، شده باشد
سودای سر زلف تو از دل نشود کم
گر از خم یاقوت لب قوت دل ما
ما و لب دلدار و لب جام و لب کشت
و ان دجله گر از دیده برون شد، شده باشد
گر بار فراق تو فزون شد، شده باشد
لخت جگر و خون درون شد، شده باشد
گر کاسه افلاک نگون شد، شده باشد
پیش الف قد تو ای فتنه کشمیر
پیش الف قد تو ای فتنه کشمیر

شیخ مفید نیز این اشعار را از "آثار" دانسته است:

"ساقیا روز بهار است بده جام دگر
بخت من بین که به یاد سر زلفش هر شب
می ده امروز و مده وعده به ایام دگر
گسترم بهر دل از هر طرفی دام دگر

تا چند با خدنگ و کمان ایستاده ای
رفت از سرم زمستی چشمان شوخ او
تا سر نهاده ام به در آستان دوست
من خود ز تیر غمزه زیبا افتاده ام
کیفیتی که بود، ز صهبا و باداهم
دل در کف اطاعت غیری نداده ام

گفت: تا چند به خاک افتی و بوسی قدمم؟
گفت: بس دل که زتن ها من تنها بردم
گفتمش: تا تو چو شمشادی و بر پا هستی
گفتمش: شکر خدا را که تو تنها بردی^۲

۱- دیوان بیگی، سیداحمد. حذیقه الشعراء، ج اول، ص ۲۲-۲۰.

۲- شیخ مفید، مرآة الفصاحه، تصحیح دکتر محمود طاووسی، ص ۲۳.

این اشعار نیز از اوست:

"در پیش روی دفتر حسنت نهادهام
کس را ز خوبی تو حکایت مجال نیست
از وصف آفتاب رخت بسته‌ام زبان
تا چند با خدنگ و کمان ایستاده‌ای
رفت از سرم ز مستی چشمان شوخ او
تا سر نهاده‌ام به در آستان دوست
لیک از بیان به عجز و قصور ایستاده‌ام
جز آینه که پیش جمالت نهاده‌ام
حربا صفت دو چشم تحیر گشاده‌ام
من خود ز تیر غمزه ز پا اوفتاده‌ام
کسیفتی که بود، ز صهبا و باداه‌ام
دل در کف اطاعت غیری نداده‌ام"

"اشرف تو کیمت نکته دانی، دانی
هر چند که مانند نداری در خط
اسرار و رموز جاودانی، دانی
در شیوه تصویر به مانی، مانی"

بنگر که در این فصل دی و روز زمستان
گر نیست زمان گل و گلشن به زمستان
چون نار خلیل آتش ما گشته گلستان
در بزم من امروز بخاری است، گلستان

بر چشم من چو با صف مژگان گذر کنی
بستم ره خیال تو بر دل ولی چه سود
مشکین کنی ز خطه چین ساحت جهان
ای دل تو رفتی از بر ما سوی کوی دوست
گفتم به دل که سر به کمندی نیاورم
چشمی که بود راه خیال تو سوی دل
خوشر که گر زنی به خدنگش خبر کنی
صد رخنه در دل از مژه چون نیشتر کنی
چون زلف خود حمایل باد سحر کنی
خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی
با غمزه‌ای تو غارت دل سر به سر کنی
سیلی گرفته ز اشک که نتوان گذر کنی

قصیده بهاریه زیر از اوست که متأسفانه تنها قسمتی از آن باقیمانده است:

شد موسم گل زمان صحرا
با مطرب و چنگ و نای و بر بطن
دل می‌کشدم سوی تماشا
با ساقی و ساتگین مینا

برخیز و بخوان نوای کابل بنشین و بنوش جام صهبا
 گل خنده زند ز شاخ گلبن مل قهقهه از گلولی مینا
 بر هر سر شاخ عندلیبی ز آوای و صغیر نغمه آرا
 حوری صفتان به باغ و گلشن غلمان بچگان به سیر صحرا
 مرغوله زلف حلقه دام مکحوله چشم ترک یغما
 هر شاخ درخت از شکوفه چونان فلکی است انجم آرا
 بر سبزه تر نشسته شبم چندان که بر آسمان ثریا

آثار همچنین مرثیه‌ای در مرگ نصیر خان، کلاتر ارسنجان که با گلوله کریم نامی از پای در آمده است، سروده و در این مرثیه تاریخ قتل او را به حساب ابجد آورده است. این مرثیه بر سنگ قبر مرحوم نصیرخان واقع در قبرستان عمومی ارسنجان حجاری شده است که متأسفانه به علت کهنگی و شکستگی سنگ برخی از کلمات آن خوانا نیست و نویسنده در حد امکان کوشیده است، آن را بخواند اما یکی دو کلمه از آخر آن درست خوانده نشد. مرثیه این است:

ای دریغ از ستم این فلک شعبده باز
 آه از گردش این کج روش کج آیین
 هر کجا باغ حیاتی است از آن گشته خزان
 هر کجا خاطر شادی است زوی مانده غمین
 بزم عیش است زناسازی آن جان سوزی
 جام نوش است زگردیدن وی زهر آگین
 مباد از هجر مه روی پسر، جامه سیه
 روز و شب اشک فشان است چو عقد پروین
 خواهر از داغ برادر شده چون لاله مدام
 چهره افروخته، دل سوخته، زانوبه جبین
 هشته بر خاک فنا طرف گلستان قد و خد
 سرو و گل، لاله و شمشاد، چنار و نسرین

تا ببالید به گلزار جهان سرو قدی
 ناگه افکند به خاکش اجل از تیشه کین
 کشته شد در مه شعبان و بدین مرثیه یافت
 جام از کوثر و هم جای به فردوس برین
 ای زهی فیض و سعادت که رسیدش آری
 ز کریمش چو رسید آن ز کریمش رسد این
 سال قتلش چو ز "آثار" خرد جست به نغز
 گفتمش آه، سر خاک شهید آی و بین^۱
 از پدر تا به پدر جمله بزرگ است و سترگ
 از نیا تا به نیا جمله بهین است و مهین
 داغ وی سوخته هر گوشه دل از دشمن و دوست
 سوگ وی تفته جگرها زمهین تا به کهن
 کرد انشاد بر این قطعه تاریخ و نوشت
 تا بماند پس از "آثار" اثری روی زمین^۲
 سپس استاد هنرمند محمد کاظم
 نقش آن کرد چو فرهاد ملیح و شیرین
 اشعاری که در ذیل آورده می‌شود در ارسنجان بنام نوحه شهرت دارد و تنها در
 حافظه نوحه خوانها جای دارد که آنها هم غالباً شکسته و غیرمنظم حفظ کرده‌اند. بویژه
 اینکه از سینه‌ای به سینه‌ای دیگر منتقل شده و باگذشت زمان در آنها تغییراتی رخ داده است.
 اما باز هم از آنچه مانده می‌توان به ذوق شاعری "آثار" و روح هنر زای او پی برد.
 مرثی زیر از اوست:

ز هجر اکبر سیمین عذارم چرا نزارم که بی‌قرارم
 سرشک از دیده چون باران ببارم چرا نبارم که اشک ببارم
 علی علی علی جوانم
 در این جهان ندیده کامم

زمرگ نوجوان مه جبینم شه زمان و مه زمینم
سپس بر خاک و خاکستر نشینم ز جورگردون، به غم قرینم

علی علی علی جوانم

در این جهان ندیده کامم

چو زلفت روز و شب در پیچ و تابم شبی نخوابم، شبی نخوابم
چو هندویت بر آن رنج دل کبابم کسی نگوید زغم جوابم

علی علی علی جوانم

در این جهان ندیده کامم

چه زحمتها که در پایت کشیدم ز روز عیشت نشان ندیدم
فغان کز آنچه ترسیدم رسیدم ز باغ وصلت گلی نچیدم

علی علی علی جوانم

در این جهان ندیده کامم

زدیده خون دل بارم شب و روز ز درد دوری، ز درد دوری
رخم چون لاله زین داغ جگر سوز کجا صبوری، کجا صبوری

علی علی علی جوانم

در این جهان ندیده کامم

چو بپوشید شه اندر بر اکبر کفنش داده یاقوت لبش ز آب عقیق یمنش
زار بگریست از این غصه و بود این سخنش "یارب این نوگل خندان که سپردی به منش
می سپارم به تو از چشم حسود چمنش"

گفت لیلا چو مرا دست به اکبر نرسد می رود از نظر و داغ وی از دل نرود
هر کجا روی کنم مشکلم آسان نشود همره اوست دلم باد به هر جا که رود

همت اهل کرم بدرقه جان و تنش

فاطمه گفت: به یثرب به دو صد رنج و عنا با تنی خسته زدرد و دل پرداغ و بلا
قاصدی گو که فرستم سوی اصحاب وفا گر به سر منزل لیلا رسی ای باد صبا

تعزیت نامه اکبر برسانید به منش

زمن ای هدهد فرخنده به صد شیون و آه توشه برگیر از این چهره به یک طرفه نگاه
 زمن غمزده برگوی از آن میر و سپاه با ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه
 جای دلهای عزیز است، به هم بر مزنش

قاسم از حجله برون رفت به صد عز و جلال زابرو و روی زده طعنه به خورشید و هلال
 با عرووش به نهان گفت نماندست مجال هرکه ترسد ز ملال اندوه و عشقش به حلال

سرو ما و قدمش بالب ما و دهنش

دفتر ماکه در آن نامه‌ای از تعزیت است جمله "آثار" بر آنها نظر مرحمت است
 هر چه گویی همه فضل و هنر و مکرمت است شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است
 آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

ای نوگل باغ حسین ای شبه پیغمبر

مهر سپهر سروری ای علی اکبر

جان جهانم نامراد اکبر

روح و روانم نامراد اکبر

جز درد و غم نبود کسی یار و مددکار

تا مه رسد از داغ تو آه شرر بار

یک جانت بینم زکین در خاک و خون غلتان

یک جا سرت چون قرص مه بر نوک نی تابان

عیش عزادیدم علی از کینه عدوان

باغت خزان دیدم علی از صرصر دوران

تا چرخ برشد، ناله‌ام از فرقت رویت

روزم سیه شد ای علی چون سنبل مویت

"آثار" دارد زین عزا ای خسرو خوبان

امید عفو و مغفرت از سرور دوران

اشکم همه از دیده چو در عدنی بین در عدنی زاده جزع یمنی بین

در غمکده ما همه جا از چپ و از راست آواز حسینی و نوای حسنی بین
 رخساره این کشته به خون چون گل سوری اندام وی از سوده چو سبز چمنی بین
 در پشت عقاب اکبر ناکام جوان را بر رفر رفعت چو رسول مدنی بین
 افکند به سر افسر و می‌گفت سلیمان با تاج نگین سلسله اهرمنی بین
 "آثار در این تعزیه خسرو محشر دامن همه پرگوهر غلتان چو منی بین

شه زاده اکبر آن ماه دلخواه باگریه گفتا تن‌ها چه شد شاه
 با سوز و زاری با ناله و آه گریغ بارد از مهر و از ماه
 گردن نهادیم الحکم لله، الحکم لله

ما از شهادت کی در هراسیم هم در ثنائیم، هم در سپاسیم
 فرزند شاه گردون اساسیم ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم
 یا کشته گشتن یا قصه کوتاه

کوفی و شامی افسانه کردند بنیاد دین را ویرانه کردند
 بیت الحرم را غم خانه کردند کشتند ما را پروا نکردند
 پیران جاهل، شیخان گمراه

تا چرخ بر شد فریاد لایلا زیر و زبر شد بنیاد لایلا
 جز گریه ناید امداد لایلا داغ علی برد از یاد لایلا
 ورد شبانه، درس سحرگاه

می‌گفت از غم کاین هجر می‌پسند یک لحظه بنشین، بشنو ز من پند
 ای شاه خوبان برگو که تا چند هجر تو عکسی بر ما نیفکند
 آینه رویا، آه از دلت آه

تا مه برآمد هر سو فغانی بس شعله‌ور شد جان جهانی
 در هر زمانی در هر مکانی "آثار" دارد زین نوحه خوانی
 چشمی و صد نم، جانی و صد آه

گفتا شه گلگون کفن اکبر چو روان بود
 رفت از بر من آنکه مرا مونس جان بود
 نه قاسم و نه اکبر و نه عون و نه جعفر
 دیگر به چه امید در این دشت توان بود
 بر حال جگر سوختگان سیل سرشکش
 چون آب فرات از مژه و دیده روان بود
 در ماتم عباس ز غم قد حسینی
 ز آن راس که از تیر قضا همچو کمان بود
 آن راس منور که زده طعنه به خورشید
 گه زینت طشت زر و گه زیب سنان بود
 بر حلق علی اصغر و بازوی شه دین
 تیری زعدو آمد و آنهم به نشان بود
 از رفتن قاسم به وفا در صف هیجا
 بر دیده افلاک دو صد دجله روان بود
 در تعزیه شاه شهیدان ز غم "آثار"
 جان بر کف و سر در ره آن جان جهان بود

گفتا: عروس چون کرد قاسم کفن قبا را
 "دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را"
 گفتم: نهفته ماند رازی که با تو دارم
 "دردا که راز پنهان خواهد شد آشکار"
 از راه دلنوازی یک دم عنان نگه دار
 "نیکی به جای یاران، فرصت شمار یارا"
 ای شاه کشور حسن، ای آفتاب رخشان
 "روزی تـفـقـدی کن، درویش بینوا را"

این پند و این نصیحت از شعر خواجه بشنو
 "با دوستان مروت با دشمنان مدارا"
 قاسم به گریه گفتا: زین درد و غم چه چاره
 "گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را"
 "آثار" تا توانی اندر مصیبتش کوش
 "کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را"

گفتا سکینه چون بست محمل
 رفـتیم و بـودیم داغ تو بر دل
 در پیش رویم رأس شـهیدان
 وادی بـه وادی، منزل به منزل
 ما را به سختی دور از تو کردند
 با دست بسته، پا در سلاسل
 با داغ دوری رفـتیم در شام
 هجر تو آسان، داغ تو مشکل
 تن‌های بی‌سر، سرهای بی‌تن
 ایمن در برابر، آن در مقابل
 "آثار" خواهد زین نوحه خوانی
 از شاه مردان حل مسایل

واحسینا که دگر نوبت قتل حسن است
 هر طرف تعزیه شاه زمرد بدن است
 گه بخوانند از آن طشت و دو صد پاره جگر
 گه حکایت ز سر قصه چوب و دهن است
 عالمی پر شده از غلغله و شیون و شین
 که کنون ماه عزای حسن ممتحن است

بس که بر شد به فلک آه و فغانش به جهان
ساحت دهر دل افروز، چه بیت الحزن است
روز محشر چه شود وقت شفاعت "آثار"
چشم امید من و تو به حسین و حسن است

بس که بر خاک تن پاک به خون رنگین است
ساحت کربلا باغ گل و نسرین است
در صف معرکه در عرصه دین جلوه نما
تا خلاق همه گویند پیمبر این است

خواهم به سر زلف تو آویختن امشب
اسباب علایق هم بگسیختن امشب
یاران همه مستند و دو چشمان تو سرمست
ما راست سرفتنه برانگیختن امشب
آثار چنان بسته زنجیر غمت شد
کو را نبود فرصت بگریختن امشب

آغاز شاعر توانای ارسنجانی در وصف ملا محمد شفیع می گوید:
"ای فلک رفعت خداوندی که از فرط جلال
مہتران سازند در اصطبل جاهت مہتری
وی خداوندی که اندر کشور فضل و کمال
اہل دانش را بہ گردن کردہ طوق چاکری
ای کہ می زبید کمند از حلقہ امرت بہ گوش
مہر و ماہ و زہرہ و بہرام و تیر و مشتری
خوان علمت دادہ بر ہر عالی و دانی صلا
کردہ صیت وصل تو پر از ثریا تا ثری

صرف و نحو و منطق و حصر و معانی و بیان
 دانی و می‌دانی از دانش، خود از دانش بری
 تا قیامت خیزد از مشرق ز خجالت تیره روی
 گر کند با رای تو خورشید گردون همسری
 می‌توانی کرد نقش پیل بر پر ذناب
 باشد الحق خامهات را معجز صورتگری
 خط تو بر خط استادان کشیده خط نسخ
 دارد آری بر شبه یاقوت غلتان برتری
 طبع تو نقد و نقد شعر تو چون زر رواج
 شعر سنجان جان به کف بر نقد شعرت مشتری
 وعده فرمودی که از ناخن برون آری ز مهر
 پیکری مه روکز او ماند خجل حور و پری
 لیک بودم منتظر چندی و چشمانم ندید
 حاصلی زان وعده با تو ندادم داوری
 ظل ممدودت هماره بر سر "آغاز" باد
 تا زمین باشد مدار دور چرخ چنبری^۱

آثار خطی

آقای مهدی بیانی در مورد آثار خطی ملا محمد شفیع نوشته‌اند:

"از آثار وی دیده‌ام:

- یک نسخه قرآن، به قلم نسخ و رقاع و خواص آیات به قلم نستعلیق کتابت عالی با
 رقم و تاریخ "... علی ید الاقل الاحقر الفانی محمد شفیع بن علی عسکر الارسنجانی صورت

اتمام پذیرفت، فی شهر ذی القعدة سنه ۱۲۹۱ احدی و تسعین و مائین بعد الالف." در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران.

- یک قطعه به خط نسخ و شکسته و نستعلیق کتابت خوش، با رقم: "العبد الاثم الاقل، المحتاج محمد شفیع" در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد.

- یک قطعه به خط ثلث و نسخ و رقاع و تعلیق و شکسته و نستعلیق نیم دانگ، خوش، با رقم: "مشقه فی شهر ذی القعدة الحرام من سنه احدی و ثلثمائة بعد الالف من الهجره النبویه، علی هاجرها الف التحیه، العبد محمد شفیع بن علی عسکر" در مجموعه نگارنده^۱

- "قرآن رحلی جلد روغنی عالی دو صفحه اول مذهب، دو صفحه افتتاح متن و حاشیه مرصع عالی ممتاز نسخ و رقاع کتاب عالی با رقم: "بدستور العمل ... میرزا محمد مستوفی ... جهت ... مظفرالدین شاه ... حرره المذنب محمد شفیع ارسنجانی فی سنه ۱۳۲۲" در کتابخانه سلطنتی^۲

این نسخه از قرآن که به شماره چهارده در دفتر موزه کاخ گلستان ثبت شده است، دارای ویژگیهای زیر می باشد:

"قطع، رحلی به ابعاد ۳۸×۵۲ سانتی

کاغذ، خانبالغ

خط نسخ جلی، نستعلیق و شکسته خفی خوش

تاریخ و اسم کاتب خط نسخ و نستعلیق، رقم الحاج ملا محمد شفیع ارسنجانی ۱۳۲۲ هجری قمری، خواص سور به خط شکسته، رقم محمد علی مستوفی است.

صفحه اول و دوم مجدول کمنداندازی زرین و رنگ سیلو با حواشی مذهب به طرح پیچکهای سروی اسلیمی زرین و در وسط این دو صفحه در ترنجهای کثیرالاضلاع طلاپوش، مرصع، مذهب، اسم سوره های قرآن را با طلا زوج تحریر نگاشته اند، در پیشانی صفحه اول یک کتیبه بازوبندی مذهب، متن طلاپوش دارد که فهرست سور کلام الله مجید را با طلا زوج تحریر نگاشته اند. دو ترنج مذهب مرصع در میان این دو صفحه می باشد که

۱- بیانی، مهدی. احوال و آثار خوشنویسان، ج سوم و چهارم، ص ۷۵۴.

۲- علیدوست، محمد. قرآن نویسان، ص ۸۷.

حواشی آنها لاجوردی و به طرح اسلیمی با طلا زوج تحریر مشکی تذهیب شده و در متن طلاپوش آن دعای قبل از تلاوت قرآن با طلا زوج تحریر نگاشته‌اند.

صفحه سوم و چهارم مجدول کمنداندازی، زرین و رنگ سیلو با دندان موشی لاجوردی است که متن و حواشی آن دو صفحه مذهب مرصع بسیار ممتاز و دارای دو سر لوح مذهب مرصع عالی و چهار کتیبه بازوبندی مذهب دو در پیشانی و دو در ذیل که در متن طلایی آنها اسم سوره فاتحه الکتاب و سوره بقره را با طلا و خط ثلث زوج تحریر نگاشته‌اند. بین السطور کتابت طلااندازی و دندان موشی زوج تحریر مشکی است.

مابقی اوراق صحیفه شریفه مجدول کمنداندازی زرین است با حواشی ساده بدون تزئین و بین السطور متن کتابت تمامی قرآن طلااندازی و دندان موشی زوج تحریر مشکی است و ترجمه فارسی به خط نستعلیق و به سرخی نگاشته شده.

ختم آیه‌ها با گلهای تزئینی پنج پر طلایی مشخص شده است.

جزو و نصف الجزو و حزب‌ها در حواشی در ترنج‌های مذهبی در متن لاجوردی و طلایی به خط نسخ با طلا زوج تحریر مشکی نگاشته شده.

سر سوره‌ها در کتیبه‌های بازوبندی مذهبی در متن طلاپوش به خط نسخ با طلا زوج تحریر مشکی نگاشته شده و خواص سوره‌ها در حواشی ترنج‌های تزئینی بسیار زیبایی به خط شکسته خوش نگاشته شده که بین السطور آنها طلااندازی دندان موشی زوج تحریر مشکی است.

تعداد صفحات چهار صد و هشتاد و دو صفحه و هر صفحه پانزده سطر کتابت قرآن و پانزده سطر ترجمه فارسی به رنگ سرخ دارد.

مقوای روغنی بوم مشکی مذهب برگ مویی و خوشه انگوری به طرح اسلیمی بسیار ممتاز دارای ترنجی در وسط و چهار لچک ترنج متن تریاکی روشن که به گل و بوته‌های بسیار زیبایی، به رنگهای الوان نقاشی شده و دارای دو حاشیه متن قرمز و سبز که منقش است به گلهای طلایی ریز. اندرون جلد مقوای روغنی بوم مشکی ساده که به سه جدول طلایی رنگ زینت شده و در وسط یک شاخه گل زنبق بسیار زیبای زرین دارد.

آغاز فهرست سور کلام الله حمید ربانی.

پایان به سعی و اهتمام و دستورالعمل خانزاد دولت ابد مدت میرزا محمد علی

مستوفی شیرازی حررالمذنب الفانی محمد شفیع ارسنجانی فی سنه ۱۳۲۲ هجری قمری دو صفحه آخر قرآن مجید که مجدول کمنداندازی زرین است و نیز دارای حاشیه مذهب می باشد، در متن به خط شکسته نستعلیق خفی بسیار زیبا که بین السطور آن طلاندازی دندان موشی زوج تحریر مشکی است، شرح تحریر کلام الله را نگاشته اند.

بنده بندگان ... محمد علی مستوفی از محض سلامتی سایه کردگار و پروردگار
السلطان بن سلطان الخاقان بن الخاقان مظفرالدین شاه جمجاه خلدالله ملکه و سلطانه ... چون
جناب محامد اکتساب، ادیب خوشنویس الحاج میرزا محمد شفیع در نگارش خط نسخ
ثانی مرحوم میرزا احمد نیریزی است ... ایشان را زحمت داده و به نوشتن کلام الله مجید
مشغول ساخته به حمدالله تعالی ... باکمال جد و جهد مقرون به صحت و مقابله گشته ... و
خواص سور را به ید و قلم شکسته خود نگاشته و رجاء و مأمول که از روی کرم و ذره
پروری به شوق قبول حصول یافته و خانه زاد ضعیف را در اواخر عمر به دوام لشکر مفتخر
فرمایند. فی شهر رجب المرجب لوی ثیل سنه ۱۳۲۲^۱.

این قرآن در دومین نمایشگاه بزرگ قرآن که در تهران برگزار شد، بعنوان نفیس ترین
و کم نظیر ترین و استثنایی ترین قرآن درخشید و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در صدد
می باشد تا آن را منتشر سازد.

- یک نسخه از قرآن که در موزه آستان قدس رضوی (ع) نگهداری می شود، که
دارای ویژگیهای زیر می باشد:

"قرآن شماره صد و بیست و چهار به کتابت محمد شفیع فرزند کاتب هنرمند علی
عسکر ارسنجانی خوش نویس ماهر و توانا که در مکتب پدر درس هنر آموخت و تداوم
بخش راه او بود.

جلد این قرآن نفیس که با نقش گل و مرغ در زمره جلد های زیبای دوران خود به
شمار می رود، نشان از نسخه ای ارزنده دارد. این نفاست از اولین برگ های قرآن به خوبی
نمایان است. آنجا که در دو صفحه مقابل هم ترکیبی زیبا و پرکار از تذهیب و خط نسخ و
نستعلیق خودنمایی می کند.

در ترنجهای وسط هر صفحه کاتب خوش‌نویس به بیان حدیث ثقلین و ارزش و جایگاه قرآن کریم و عترت نبوی (ص) اشاره دارد. گرداگرد این ترنجهای در زمینه پر نقش و نگار فهرست سوره‌های مبارکه کتاب خدا نوشته شده. حاشیه این صفحه و صفحات بعدی که به شرح ویژگیهای قرآن و سوره‌های مندرج در آن اختصاص یافته، در اینجا بر زمینه‌ای از رنگ و نقش خودنمایی می‌کند.

آنچه که موجب فراهم آمدن این قرآن نفیس گردید، در واقع اخلاص و ارادت واقف آن و هنر دست بهترین کاتبان و مذهبین ایران در نخستین سالهای قرن سیزدهم بود. مجموعه‌ای که دست به دست یکدیگر داده، گلستانی پر رنگ و بو از هنر خوش‌نویسی و تذهیب را پدید آورده‌اند.

وجود عباراتی چون وقف روضه منوره مطهره مقدسه، علی ابن موسی الرضا (ع) در بالای جدول صفحات اول و آخر از نیت پاک واقف آن از ابتدای کتابت این نسخه می‌دهد. سفارشی از روی ارادت و عشق به وسیله میرزا رضاقلی خان سراج الملک به محمد شفیع، تا از این رهگذر نام و یاد و نشانی از او باقی بماند. هم او که در جای جای حاشیه این قرآن با عنوان بنده شرمسار روسیاه رضاقلی سراج الملک خود را معرفی کرده است.

کاتب حواشی این قرآن حاج محمدرضا متخلص به صفا و ملقب به سلطان الکتاب فرزند میرزا حبیب‌الله است. هنرمندی که در سال هزار و سیصد و چهار هجری قمری این وظیفه را به خوبی ادا کرده و خط زیبا و استوار او به دقایق هنری این نسخه افزوده است.^۱ - مناجاتی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که در سال هزار و دوست و شصت و هشت هجری قمری با خط نسخ و ترجمه نستعلیق تحریر شده است و هم اکنون نزد حجة الاسلام شیخ محمد مهدی اسکندری نگهداری می‌شود.

- زیارت نامه عاشورا که در سال هزار و دوست و نود هجری قمری نوشته شده و بین سطور طالاندازی و تذهیب شده است، در نزد آقای حبیب‌الله بیضایی نگهداری می‌شود.

- دعای توسل که به خط نسخ بسیار زیبا و بدون ترجمه تحریر شده و هم اکنون در

۱- این ویژگیها روز پنجشنبه ۱۳۷۵/۱/۱۶ ساعت ۱۷/۳۵ دقیقه از شبکه ۲ سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد.

خانواده ایشان نگهداری می‌شود.

- صحیفه سجادیه که باخط نسخ و مذهب مرقع به سبک شیراز در سال هزار و سیصد و نه هجری قمری تحریر شده و در موزه هنرهای تزیینی ایران نگهداری می‌شود. در تیرماه سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار به مناسبت هفته فرهنگ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی یادواره مرحوم ملا محمد شفیع را در ارسنجان برگزار نمود که طی این هفته که از پانزده الی بیست و یکم تیرماه ادامه داشت، برنامه‌های متنوعی به اجرا درآمد.

منابع و مأخذ:

آثار العجم، ص ۲۴۹، حذیقة الشعراء، ص ۲۲-۲۰، الذریعة، ج ۹، ص ۲، مرآة الفصاحة، ص ۲۳، زیورهای سخن، ص ۳۶۰، کیهان فرهنگی، ص ۶۴، احوال و آثار خوشنویسان، ص ۷۵۴، قرآن نویسان، ص ۸۷ و ۱۳۹-۱۳۷، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ص ۵۱۶، ریحانة الادب، ج اول، ص ۳۹، فارسنامه، ص ۱۲۵۱.

نمونه‌هایی از آثار خطی
حاج ملامحمدشفیع اشرف الکتاب ارسنجانی

وَصَلَّى صَلَاتَهُ فِي الْمَسْجِدِ الْمَكِينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

شَيْءٌ ۝ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ (آيَاتُ الْفَلَقِ أَحَدٌ) ۝

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَفَ ۝ وَمِنْ

النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝ إِلَهِ النَّاسِ ۝ نَزِيرِ النَّاسِ ۝

الْحَنَّانِ ۝ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝ مِنَ الْغَيْثِ وَالنَّاسِ ۝

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

وَقَدْ تَسَرَّعْتُ بِاسْتِغَاثَةِ الْمُصْحَفِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْمُبَاطَلَةُ مِنْ

بَدَنٍ وَلَا مِنْ خَلْقٍ نَبِيٍّ وَلَا مِنْ حَكِيمٍ عَزِيدٍ عَلَى الْإِسْتِغَاثَةِ الْفَقِيرِ وَالْمَطْلُوعِ الْعَظِيمِ

ثُمَّ فَلْيَنْجِلْ لَنَا بِكَرَمِ الْكَمَالِ مَكْرُورِ الْأَوْجِ الْفَخَامِ وَالْحَيْطِ عَلَافِ عَظَمَةِ الْفَتْحِ

وَالْفَوْزِ جَمْعِ الْخَيْلِ وَالْخَيْلِ الْعِزِّ الْوَهْمِ الْإِفَامَةِ الْفَرْدِ الْخَالِصِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ

خان باشد که گفت قرآن

خواند و پشت و عطا کرد و

از ثواب و حسن کند بایان

آورده باشد بخدا و ملائکه و

و هم از آن حضرت صلی الله علیه و آله

مرویت که هر که بخواند آن

یا زده مرتبه در وقت صبح

در آن روز کس ای بوی حق

نشود

از امام محمد باقر علیه السلام

مرویت که هر که در نماز

نمودن و وحید را بخواند

او را گویند ای بنده خدا

بشارت باد که حق تعالی

نماز و تر و تر است

بفرستد

Handwritten signature and stamp at the bottom of the page.

[illegible]

اللَّهُ حَسْبِي
قَالَ جَعَلْتُمْ مَجِيئِي الصَّادِقِينَ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَا تَطْلُبُ مِنَ الدُّنْيَا
أَرْبَعَةً فَإِنَّكَ لَا تَجِدُهَا وَأَنْتَ لَا تَذَلُّكَ مِنْهَا عَالِمًا
يَسْتَعْمِلُ عَلَيْهِ فَتَبْقَى بِالْأَصْدِقِ وَالْعَالِمِ وَعَمَّا يَأْتِي فَتَبْقَى بِالْأَطْعَامِ هَذَا
بِالْوَعِيبِ فَتَبْقَى الْأَشْرَارُ فَأَتَاهُمْ بِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَبْقَى بِالْأَطْعَامِ هَذَا
إِنَّكَ وَمُصَاحِبُ الْعُيُوبِ نَظَرْتُ فِيكَ فِي الْفَيْحِ فَتَبْقَى بِالْأَطْعَامِ هَذَا
أَتَزَمَانِ جَوَاهِرِ الْعُيُوبِ نَظَرْتُ فِيكَ فِي الْفَيْحِ فَتَبْقَى بِالْأَطْعَامِ هَذَا
مَا نَبَايَسُ بِهِ وَأَنْ كَانَ قَبِيحًا فَارْتَجَمْتُهُ بِدَمِ الصُّعْفَاءِ وَقَالَ دُفِئَ الْمَسُّ دَلِيلَ عَقْلِهِ
أَقْوَامٌ مِنْ طَعَامِ الْأَمَلِ فَأَتَاهُ مَجُونَةٌ بِدَمِ الصُّعْفَاءِ وَقَالَ دُفِئَ الْمَسُّ دَلِيلَ عَقْلِهِ
دَلِيلَ عَقْلِهِ زَيْنَةُ الْبَالِغِينَ خَيْرٌ مِنَ زَيْنَةِ الْإِنْسَانِ بِعَيْسَى الْأَحْسَانِ وَقَالَ أَكْثَرُ
دَلِيلَ عَقْلِهِ كُرُ الْأَوْلِيَاءِ يُبْرَأُ الرِّجْمَةُ الْإِنْسَانِ بِعَيْسَى الْأَحْسَانِ وَقَالَ أَكْثَرُ
أَنْتُمْ خُصَمَايَ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ آمِيرًا لَوْ كُنْتُمْ الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا
وَمَعْلَمِيكَ وَلَوْ كُنْتُمْ آمِيرًا لَوْ كُنْتُمْ الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا
وَمَعْلَمِيكَ وَلَوْ كُنْتُمْ آمِيرًا لَوْ كُنْتُمْ الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا

عَلَى السَّيِّدَةِ الْجَلِيلَةِ الْجَمِيلَةِ

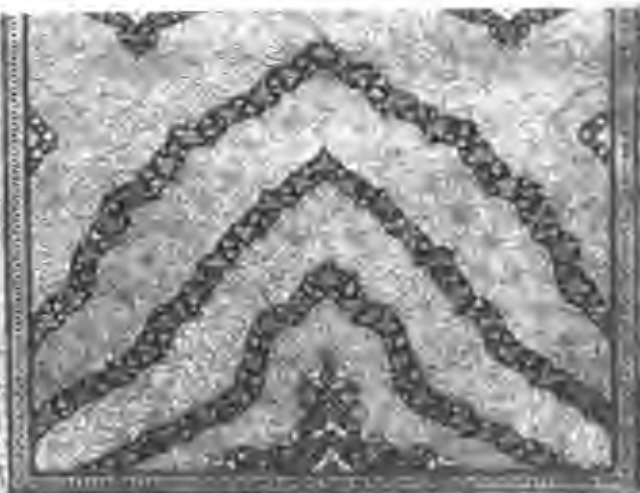
الْمَعْصُومَةِ الْمَظْلُومَةِ الْكَرِيمَةِ

النَّبِيلَةِ الْمَكْرُوبَةِ الْعَلِيلَةِ

ذَاتِ الْأَجْزَانِ الطَّوِيلَةِ فِي الْمُسْتَقَرِّ

الْقَلِيلَةِ الرَّضِيَّةِ الْحَلِيمَةِ الْعَفِيفَةِ

السَّالِمَةِ الْمَجْهُولَةِ مُذَرَّرًا وَمُخَفَّفَةً



وَمِنْ الشَّيْءِ الَّذِي

وَمِنْ الشَّيْءِ الَّذِي
أَمَرَ اللَّهُ بِالنَّارِ
مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ
أَنَّكَ تَعْبُدُ
الْعَلِيمَ
فِي الْمَقَرِّ
وَالصَّالِحِينَ

وَمِنْ الشَّيْءِ الَّذِي

ذَكَرُوا أَنَّهُم مُّؤْمِنُونَ فَاُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ
شَيْئًا وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلِلَّهِ
مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا
وَلَسْتَ تُفْنِنُ فِي النِّسَاءِ فُلِلَّ اللَّهُ يَفْنِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُبْلَىٰ عَلَيْكُمْ
فِي الْكِتَابِ فِي نِيَامِ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ
لَهُنَّ وَرَرَّغَبُونَ أَزْنَحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضعفين من الأولدان و
أَنْ تَقُومُوا لِلنِّسَاءِ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ جَهْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِهِ عَلِيمًا وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ
الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا وَلَسْتَ تَطِيعُونَ أَنْ تَعْدُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ

۲-۳: ملا احمد

ملا احمد دومین فرزند پسر مرحوم ملا علی عسکر ارسنجان^۱ است. وی نیز چون پدر و برادران بزرگوارش دل از دنیای فانی برکنده و به ترکیه نفس پرداخته است و مقدمات علوم عربی را در مدرسه سعیدیه ارسنجان فرا گرفته است. ملا احمد خط نسخ را از پدر آموخته و عمر پر برکت خویش را به کتابت کلام الله گذرانده است.

هم اکنون قرآنی به خط وی نزد آقای علیرضا آثاری که یکی از نوه‌های ایشان می‌باشند، نگهداری می‌شود.

وی در زهد و تقوی شهره شهر بوده و مردم ارسنجان به ایشان ارادتی خاص داشتند. فرزندان وی زهد و تقوی را پیشه خود ساخته بودند. مرحوم محمد علی اشرف الکتاب^۲، نسخ‌نویس بزرگ معاصر فرزند ایشان هستند.

ملا احمد در حدود سال هزار و دویست و پنجاه و سه هجری قمری متولد و در حدود سال هزار و سیصد و پانزده هجری قمری در ارسنجان وفات یافته است و در کنار پدر به خاک سپرده شده است. مرحوم آیت الله آثاری^۳ در قبر ایشان دفن شده‌اند.

۱- رجوع کنید به ملا علی عسکر ارسنجان^۱ در همین کتاب، ص ۳۳.

۲- رجوع کنید به محمد علی اشرف الکتاب، در همین کتاب، ص ۹۶.

۳- رجوع کنید به آیت الله آثاری، در همین کتاب، ص ۱۸۸.

نمونه‌ای از آثار خطی

ملا احمد

وَأَنهَا لِبَسِيلٍ مُّهِيمٍ ۖ إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ۚ وَإِنْ كَانَتْ
أَصْحَابُ الْآيَةِ لَطَالِمِينَ فَانْقُضْنَا مِنْهُمْ وَلَهُمَا لِيَامَامٌ مُّبِينٌ
وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْمَجِجِ الْمُرْسَلِينَ ۚ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ ۚ وَكَانُوا يَنْحِرُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ۚ فَآخَذْنَاهُمْ
الضُّيُفَةَ مُصْبِحِينَ ۖ فَمَا عَنِ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۚ وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْغِ
الصَّغْخَ الْجَمِيلَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاءُ الْعَلِيمُ ۚ وَلَقَدْ آتَيْنَا سَبْعًا
مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۚ لَا مُمَدَّنَ عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَنَعْنَا بِهِ جَرًّا
مِّنْهُمْ وَلَا نُخَزِّنَ عَلَيْهِمْ وَاحِضٌ جَنَاحُكَ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۚ وَقُلْ إِنِّي أَنَا
النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۚ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا
الْقُرْآنَ عِظِينَ ۚ قَوْلِكَ لَسْتُ لَكُمْ بِأَحْمَقِينَ ۚ عَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۚ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ۚ سَوْفَ يَعْلَمُونَ ۚ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ
تَضِيؤُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۚ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
وَاعْبُدْ إِلَهَكَ بِالْإِسْلَامِ ۚ وَإِن يَلْعَنُوا فَلَا يضرُّكَ ۚ إِنَّ إِلَهَكَ لَٱلْغَفُورُ



حاج ملا محمد حسن افتخار الکتاب و فرزندان

۴-۲: حاج ملا محمد حسین افتخار الکتاب ارسنجانى

هنر خوشنویسى ارسنجان را آسمانى پرستاره است و هر ستاره‌اى را جلوه‌اى و شکوهى ویژه، ستاره‌اى دیگر که در این آسمان خوش درخشید و پرتو انوارش بزم هنر دوستان را روشنى بخشید، حاج ملا محمد حسین افتخار الکتاب است.

او سومین فرزند مرحوم ملا على عسکر خوش‌نویس بزرگ ارسنجانى است که در نیمه دوم قرن سیزدهم هجرى قمرى در ارسنجان دیده به جهان گشود و در دامان پر مهر پدر بزرگوارش پرورش یافت و از انقباس او بهره‌ها برد.

وى همچون پدر و برادران دیگرش مقدمات علوم عربى را در ارسنجان فراگرفت و در همان زمان قلم به دست گرفته و از پدر سرمشق مى‌گرفت تا آنجا که خود در نوشتن خط نسخ، ثلث و رقاع سرآمد اقران شد و شیوه او در نوشتن انواع خطوط آنچنان به برادرش محمد شفیع اشرف الکتاب شباهت دارد که گاهى متخصصان فن و خط‌شناسان را دچار اشتباه مى‌کند.

محمد حسین نیز چون پدر و برادرش عمر گرانمایه خود را صرف کتابت کلام الله مجید کرد و قرآنهای بسیاری را به خط زیبای خود نگاشت.

بارها از دختر حاج ملا محمد حسین شنیده‌ایم که مى‌گفت:

"مرحوم پدرم سالى دو قرآن و مرحوم حاج عمویم ملا محمد شفیع سالى یک قرآن را کتابت مى‌کردند".

اما از قرآنهای بسیاری که نوشته، تنها به چند جلد آن دسترسى یافتیم یا از آنها نشانه‌اى گرفتیم. که از آن جمله‌اند:

یک نسخه که در سال هزار و سیصد هجرى قمرى کتابت شده و در موزه نگارستان نگهدارى مى‌شود. ده جزء از این قرآن بعد از پیروزی انقلاب اسلامى چاپ شده است اما به دلیل نامعلوم، چاپ جزءهای بعدى متوقف گردید. نسخه دیگری در موزه رضاعباسى و قرآن نفیس بسیار زیبایى از آن مرحوم اکنون در خانواده نصیرالملک نگهدارى مى‌شود.

از نامه‌اى که افتخار الکتاب برای خانواده خود در ارسنجان نوشته است چنین بر مى‌آید که یک جلد قرآن برای نصیرالملک و نهج البلاغه‌اى به سفارش قوام الملک

شیرازی کتابت کرده است. و در سه سال سه جلد قرآن و یک نهج البلاغه تحریر کرده است. آقای دکتر مهدی بیانی درباره یکی از قرآنهای وی می نویسد:

از خطوط او دیده‌ام: قرآن رحلی کوچک جلد روغنی ممتاز - شش صفحه اول مذهب مرصع ممتاز - نسخ کتابت خوش با رقم: «...حسین بن علی عسکر ارسنجانی ... سال ۱۲۸۵ در کتابخانه ملک»^۱.

ملا محمد حسین پس از مدتی اقامت در ارسنجان برای تکمیل علوم به دارالعلم شیراز رفت و در همانجا رحل اقامت افکند و تا پایان عمر در شیراز ماند و در همانجا از طرف آصف الدوله حاکم وقت فارس در شهر رمضان المبارک هزار و سیصد و بیست هجری قمری به عنوان «افتخار الکتاب» ملقب گردید و این حکم از طرف بنان السلطنه و اعتبار الملک تأیید گردیده است که هم اکنون نزد خانواده، محفوظ است. وی با یکی از دختران خاندان بیضایی که در آن وقت کلانتر شیراز بودند، ازدواج کرد و فرزندان صالحی را به یادگار گذاشت.

مرحوم دکتر محمد حسین اسکندری استاد دانشگاه شیراز و بنیانگذار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارسنجان و دکتر محمد حسن اسکندری رئیس فعلی دانشگاه ارسنجان و پروفیسور غلامرضا آثار و پروفیسور علیرضا آثار از نوه‌های این مرد بزرگند. یکی از صفات پسندیده ملا محمد حسین، حسن اخلاق است که همگان را شیفته خود می ساخت و کسی نیست که به حضور ایشان رسیده باشد و دست ارادت به او نداده باشد. فرصت الدوله می نویسد:

«از جمله اولاد مرحوم علی عسکر مذکور که در خط نسخ تالی پدر و برادر است، جناب حاجی ملا محمد حسین است که در حسن اخلاق طاق و به جودت طبع مشهور آفاق است. در شیراز موطن گزیده و به کنج انزوا آرمیده»^۲.

وی در سال هزار و سیصد و سی هجری قمری در شیراز بدرود حیات گفت و در صفا تربت که آرامگاه خانوادگی خاندان بیضایی است (واقع در دارالسلام شیراز)، مدفون گردید.

۱- بیانی، مهدی. احوال و آثار خوشنویسان، ج سوم و چهارم، ص ۱۰۶۰.

۲- فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۲۴۹.

منابع و مأخذ:

- آثارالعجم ص ۲۴۹. فارسنامه ص ۱۲۵۱. احوال و آثار خوشنویسان ص ۱۰۶۰.
قرآن نویسان ص ۳۷.

نمونه‌هایی از آثار خطی
حاج ملامحمدحسین افتخارالکتاب ارسنجان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ اهدنا الصراط المستقيم
صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب
عليهم ولا الضالين



لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ
عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ
وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرْهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿٢﴾ فَاثْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَبُوقِصْرُ الْجُودِ لَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا
فَبَعَثَ اللَّهُ غُلَامًا بَابِلِيًّا ﴿٣﴾ وَلَا يَجِدُ مِنْهُمْ دُونَ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا
نَصِيرًا ﴿٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ
تُورًا مُبِينًا ﴿٥﴾ فَاثْنَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي خَيْرِ
مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦﴾ يَسْتَفْزُونَكَ قُلِ
اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرُهُمْ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ
فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ
فَلَهُمَا ثُلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَتَيْنِ بِبَيِّنَاتٍ لِلَّهِ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾



سُورَةُ الْأَنْعَامِ مَائَةٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَمِنْهَا نَبِيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ الْفُتُوحِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۖ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ

مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ۚ وَبِشَيْءٍ نَعْتَمُ عَلَيْكَ

وَنَهْدِيكَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۖ وَنَبْضِرَكَ اللَّهُ نَضْرًا

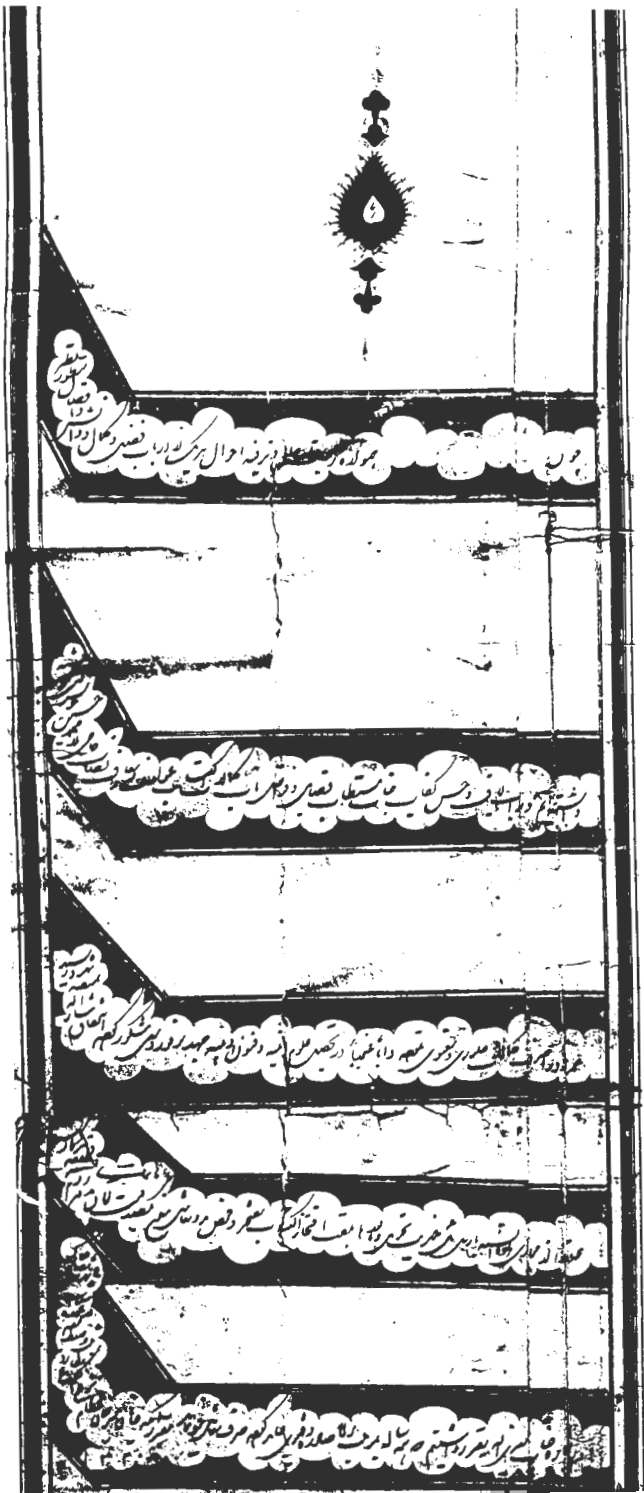
عَزِيمًا ۖ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ

الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِيدَهُمْ إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۚ وَلِلَّهِ جُودُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۖ

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ يَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَبُكَرِعَ عَنْهُمْ



فرمان لقب افتخار الکتاب به ملا محمد حسین
از جانب آصف الدوله حاکم فارس

۵-۲: ملا محمد حسن

ملا محمد حسن مشهور به آقا کوچک چهارمین فرزند پسر مرحوم ملا علی عسکر ارسنجان است. ملا محمد حسن از انقباس روحانی پدر و برادرانش فیض‌ها برده و خط نسخ را از ایشان آموخته است. عمر گرانمایه خود را به کتابت کلام وحی و زیارت نامه‌ها و دعا‌های مختلف گذرانده است. قرآنی به خط وی در موزه دکتر نورانی وصال نگهداری می‌شود. ملا محمد حسن مقدمات علوم عربی را در مدرسه سعیدیه ارسنجان گذرانده سپس به شیراز عزیمت نموده و در شیراز به تکمیل علوم پرداخته است. وی در سال هزار و سیصد و دوازده هجری شمسی دل از دنیای فانی برکنده و به سوی دیار باقی شتافت و در مقبره مهر علی کوچک (در دارالسلام شیراز)، به خاک سپرده شد.

۶-۲: علی عسکر ابن محمد شفیع ارسنجان

مرحوم علی عسکر مشهور به میرزا آقا فرزند مرحوم محمد شفیع^۱ در هنر خوشنویسی، نقاشی و شعر از نوابغ روزگار است. علی عسکر در شعر "الحان" تخلص می‌کرده است. قطعات زیادی از مرحوم میرزا آقا بجای مانده است که از ذوق و ابتکار وی حکایت می‌کند. بسیاری از خطوط وی در هندوستان به چاپ رسیده است.

علی عسکر در سنین نوجوانی چنان در هنر نقاشی درخشید که شهرت جهانی یافت و از طرف دولت هندوستان به آن کشور دعوت شد.

پیش از آن که در زمان رضا شاه در بناهای حافظیه تغییرات اساسی رخ دهد، غزل مشهور حافظ به مطلع:

"روضه خلد برین خلوت درویشان است

مایه محشمتی خدمت درویشان است"

به خط میر عماد زینت بخش کتیبه‌های حافظیه بوده است. و چون این کتیبه‌ها به مرور زمان فرسوده شدند، ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه قاجار به منظور مرمت خطوط

منقوش در پیشانی ساختمانهای حافظیه اعلام کرد تا بهترین خوشنویسان را بیابند و مرحوم میرزا آقا برای اینکار انتخاب شد و تمام کتیبه‌های حافظیه را با خط نستعلیق بسیار زیبا بازنویسی کرد.

دعایی که علی عسکر با خط زیبای خود به یادگار گذاشته است در سال هزار و سیصد و بیست و پنج در مطبع سپهر محمدی شیراز به چاپ رسیده است.

این دعا یازده صفحه می‌باشد و نیز تابلویی بسیار زیبا از ایشان به جا مانده است که نمای اصلی این تابلو قرینه‌سازی ماشاءالله است و در اطراف آن سور قرآنی و شعر معروف در نعت رسول اکرم (ص) (بلغ العلی بکماله...)، نوشته شده است. این تابلو در سال هزار و سیصد و بیست و هفت هجری قمری در مطبع سپهر مطلع منصوری بمبئی چاپ شده است. چنانکه در بالا آورده شده است، از مرحوم علی عسکر اشعاری با تخلص "الحان" بجای مانده است. از جمله شعر زیر که در رثای اهل بیت است از او می‌باشد که در سینه نوحه‌خوانها ثبت شده است. از این نوحه برمی‌آید که ایشان به رموز موسیقی هم آشنایی داشته است.

می‌گفت لیلا با علی با صد آه

مادر مکن تعجیل بر رزمگاه

ای جان مادر شبهه پیمبر

با خود مرا بر به همراه

آخر سمند قتل خود رانی چند

یکدم نگاهی بر من مستمند

ماه دل افروز ذکر شب و روز

مرا به صد سوز بر لب است

سر و قد خود کرده‌ای چون هلال

تا ماه رخسار تو شد در کمال

ایمن سزا بود وینم جزا بود

ایمن غم مرا بود در خیال

بعد از تو ای مادر تنم در تب است
 از هجر رویت روز من چون شب است
 ای ماه دلکش گیسو مشوش
 ما را در آتش سوزی چسند
 لیلا ز هجرت عاقبت مجنون شد
 خون شد دل و از دیده اش بیرون شد
 ای من فدایت، آخر حنایت
 بر دست و پایت از خون شد
 یارب کجا رو آورم زین بلا
 تا هر که را جویم در این کربلا
 "الحان" شفاعت جو بود از بتول
 باشد مرا این ملتمس از رسول
 کای شاه ابرار وین شایگان کار
 از بانی زار کن قبول
 میرزا آقا پس از بازگشت از سفر هندوستان در سن هجده سالگی بدرود حیات گفت
 و در حرم مطهر امامزاده سیدحاج غریب شیراز مدفون شد.

نمونه‌هایی از آثار خطی
علی عسکرا بن محمد شفیع

أَعَدَّتْ لِكُلِّ هَوًى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلِكُلِّ
 هِمٍّ وَغَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 وَلِكُلِّ رَخَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ وَلِكُلِّ عَجْزٍ سُبْحَانَ
 اللَّهِ وَلِكُلِّ ذَنْبٍ مَسْغُفْرٌ لِلَّهِ وَلِكُلِّ
 مُصِيبَةٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَإِنَّا إِلَهُ الْبَدَنِ رَاجِعُونَ
 وَلِكُلِّ ضَرِيحٍ حَبِيْبُ اللَّهِ وَلِكُلِّ قَضَاءٍ
 وَقَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَلِكُلِّ
 عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ وَلِكُلِّ طَاعَةٍ
 وَمَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قد تَمَّ هَذَا النِّسْخَةُ الشَّرِيفَةُ
 بِإِذْنِ الْمَلِكِ الْكَاتِبِ عَلِيِّ بْنِ
 مُحَمَّدٍ شَيْخِ الْإِسْلَامِ

Decorative border at the top of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى وهارون عليهما السلام
وآلهم الطيبين الطيبين

Decorative border at the bottom of the page.

۷-۲: علی اصغر ابن محمد شفیع ارسنجانى

مرحوم علی اصغر فرزند محمد شفیع^۱ همچون برادر بزرگش^۲ علی عسکر در هنر خط و نقاشی از نواغ روزگار است. اما دست چپاولگر زمان آثار او را به یغما برده است و یا آثار وی در گنجینه‌هایی محبوس شده‌اند و تلاش ما برای دستیابی به آنهایی اثر ماند. علی اصغر نیز در نقاشی شهرت یافت و همراه برادر بزرگش از طرف دولت هندوستان به آن کشور دعوت شد و پس از بازگشت از سفر هندوستان به علت بیماری در سن شانزده سالگی در شیراز بدرود حیات گفت و در حرم مطهر امامزاده سید حاج غریب مدفون گردید.

۱- رجوع کنید به محمد شفیع ارسنجانى در همین کتاب، ص ۴۹.

۲- رجوع کنید به علی عسکر ابن محمد شفیع در همین کتاب، ص ۸۹.



۸-۲: میرزا محمد علی اشرف الکتاب ارسنجانى

حجة الاسلام میرزا محمد علی اشرف الکتاب، فرزند ملا احمد و نواده حاج ملا علی عسکر ارسنجانى، خوش نویس، عالم و عارف معروف قرن چهاردهم هجرى قمرى در سال هزار و سیصد و هفت هجرى قمرى در خانواده‌ای با تقوى در ارسنجان متولد شد. وی مقدمات علوم را در مدرسه سعیدیه ارسنجان فراگرفت. هنر خوشنویسى را از عموى خود مرحوم حاج ملا محمد شفیع آموخت و در نوشتن خطوط نسخ و ثلث به مقام استادى رسید.

میرزا محمد علی اشرف الکتاب در زهد و تقوى شهره و زبانزد مردم شیراز بود. و یکی از دوستان صمیمى و مریدان آیت الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتى مرجع تقلید بود. بیشتر کتیبه‌های مساجد و اماکن متبرکه و مدارس شیراز به خط ایشان مى‌باشد. مرحوم اشرف الکتاب در سال هزار و سیصد و شصت و یک هجرى شمسى در سن نود و چهار سالگى در شیراز بدرود حیات گفت و در کنار مرقد امامزاده عظیم الشان حضرت علی ابن حمزه به خاک سپرده شد.

محمد حسین آدمیت درباره ایشان مى‌نویسد:

"اشرف ارسنجانى - متولد هزار و دویست و هفتاد شمسى

آقای محمد علی اشرف الکتاب فرزند ملا احمد ارسنجانى از خوشنویسان معاصر است. خط نسخ را بسیار نیکو مى‌نویسد و اغلب کتیبه‌های مساجد و مدارس شیراز را به خط خود نوشته است"^۱.

نصرالله ابراهیمی خوشنویس ارسنجانی در رثای استادش چنین سروده است:

"اشرف الکتاب هم نام محمد با علی
کاتب قرآن بدو صهر پیمبر را ولی
عابد شب زنده دار و صائم یوم الخمیس
در جیشش نورالله و محمد منجلی
او به صورت بد بشر لیکن به سیرت بد ملک
گرچه در ظاهر مخمر بود با آب و گلی
منتظر بد وعده صدق الهی را مدام
تا نیشد آیه "عبدی رضیت فادخلی"
تا ندای "ارجعی" بشنید از معبود خویش
عاشقانه بی تأمل گفت لبیک و بلی
بهمن سال هزار و سیصد و شصت و یکم
بود، دادش حق به جنت آشیان و منزلی
"ثاقب" غمدیده شاگردش به آه و ناله گفت
ماتمش آتش زده بر جان هر صاحبدلی
شعاع الملک درباره اشرف الکتاب چنین سروده است:
"اشرف الکتاب خطش همچو مهر منجلی است
اشرف از هر خوشنویسی در خفی و در جلی است
باب او مرحوم ملا احمد بن عسکر است
هست ارسنجانی و نامش محمد با علی است
همچنین از اوست:

"این خط که شریف تر زمشک ناب است
یاقوت مذاب پیش او کم تاب است
گفتم به خرد که این خط کیست بگو
گفتا ز جناب اشرف الکتاب است

نمونه‌هایی از آثار خطی
میرزا محمدعلی اشرف الکتاب ارسنجانی

سورة الفجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ ذَا بَسْرٍ هَلْ فِي ذَلِكَ
 مَسْمُومٌ لَدَى حَجَرٍ أَمْ تَرَكَيْتَ فَعَلَّ رَبُّكَ بِعَادٍ أَرَمَ ذَاتَ الْعِمَادِ
 الْإِنِّى لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَتَمُودَ الَّذِي جَابُوا الصَّخِرَ بِالْوَادِ
 وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفِتَا
 فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لِبَاسِرٌ صَادٍ فَأَمَّا
 الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْنَلَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَبَعَثَ فِيهِ قَوْلُ رَبِّهِ
 أَكْرَمِينَ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْنَلَهُ فَقَدَرَهُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّهِ
 أَهَانِئِ كَلَّابِلٌ لَا تَكْرُمُونَ الْيَسِيمَ وَلَا تَحَاضُونَ عَلَيْهِ عَالَمًا
 الْمَسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ ثَرَاتِ كَلَامًا وَتَجْنُونَ أَلْمَالَ جُبًا
 جَمًّا كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا

نویسی از خط نسخ نویس بزرگ فارس در قرن اخیر حاج محمد علی اشرف الکتاب

ارسلوا بحسبى

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 قَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 قَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 قَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ

[illegible]

عَفْلُهُ زِينَةُ الْبَاطِنِ
الَّذِينَ أَنْ لَا يَفْقَهُوا كَيْدَ الْأُولِيَاءِ فَخِيفُوا لَهُمْ
الْأَحْسَنَانِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَكَيْدُ الْمَيْمَنُ الْبَاقِي
الَّذِينَ أَنْ لَا يَفْقَهُوا كَيْدَ الْأُولِيَاءِ فَخِيفُوا لَهُمْ
الْأَحْسَنَانِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَكَيْدُ الْمَيْمَنُ الْبَاقِي

عَفْوًا أَنْ لَا يَتَّبِعُوا
الَّذِينَ بَاتُوا عَلَىٰ آلِهِمُ
الْأَحْسَانِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَقَدْ عَفَا عَنْكَ لَا يَبُكَ وَمَعْلَيْكَ
مِنْ الْإِنْسَانِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ
مَنْ أَنْتَ مَدِينِ الْأَنْبِيَاءِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ
الَّذِينَ بَاتُوا عَلَىٰ آلِهِمُ الْكَافِرِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ
وَقَدْ عَفَا عَنْكَ لَا يَبُكَ وَمَعْلَيْكَ مِنْ الْإِنْسَانِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ الْكَافِرِ

[illegible]

۹-۲: سید رضی ارسنجانى

سید رضی ارسنجانى فرزند سید الزكى محمد تقى حسینی ارسنجانى یکی از خوشنویسان این دیار در قرن سیزدهم هجرى قمرى می‌باشد. وی در خط نسخ مهارت کامل داشت. یک جلد قرآن به خط نسخ با قلم سید رضی موجود می‌باشد که هم اکنون نزد آقای سید رضی هاشمی نوه ایشان نگهدارى می‌شود. صفحه اول آن مذهب می‌باشد. به استثنای صفحه اول صفحات دیگر این قرآن با ترجمه نوشته شده است.

سید رضی در جمادى الثانی سال هزار و سیصد و ده هجرى قمرى در ارسنجان بدرود حیات گفت و مزارش در قبرستان عمومى ارسنجان می‌باشد.

نمونه‌ای از آثار خطی
سیدرضی ارسنجان‌ی

سورة الفاتحة الحمد لله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين
يوم الدين اياك نعبد
اهدنا الصراط المستقيم
تسبّح عليه غير المغضوب عليهم ولا الضالين

۱۰-۲: محمدرضا ارسنجانى

يکى ديگر از خوشنويسان اين خطه هنرپرور که در عصر قاجاريه مى‌زيسته، محمدرضا حقيقت ارسنجانى فرزند ميرزاابوطالب است. وي در نيمه اول قرن سيزدهم هجرى شمسى در ارسنجان ديده به جهان گشود و حدود سال هزار و سيصد و ده هجرى شمسى در شيراز بدرود حيات گفت و در قبرستان جوان آباد حافظ، باغ ملي فعلى به خاک سپرده شد.

محمدرضا حقيقت هنر خوشنويسى را در مکتب شهاب ارسنجانى^۱ فراگرفت. سندهاى زيادى که به خط زيباى ايشان به يادگار مانده، نشان از ذوق هنرى او دارد. يکى از آثار زيباى اين خوشنويس ارسنجانى دعايى است که در سال هزار و سيصد و چهل و نه هجرى قمرى تحرير گرديده و گرداگرد اين دعا آيةالكرسى را با خط نسخ نگاشته است.



۱۱-۲: نصرالله ابراهیمی ارسنجانی

نصرالله ابراهیمی فرزند مرحوم قدرت الله روز جمعه پانزدهم شعبان هزار و سیصد و سی و سه هجری قمری مصادف با میلاد منجی عالم بشریت حضرت مهدی (ع)، در ارسنجان متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی را در مکتبخانه‌های ارسنجان گذراند. مقدمات صرف را خدمت سید حبیب‌الله فاضل و مقدمات نحو را خدمت میرزا ابوالقاسم آثاری و حاج ملا محمد مهدی آثاری و سید محمد انجوی در مدرسه سعیدیه ارسنجان فراگرفت. وی از جمله خوشنویسان این دیار می‌باشد و در نوشتن خط نسخ و ثلث و نستعلیق مهارت داشت. خط نستعلیق را از میرزا محمدرضا حقیقت^۱ تعلیم گرفت و خط نسخ را از حاج میرزا محمد علی اشرف الکتاب^۲ و خط ثلث را از روی خط مرحوم حاج ملا محمد شفیع اشرف الکتاب ارسنجانی آموخت. مرحوم نصرالله ابراهیمی اشعار زیادی سروده است که متأسفانه جمع‌آوری نشده است که از آن جمله می‌توان این قطعه را بیان کرد:

۱- رجوع کنید به محمدرضا حقیقت در همین کتاب، ص ۱۰۴.

۲- رجوع کنید به محمد علی اشرف الکتاب در همین کتاب، ص ۹۶.

"زاهد دهمد توبه ز عشق گل رویت

گر توبه کنم پای من و حلقه مویت

گلزار جهان را همگی شاخه به شاخه

گشتیم و ندیدیم گلی چون گل رویت

دامن به چه دل برده‌ای از "ثاقب" بی‌دل

با خال رخ و لعل لب و خلق نکویت

وی در اشعار خود "ثاقب" تخلص کرده است.

باز از اوست:

"در برازجان به سیگار کشیدن عادت داشتم، مرتب از کشیدن سیگار توبه می‌کردم و

باز توبه می‌شکستم مخصوصاً تصمیم می‌گرفتم که پس از اتمام ماه رمضان دیگر سیگار

نکشم. بنابراین، این شعر را سرودم:

توبه کردم که دگر توبه مکرر نکنم

توبه را بشکنم و توبه دیگر نکنم

پیش شهد لب نوشت که مکیدن دارد

نام از گل نبرم یاد زشکر نکنم

ساعتی وصل تو را بامی و مطرب بودن

فاش گویم که به یک عمر برابر نکنم

آنچنان درد غم هجر تو فرسود مرا

که دگر یاد خط و خامه و دفتر نکنم

بس که دیدم ز تو بد عهدی و پیمان شکنی

بعد از این وعده دیدار تو باور نکنم

اگر طعنه‌زنی، سخره کنی، بدگویی

شکوهات را به بر خواهر و مادر نکنم

تو چه دزدیده‌ای از من که بگفتی به رقیب

رحم بر "ثاقب" بیچاره مضطر نکنم

مرحوم ابراهیمی حدود سی و چهار سال شاغل بود و در سال هزار و سیصد و پنجاه و سه با تقاضای شخصی خودش بازنشست شد.

از جمله مشاغل اوست:

- ریاست ثبت اسناد برازجان

- کفالت ثبت اسناد بوشهر

- ریاست ثبت لارستان

- مدیر بایگانی ثبت شیراز

نصرالله ابراهیمی در سال هزار و سیصد و شصت و هشت هجری شمسی در شیراز بدرود حیات گفت و پیکر او را به زادگاهش ارسنجان آورده و در قبرستان این شهر به خاک سپردند.

نمونه‌هایی از آثار خطی
نصرالله ابراهیمی ارسنجان‌ی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا
بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا يَكْرَاهِي
الَّذِينَ قَدَّسِينَ الرَّشِدِينَ مِنَ الْغَىِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ
لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَا هُمُ الطَّاغُوتُ
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ وَلِلَّكَ أَصْحَابُ النَّارِ

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ مُؤْتِيَ الْمُلْكِ مَنِّتَآ وَبَعِثَ الْوَحْيَ الْمَلَكَ مِنْ
سَمَآءٍ وَغَضِبَ مِنْ تَنَآ وَتَنَزَّلَ الْمُرْسَلُ يُبْدِ لَكَ الْبَحْرَ إِنَّكَ عَلَ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبَعِثَ الْوَحْيَ الْمَلَكَ فِي الْبَحَارِ فِي الْبَلَاءِ وَبَعِثَ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ وَتَرَزَّقَ مَرَاتِنَا وَغَيْرَ حَسَابًا

كتبه نصر الدين ابي بكر
١٣٥٣

دیوان حضرت علی مرتضیٰ کاشانی

کتابخانه رضویہ دارالعلوم دیوبند
شماره ۱۲۵۳

۱۲-۲: سید محمد ابراهیم حسینی ارسنجان

مرحوم سید محمد ابراهیم حسینی ارسنجان در سال هزار و سیصد هجری شمسی در شهر ارسنجان دیده به جهان گشود و از کودکی دارای شخصیتی بود که بزرگان او را محترم می‌شمردند. قرآن را در کودکی در محضر پدرش حجة الاسلام حاج سید محمد صدر الواعظین آموخت. سپس وارد مدرسه علمیه سعیدیه شد و در محضر اساتید بزرگی چون آیت الله آثاری و ثقة الاسلام به تحصیل علم پرداخت. از استعداد فوق العاده‌ای برخوردار بود. هرکاری را یک بار می‌دید، یاد می‌گرفت حتی در حرفه‌های معمولی، نظیر بنایی و نجاری استاد بود. از کودکی خوش می‌نوشت. نقاشی می‌کشید، و گهگاهی شعر می‌سرود. از تقوی و ایمان برخوردار بود. قرآن را زیبا می‌خواند. همه او را می‌شناختند و دوستش داشتند. خوشنویسی را خود آموخت. در سن هجده سالگی اقدام به نوشتن قرآن مجید نمود. پس از نوشتن پنج جزء قرآن او را به سربازی بردند. در دوران سربازی اقدام به

آموختن خواندن و نوشتن قرآن به سربازان نمود. و در اوقات فراغت به تمرین خط می پرداخت. اما متأسفانه وقتی تصمیم داشت قرآن را دوباره بنویسد، اجل امانش نداد و پس از چند سال بیماری در سال هزار و سیصد و سی و هفت هجری شمسی دنیا را وداع گفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

نمونه‌ای از آثار خطی
سید محمد ابراهیم حسینی از سنجانی

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُسُومَهُ وَفَقَّيْنَاهُ مِنْ بَيْنِهِمْ بَابُورَ الْوَيْسِ
الْبَرَّاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْتَكُونَ أَنْفُسَكُمْ أَنْتُمْ كَاذِبُونَ
فَقَرَّبْنَا كَذِبَتْهُمْ وَفَرَّبْنَا تَقْتُلُونَ وَقَالُوا فُلُوسًا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا
مَّا يُؤْمِنُونَ وَلَتَأْتِيَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ
يَسْتَفْهِجُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَرُّوا وَأَقْنَعَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ
٨٩ بِئْسَ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبُذِلُوا غُصْبٌ عَلَى غُصْبٍ وَالْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا تِلْكَ آيَاتُ الْكُفْرِ وَإِنَّا لَكَاظِمُونَ وَهُوَ
الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ فُلِمَ قَتَلُوا أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَلَقَدْ
جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ٩٢ وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَا كُرْهُنَّ وَأَسْمِعُوا أَصْوَابَكُمْ وَأَعَصَيْنَا وَاشْرَبُوا
فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ يُكْفِرُهُمْ قُلْ يَسْمَايَا مَرَكِبَةٍ إِلَيْهِمْ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قُلْ إِنْ
كَانَتْ لَكُمْ الدُّرَارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ



۱۳-۲: حسن علی ممتحن

حسن علی ممتحن برادر کوچکتر دکتر حسینعلی ممتحن در ارسنجان فارس به دنیا آمد. او با الهام از خطوط شادروانان ملا محمد شفیع، میرزا احمد نیریزی و میرزا محمد علی اشرف الکتاب ارسنجانی به تکمیل خط نسخ پرداخت.

خط نستعلیق را نیز از شادروان استاد حمید دیرین و خط نسخ را از استاد محمد نعمتی آموخته است.

او با تلاش و استمرار فراوان در کار توانست در مدت ۱۲ سال موفق به اخذ درجه ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران شود.

ممتحن علاوه بر اینکه هنرمندی ارزنده است، به شغل وکالت نیز اشتغال دارد.

نمونه‌ای از آثار خطی
حسن علی ممّتحن



۱۲-۲: استاد محمد نعمتی ارسنجانى

استاد محمد نعمتی هنرمندی است پرتلاش که هنر خود را در خدمت قرآن و عترت درآورده است. وی یکی از نسخ‌نویسان معاصر است و هم اکنون به کتابت کلام خدا و ائمه اطهار اشتغال دارد. بسیاری از کتیبه‌های اماکن متبرکه شیراز از جمله شاهچراغ به خط ایشان است.

استاد محمد نعمتی در شهریور ماه ۱۳۲۳ در یک خانواده مذهبی در شیراز چشم به دنیا گشودند که بقول خودشان «قبیله من همه عالمان دین بودند». پدر بزرگوارشان مرحوم شیخ محمد رحیم ارسنجانى از مدرسین حوزه ارسنجان و حافظ قرآن کریم بود که در سایه

لطف همین پدر روشندل، «استاد» قرآن را به نیکوئی فرا گرفته و مقداری از کتب علمی و دینی را نزد ایشان آموخته و با مقدمات فقه آشنا گشتند.

استعداد شگرف ایشان از بدو کودکی به ویژه از آغاز تحصیلات دبستانی توجه اطرافیان را به خود جلب نمود. در دوران تحصیل از شاگردان برجسته مدرسه و از دانش آموزان نمونه شیراز محسوب می شدند. بخاطر داشتن نبوغ فوق العاده و ذوق و احساس لطیف از کودکی بی آرام و قرار بدنبال کسب دانش و هنر بودند و به همین لحاظ گذشته از مقامات والای هنری، در رشته های مختلف علمی نیز صاحب نظر هستند. ایشان از محققین و پژوهندگان برجسته فارس و شیراز در شناخت فرهنگ و هنر شیراز و تاریخ اسلامی می باشند.

کار خط و نقاشی را از دوران تحصیلات ابتدائی آغاز کردند که بهتر است این قسمت را از زبان استاد بشنویم: «خط را قبل از آنکه به مدرسه بروم و خواندن و نوشتن بدانم بصورت تقلیدی و نقاشی انجام می دادم و پس از آغاز تحصیل تا پایان دوران مدرسه همواره از خوشنویسان کلاس و مدرسه محسوب می شدم، نقاشی را هم روی ذوق و علاقه شخصی آغاز کردم، نه معلم داشتم نه وسایل! شبها تا دیر وقت پای چراغ نفتی کم فروغ اطاقمان به نقاشی و نوشتن مشغول بودم و شاید یکی از دلایل ضعف چشم من در جوانی کار کردن در شرائط نامناسب از نظر نور و روشنایی بود».

استاد در نیمه راه تحصیل بخاطر احساس نارضایتی از جو حاکم بر دبیرستان قید تحصیل را زد و شروع به کار آزاد نمود. باز هم از زبان استاد بشنویم:

«سال سوم دبیرستان با آنکه دانش آموز نفر اول کلاس بودم بخاطر رنجیدگی از جو موجود ترک تحصیل کردم و یکسره در بیرون شهر شیراز چندین ماه بقول سعدی به کارگل مشغول بودم» پس از چند ماه به شیراز برگشتم، ورزیده و سیاه سوخته، فکر کردم به چه کاری مشغول شوم بهتر است؟! دلم می خواست نقاشی کنم اما مقدر نبود، خط نویسی هم اصلاً نه باب بود نه مشتری داشت، قضا و قدر مرا بسوی صحافی کشاند، صحافی را بلد بودم و گرچه بعنوان شاگرد مشغول کار شدم اما برای خودم استاد محسوب می شدم».

استاد سالها به کار صحافی اشتغال داشت و یکی از بهترین صحاف های استان فارس محسوب می شوند، بخصوص در تعمیر و ترمیم کتب خطی مهارتی تام دارند که کمتر کسی از آن برخوردار است.

از سال ۱۳۴۲ مصرأ و با جدیت تمام خوشنویسی را ادامه دادند و در میان خطوط مختلف مدتی غور و تأمل نموده و بالاخره خطوط نسخ و ثلث را بعنوان کار اصلی خود انتخاب کردند. گرچه در کلیه خطوط متداول و حتی غیرمتداول چیره دست و ماهرند اما

حساب خط نسخ ایشان چیز دیگری است. از سال ۱۳۴۶ کتاب قرآن مجید را آغاز کردند. خودشان می‌گویند: «وقتی قلم برای نگارش قرآن کریم بدست گرفتم از خدای بزرگ خواستم که مرا بعنوان قلمزن خودش بپذیرد و نگذارد به درگاه این و آن کشانده شوم! و الحق که خداوند آنچنان نظر عنایتی به من نمود که اگر همه عمر به شکرش مشغول شوم کاری انجام نداده‌ام».

در مدتی کمتر از ۵ سال با توجه به این که نسخ‌نویسی در سرتاسر ایران بخصوص فارس و شیراز رو به زوال رفته بود حسن شهرت و کار احیاگری استاد زبانزد اهل هنر گردید و با توجه به این که زیارت‌نامه‌های نگاشته شده توسط ایشان تقریباً در تمام اماکن مقدسه سرتاسر ایران و حتی عتبات عالیات در عراق مورد استفاده زائرین قرار داشت محبت استا به دل مردم نشست و هزاران نفر از دور و نزدیک به ویژه در شیراز شیفته و مشتاق و دعاگوی استاد شده مشتاق دیدارشان بوده و هستند.

بزرگترین ویژگی استاد نعمتی که دلیل محکمی بر استعداد و نبوغ عظیم ایشان است این است که بدون داشتن استاد و معلم و صرفاً با مشق از روی قطعات پراکنده اساتید مستقدم موفق به فراگیری و نگارش خط زیبای نسخ که بوی عطر قرآن از آن به مشام جان می‌رسد گردیدند و تا به این حد از کمال و صلابت و پختگی و زیبایی دست یافته‌اند که این کاری است بسیاری مشکل که از عهده هر کس برنمی‌آید.

روش و سبک نگارش استاد تبعیت و دنباله روی از شیوه زیبای مرحوم حاج ملامحمد شفیع ارسنجانی «اشرف الکتاب» است. خودشان در این مورد می‌فرمایند:

«مدتها سرگردان انتخاب سبک و روشی بودم که بتوانم از آن پیروی کنم، در ابتدای کار نه خودم می‌توانستم تشخیص مراتب و روش احسن را بدهم و نه کسی بود که رهنمایم شود، مدتها از روی خطوط مختلف و متفرقه می‌نوشتم، بیش از یکسال از روی قرآن مرحوم میرزا احمدنیریزی مشق کردم و بالاخره لطف خدا شامل شد و قطعات بسیار زیبایی از خطوط مرحوم حاج ملامحمدشفیع ارسنجانی و حاج ملاعلی عسکر ارسنجانی را یکی از دوستان به من امانت داد و از روی آنها کار کردم. الحق که مرحوم حاج ملامحمدشفیع همه زیبایی خط نسخ را در طول تاریخ یکهزار ساله آن با تمام ظرافت‌ها در خطوط بی‌نظیر خودش یکجا آورده و من این روش و سبک را پسندیده و انتخاب کردم.

به جرأت می‌توان گفت که استاد محمدنعمتی خط نسخ را دگرباره و در فارس و ایران زنده کرد و الان در این رشته سرآمد دیگران است. از کارهای بسیار برجسته و چشمگیر استاد دومین قرآن ایشان است که به سبک زیبایی با خطوط ثلث و نسخ نگاشته شد و بالاتر از آن سومین و چهارمین قرآن استاد نعمتی که بی‌نظیر و بسیار دیدنی و کاری عظیم و پرمایه

است، قرآنی است که هر جزء آن در یک صفحه با دقت و محاسبه بسیار دقیق و بدون خلوت و جلوت با قلم غبار نگاشته شده که گویای قدرت و تسلط بی نظیر استاد در کتابت است.

خودشان می‌فرمایند: «بیشتر سطور و آیات آن را بعد از نیمه شب در حالی که همه در خواب ناز هستند بجای نماز و نیایش شب تحریر کرده‌ام». نگارش جزوات متعدد قرآنی، ادعیه، علمی، دینی و نیز نگارش صدها قطعه زیارت نامه و کتیه جهت اماکن متبرکه سرتاسر ایران و عتبات عالیات در سوریه و غیره و هزاران قطعه قرآنی و حدیث که زینت بخش منازل و محافل هنر دوستان است استاد و چهره زیبا و ملکوتی ایشان را در دل مردم جای داده است. اما کمال و هنر استاد به خط ختم نمی‌شود که خط بقول خودشان فقط یک وسیله است برای سیر صعودی کمال و معنویت. ایشان هنرهای صوری را در رشته‌های مختلف نقاشی، طراحی، تذهیب، مشبک‌کاری، صحافی، نجاری و معماری به نحو اتم و اکمل دارند و در شعر و ادبیات و نویسندگی و فن خطابه و بیان زبانزد خاص و عام هستند گرچه خودشان معتقدند همه اینها رو بناست و زندگی و حقیقت حیات از همه اینها بالاتر است.

در رشته‌های مختلف علمی در هر مجمع و محفلی که استاد نعمتی شرکت داشته باشند خیلی زود جلب توجه می‌نمایند. از ابتدای انقلاب برنامه‌های رادیوئی ایشان جایگاه ویژه‌ای در میان تمام برنامه‌های تولید فارس داشته است. در شناخت تاریخ قرآن و فرهنگ اسلام و ایران تبخّر خاصی دارند و اطلاعات قرآنی و فقهی و دینی ایشان بسیار گسترده است.

استاد الگوی عملی همه خوبیهای اخلاقی و انسانی است. بیش از ربع قرن است که ایشان عضو لاینفک خیریه‌ها و گام بردار راههای متعدد خیر و خدمات اجتماعی و دستگیری از مستمندان است.

صحبت‌های استاد آنقدر شیرین و بیانش آنقدر گرم است که پیر و جوان و خرد و کلان را مجذوب خود می‌سازد. از عالم و روحانی طراز اول گرفته تا عامی‌ترین افراد از مصاحبت ایشان لذت می‌برند، و آنگاه که محفل و مجلسی عمیق‌تر از معمول باشد یا مصاحبی اهل دل و حال و عرفان پیدا شود آنوقت فراخنای اندیشه استاد بهتر تجلی می‌کند و عرفان ناب را به تمام معنی در وجودشان می‌توان مشاهده کرد و در یک کلام باید خطاب به ایشان گفت: آنچه خوبان همه دارند تنها داری!

استاد نعمتی وزنه‌ای سنگین و سرمایه‌ای گرانبها برای ما و جامعه اسلامی و محافل هنری و مذهبی و سیاسی ماست. وجود این انسان بی‌نظیر و مجاهد و مبارز که عمرش را در راه اثبات و احقاق حق و مبارزه با، باطل سپری کرده برای همگان مغنم است عمر پربرکتشان دراز و سایه ایشان مستدام باد.

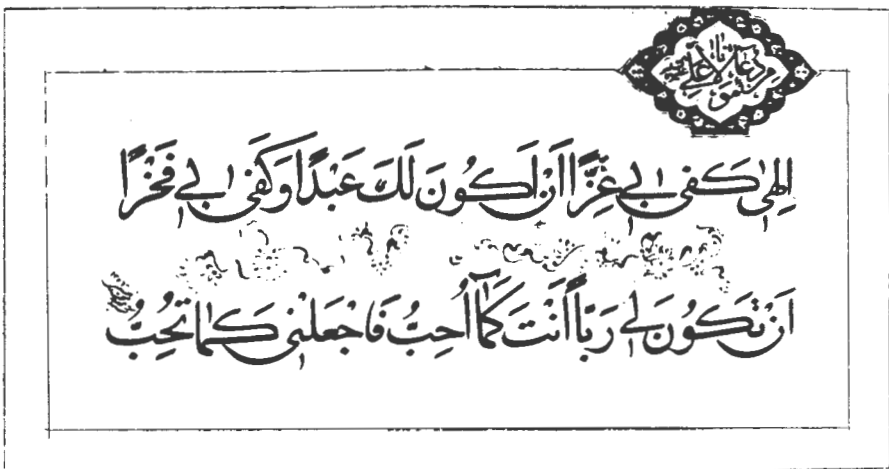
نمونه‌هایی از آثار خطی
محمدنعمتی ارسنجان‌ی

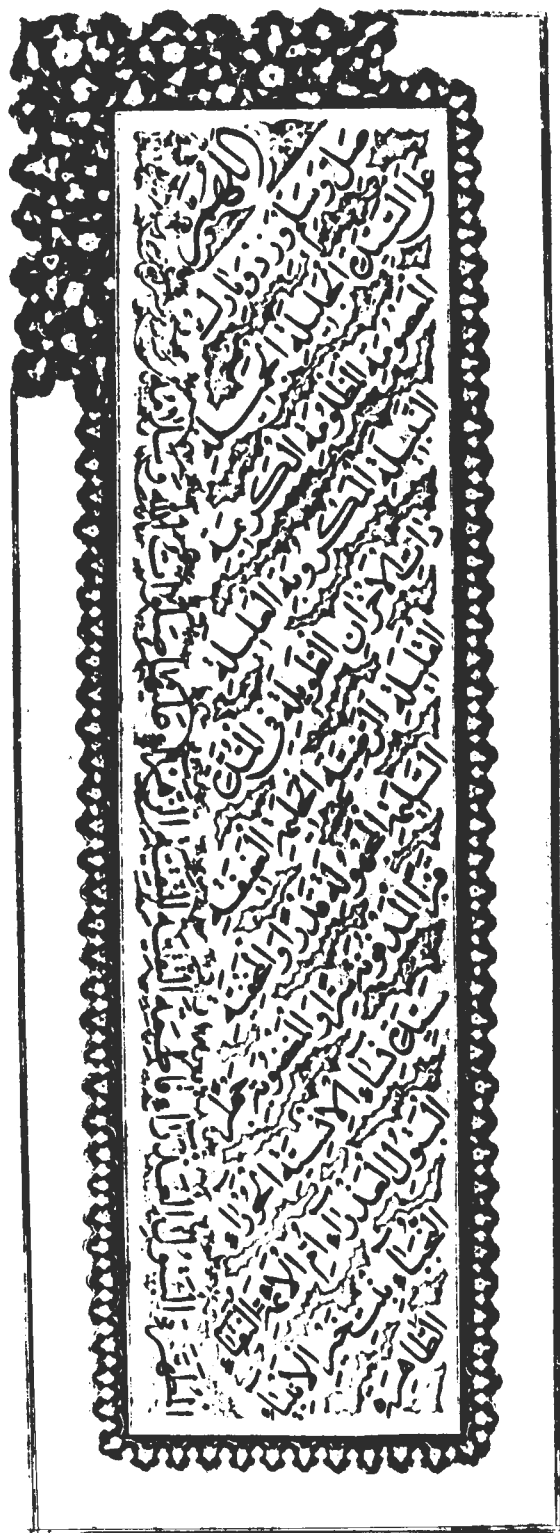
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ
 وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا
 الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ
 الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي قَدْ يَكُونُ الرُّشْدُ مِنَ
 الْحَقِّ مَنْ كَفَرُوا طَاعَتِ وَتَوَكَّلُوا بِاللَّهِ
 سَعِيدٌ أَنْ تَكُونَ بِالْمَرْوَةِ الْوَقْفُ



[illegible]

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْمُجْتَمِعُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ
وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ
حَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَقًّا فَكُنْهُ أَرْضًا
طَوْعًا وَمَنْعَةً فِيهَا طَوِيلًا





فصل سوم

شخصیتهای فرهنگی، اجتماعی و عرفا

فرهنگ هر جامعه‌ای عبارتست از مجموعه اعتقادات، روحیات، آداب و سنن و زبان آن جامعه و با توجه به همین معیارهاست که فرهنگ هر جامعه شکل و ساختار ویژه خود را پیدا می‌کند، که با شکل و ساختار سایر فرهنگها، متفاوت است و هر فرهنگ براساس ویژگیهایی که دارد، اموری را می‌پسندد و در دامن خود پرورش می‌دهد و بر عکس اموری را ناخوش داشته، از آنها پرهیز را واجب می‌داند.

فرهنگ ایرانی، اسلامی ما نیز بر اساس اصول کلی حاکم بر تمام فرهنگها، در طول دوران حیات خویش از پذیرش برخی پدیده‌های اجتماعی خودداری می‌کرده و برعکس برخی پدیده‌های اجتماعی را با آغوش باز پذیرا شده و به نشر و گسترش آنها کمک فراوانی کرده است. تا آنجا که به صورت جزئی از اجزاء لاینفک آن فرهنگ در آمده‌اند. یکی از پدیده‌های اجتماعی که فرهنگ ما آن را پذیرا گشته و در دامن خود پرورش داده بگونه‌ای که امروز به صورت جزئی از فرهنگ ما در آمده عرفان است.

مکتب عرفان که در فرهنگ ما از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده و گستره وسیعی از ادبیات ما را تحت تأثیر قرار داده، یک ویژگی مهم و بسیار قابل توجه دارد و آن رمزی بودن زبان عرفان است. توجه به این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که اگر گفته‌ها و نوشته‌های عرفا را حمل بر ظاهرشان کنیم دیگر چیزی بنام عرفان نخواهیم داشت و این نکته‌ای است که عرفای بزرگ بارها بدان اشاره کرده‌اند. هاتف اصفهانی در این خصوص می‌گوید:

مست خوانندشان و گه هشیار

هاتف ارباب معرفت که گهی

از می و جام و ساقی و مطرب وزمغ و دیر و شاهد و زنا
 قصد ایشان نهفته اسرار است که به ایما کنندگاه اظهار
 ما حصل کلام اینکه فرهنگ و عرفان دو چیز جدا از هم نیستند و سخن عرفا را
 نمی توان حمل بر ظاهر کرد. زیرا اگر چنین تصور کنیم، شخصیت های بزرگی چون حافظ و
 مولوی دیگر آن حافظ و مولوی که در اذهان ماست نخواهند بود.

۳-۱: شیخ قطب الدین مبارک

شیخ قطب الدین مبارک یکی از عرفای مشهور این خطه می باشد، وی صاحب مقام و
 درجه عالی است.
 گفته شده قطب الدین مبارک در اتاقی از سنگ در پشت کوه قدمگاه ریاضت
 می کشیده و به او حالتی دست می داده که چند روز بیهوش می شده است.
 شیخ در سال ۶۰۷ هجری قمری وفات یافته و آرامگاهش در کمین، زیارتگاه مردم
 بوده است.

فرصت الدوله درباره وی می نویسد:

"ایشان که به علو مقامات و سمو درجات مشهور و معروف است در اتاق مذکور
 (اتاقی که در پشت کوه قدمگاه است)، ریاضت می کشیده و او را حالتی دست می دهد که
 چند روز مجذوبانه با دهان باز بیهوش افتاده بود و منج در دهانش آشیانه ساخته. الله اعلم.
 وفات وی در سنه ۶۰۷ هجری قمری است. قبرش در کمهر است یعنی در کمین و
 بقعه ای دارد که زیارتگاه مردم آنجاست".

۳-۲: ابوذر کتکی

ابوذر کتکی یکی از فقهای مشهور قرن هفتم هجری است که سال تولدش بر ما
 پوشیده است. وی به بلاد اسلامی از جمله عراق عرب و حجاز و شام مسافرت کرد و زمانی
 در مدینه سکونت داشت. مؤلف دانشمندان و سخن سرایان فارس می نویسد:

"ابوذر معین‌الدین محمد بن جنید (یا عبدالله بن جنید) بن روزبه کتکی^۱ از فقها و مفتیان قرن هفتم هجری است که به عراق عرب و حجاز و شام مسافرت کرد و مدتی در مدینه سکونت داشت. با شیخ جمال‌الدین ابوالفرج بن جوزی (متوفی ۵۹۷ در بغداد) و شیخ ضیاءالدین عبدالوهاب بن سکینه شافعی (متوفی ۶۰۷ در بغداد) معاصر بود و فقه اهل تسنن را از آنها آموخت و از آن پس به شیراز برگشت و در جوار سرای شیخ کبیر (ابوعبدالله محمد بن خفیف متوفی ۳۷۱) قرب پنجاه سال اقامت کرد و به امامت نماز جمعه مشغول بود.

ضمناً مشایخ صوفیه با او مانوس و دوست بوده‌اند و صدرالدین ابوالمعالی مظفر ابن محمد (متوفی ۶۸۸ یا ۶۸۱) و صائِن‌الدین حسین بن محمد بن سلمان (متوفی ۶۶۴) و نورالدین عبدالقادر حکیم (متوفی ۶۹۸) و اصیل‌الدین عبدالله العلوی (از اعقاب محمد بن حنفیه متوفی ۶۸۵ یا ۶۹۰) که هر کدام در آسمان علم و معرفت ستاره‌ای درخشان بل آفتابی نورافشان بوده‌اند از شاگردان او هستند و در محضرش کسب فضل و دانش کرده‌اند. ابوذر در ماه ذیحجه سال ۶۵۱ یا ۶۵۳ در شیراز وفات یافت و قرب سرای شیخ کبیر به خاک سپرده شد^۲.

۳-۳: حاج سعید ارسنجان

حاج سعید ارسنجان مرد بزرگی که در دوران صفویه پا به عرصه وجود نهاد. وی مدرسه‌ای با شکوه در ارسنجان بنا کرد که بصورت دارالعلمی برای طلاب علوم دینی درآمد. این مدرسه طبق سنگ نوشته‌ای که بر سر در آن نصب شده در سال ۱۰۸۵ هجری قمری یعنی در همان زمان صفویه ساخته شده است.

مرحوم حاج سعید برای تأمین هزینه زندگی طلاب علوم دینی املاک فراوانی از جمله: جمال‌آباد، محمد‌آباد، حسین‌آباد، رفیع‌آباد، صالح‌آباد، علی‌آباد و اراضی محوطه ارسنجان و یک قطعه باغ و چند سهم آب عایشه و بناب و کتک و چند سهم از آب خیرات و خیرآباد را بر مدرسه وقف کرد که همچنان به وقفیت باقی است.

۱- کتک دهی است از توابع ارسنجان.

۲- آدمیت، محمد حسین. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج اول، ص ۱۲۷.

در فارسنامه ناصری در این مورد چنین آمده است:

"در سال ۱۰۸۵ حاج سعید ارسنجانی مدرسه‌ای در این قصبه از آجر و گچ ساخته و نصف از مزرعه صالح آباد و ربع از حسین آباد و ثلث از جمال آباد و نصف از علی آباد، واقعات در این بلوک و حصه معینی از آب و زمین خارج قصبه را وقف بر آن مدرسه نموده و تاکنون به وقفیت در تصرف متولی آن باقی است و معیشت مدرس و طلبه و تعمیر مدرسه را به وجهی لایق می‌رساند و مدرس آن در این جزء از زمان، جامع فضایل ملا عباس آتشی^۱ شیرازی است و هر روزه چند نفر طلبه علوم را از نتایج افکار خود بهره‌مند ساخته است"^۲.

۳-۴: آقا ملا احمد ارسنجانی

مرحوم آقا ملا احمد ارسنجانی سالک و عارف بنام، عارفی از قیدها رسته و از دنیا بریده و صاحب کشف و کرامت و از جمله زهاد که تأثیر نظر و نفس آن مرحوم به کرات و دفعات ثابت گشته و بسیار مورد توجه بوده است. وی به سال ۱۲۷۴ هجری قمری رحلت و در صفا تربت شیراز به خاک سپرده شد و هنوز آرامگاهش زیارتگاه خاص و عام و آنهایی که مقامات معنوی آن بزرگوار را شنیده‌اند می‌باشد. اهل دل بر تربت پاکش متوسل می‌شوند و حاجت می‌گیرند. بر روی سنگ قبر آن مرحوم این آیه شریفه به چشم می‌خورد:

"سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی"

تاریخ تولد ملا احمد بر ما پوشیده است. آقا ملا احمد ارسنجانی علاوه بر مقام زهد، تقوی و عرفان، مردی فاضل و دانشمند و ادیب و شاعری خوش ذوق بوده. محمد حسین آدمیت درباره وی می‌گوید:

"مولی احمد ارسنجانی جامع فضایل و کمال و محاسن بود. پس از تحصیل علوم معقول و منقول در شیراز ترک علایق گفته و به گوشه انزوا آرمیده و به فکر و ذکر پرداخت و در زاویه خلوت به تألیف مشغول شد و کتابهایی به نظم و نثر پرداخت. منجمه مثنوی "شوریه"

۱- ملاعباس آتشی شیرازی در مقبره مرحوم حاج ملاعلی عسکر در ارسنجان به خاک سپرده شده است.

۲- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه، ج دوم، ص ۱۲۵۱.

در سال ۱۲۷۴ در شیراز بدرود زندگی گفت و در دارالسلام مدفون شد^۱.

درباره ایشان در کتاب فارسنامه ناصری چنین آمده است:

"جناب مستطاب، حلال مشکلات و کشاف معضلات، ناهج مناہج شریعت و سالک مسالک طریقت، عالم سبحانی ملا احمد ارسنجانى از اهل این قصبه [ارسنجان] است"^۲.

همچنین در جای دیگر از این کتاب آمده است که:

"... قطب فلک هدایت، مرکز دایره سعادت، اعلم علماء ایام، مرجع خواص و عوام، مجمع فیوض سبحانی، مرشد و مقتدای صمدانی آقا ملا احمد ارسنجانى و آن جناب بعد از وصول به مرتبه اجتهاد، پشت پایى بر عوالم قیود زده، علایق را بینداخت و سر به صحرا گذاشت، از هر جانب تا آخر بلاد مسلمان برفت، از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر سفره‌ای توشه‌ای برگرفت و بعد از چندین سال عود نموده، گاهی در قصبه ارسنجان و گاهی در شیراز توقف نمود. به ارشاد و هدایت بندگان خدا می‌پرداخت و دخترزاده میرزا ابراهیم کلانتر را در ازدواج خود درآورده، در این محله سرباغ توقف داشت و در سال ۱۲۷۶ به رحمت ایزدی پیوست"^۳.

از مرحوم ملا احمد کتابهای ضیاء العیون (دیوان خطی مفصلی در نظم و نثر که شامل مضامین عالی و حاوی نکات معنوی و پند و اندرز و نامه‌هایی که آن مرحوم به حکام و وقت و اعظام زمان خود نگاشته و مناجاتهای فارسی و نامه‌های عرفانی به شاگردان و مریدانش می‌باشد) و کلام الملوک (مجموعه مناجاتهای عربی) و دو مثنوی شوریه (که خطاب به مرحوم آخوند ملا علی عسکر ارسنجانى سروده است) و روض الجنان باقی مانده که چاپ نشده است و تنها چند نسخه خطی از آنها باقی مانده است که یک نسخه کامل آن نزد حجة الاسلام شیخ محمد مهدی اسکندری و نسخه‌ای از مثنوی روض الجنان نزد آقای میرزا عبدالعلی اشرف‌الکتاب نگهداری می‌شود. این کتب به همت آقا میرزا محمد هادی ابن محمد ابراهیم الحسینی الموسوی الارسنجانى که از جمله سادات بوده و دارای خطی

۱- آدمیت، محمدحسین. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج اول، ص ۱۹۶.

۲- فسائی، میرزا حسن. فارسنامه، ج دوم، ص ۱۲۵۰.

۳- فسائی، میرزا حسن. فارسنامه، ج دوم، ص ۱۰۲۸.

زیاست، گردآوری شده است.

میرزا محمد هادی در آغاز کتاب ضیاء العیون چنین می‌نویسد:

"این جنگیست که از پندیات مع بعضی از ادعیه سرکار عمدة العارفین و قدوة المجتهدین و قطب السالکین و زبده الموحدین العالم بالله الاحد و فناء فی الله الصمد مولانا جناب آقا ملا احمد ادام الله ظله علی رثوس الناس تحصیل شده، چه از تحصیل مسوده ایشان از املاء ایشان یا از نسخ دیگر برداشتم و به نظر سرکار ایشان رسانیدم و نامیدم این مجموعه را به ضیاء العیون اضاء الله عیوننا".

از عبارات فوق پیداست که نام "ضیاء العیون" را که قسمتی از مجموعه مکاتیب و ادعیه و پندیات و اشعار ملا احمد است، میرزا محمد هادی بر این کتاب نهاده است و نیز روشن است که قسمتی از کتاب بصورت "امالی" است. مانند امالی سایر عرفا. نوشته‌ها و گفته‌های ملا احمد شامل چند قسمت است که به شرح اجمالی هریک می‌پردازم.

الف: ضیاء العیون

این کتاب شامل پنج مناجات (اول مناجات مطلق، دوم در مقام شکر نعمت و سجده شکر، سوم در مقام استغفار و توبه گناهان، چهارم استعاذه از نفس و شیطان، پنجم مناجات متضمن بر حاجات) و بیست‌نامه، نامه به اشخاصی که از بزرگان ارسنجان و احیاناً سایر شهرها بوده‌اند، که این اشخاص عبارتند از:

- سید لطف الله کربالی

- محمد هادی ابن محمد ابراهیم

- میرزا ابوالحسن بن سید معصوم

- حاجی میرزا ابوالقاسم ابن میرزا علی اکبر

- میرزا جعفر بن حاج میرزا زین العابدین

- میر سید احمد ابن میرزا ابوتراب

- میر سید محمد ابن میرزا اسماعیل

- میرزا علی اکبر ابن حاجی میرزا ابوالقاسم

- سید علی صادق ابن میرزا ابوالحسن

- محمد حسین خان ابن هادی خان
- سید مرتضی ابن میرزا اسماعیل
- سید محمد ابن حاجی سید نورالدین
- میرزا محمد صادق ابن میرزا رضا
- سید ابواسحاق استهباناتی
- سید هاشم ابن حاجی میرزا یحیی
- علی عسکر ارسنجان

ب: کلام الملوک

در مقدمه نسخه خطی این مجموعه مرحوم میرزا محمد هادی می نویسد:

"چنین گوید احقر عباد و افقر السادات محمد هادی ابن محمد ابراهیم الحسینی الموسوی الارسنجانی من محال الفارس که به توفیق خداوند جل شأنه چون از تحریر مجموعه ضیاء العیون فراغت حاصل پرداختم به مجموعه بعضی نسخ از مواظ متفرقه و ادعیه و تعلقه جات که سرکار زبدة العابدین و کعبه الزاهدین و عمدة الموحدين العارف بالله الاحد و الفناء فی الله الصمد روحی فداه مولانا آقا ملا احمد دام ظلّه العالی علی رؤس الناس به هر کس مرقوم و التفات فرموده که متضمن بعضی نصایح و ارشاد بوده و نامیدم آن را به کلام الملوک که آن نیز از جمله ملحقات ضیاء العیون است... و آن مشتمل بر چند فصل است."

این مجموعه همانطور که مرحوم میرزا محمد هادی نوشته است شامل چند فصل است:

فصل اول دعا هایی است که ملا احمد به هنگام عبادت با زبان عربی خوانده است.

فصل دوم مناجات های فارسی است. فصل سوم وصیت نامه ای است که به اهالی ارسنجان نوشته است. فصل چهارم نامه هایی است که به هر کسی نوشته، چون نامه ای که به آقا عبد الله طیب شیرازی نوشته و سه نامه که به مرحوم آخوند ملا علی عسکر و نامه ای به آقا حسین دشتکی و یک نامه به وکیل است.

ج: شوریه

این مثنوی در حدود دو هزار بیت است که از شور درون و حال و جذبه گوینده حکایت می‌کند و خطاب به آخوند مولانا علی عسکر ارسنجانی سروده شده است. قسمتی از این شوریه چنین است:

ناله‌های بی‌نهایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند وز میان سایرین بر چیده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند نالهایش گریه آوردی چه تار می‌کند دور و دراز آرزو بار الهان نیستانم نیستان وان جمال بی‌مثال دلبرش و زنفیرش ناله‌ها از دل کند مطرب در روز و هم شبهای او کیست کاو را اندرین معنی شکی است وین انین و ناله‌های تابه‌کی قطع کردی برخود آرام و قرار کز فراقش جان خود را کرده طی در عبودیت چنین زیبنده نیست	"بشنو از نی چون حکایت می‌کند در نهان و اندر جماعت می‌کند کز نیستان تا مرا ببریده‌اند گر چه می‌دانم مرا بگزیده‌اند زان زمانی کز نیستان گشت تار این نی هفت بند، کز هر بند او روز و شب نالد و گوید آنچنان جان فدای دستهای نی برش جان فدای آن لبی‌کان نی زند جان فدای حرکت لبهای او دست نی بر با لب نایی یکی است ناصرها گویی که آه پی‌زی یا که در شب گریه کن یا در نهار نی چه و نایی که مقصودت زوی این شکایتها طریق بنده نیست
--	--

د: روض الجنان

این مثنوی را به عدد بابهای بهشت به هشت باب تقسیم کرده است. و گویا تمام ابیات این مثنوی گردآوری نشده است.

مرحوم میرزا محمد هادی در مقدمه روض الجنان چنین می‌نویسد:

"چنین گوید اقل السادات محمد هادی ابن محمد ابراهیم الحسینی الموسوی الارسنجانی من محال فارس که چون سرکار بندگان روحی فداه آقا ملا احمد فراغت از

شوریه به هم رسانید، پرداخت به بیان روض الجنان و آن را به عدد ابواب بهشت به هشت باب قرار داد و از بعضی ابواب آن فقره‌ای بیان فرمود و بعضی فقرات هم و رای روض الجنان از هر جا بیان فرموده بود و کمترین درصدد این بودم که بعد از اتمام آن را با فقرات متفرقه دیگر جمع نموده، یک جلد سازم به جهت سرکار ایشان. فراغت حاصل نیامد که به اتمام رسانم. مشیت‌الله تا به همین قدر قرار گرفته بود لهذا بعد از مایوس از اتمام آن فقیر ناچاراً فقرات آن را با فقرات متفرقه دیگر جمع نموده یک جلد ساخته..."

مجموعه نوشته‌ها و سروده‌های ملا احمد ارسنجانی از حال و وجد و شوق محبت حکایت می‌کند. نثر او مسجع و نسبتاً زیباست. اینک نمونه‌هایی از نثر کتاب ضیاء العیون، در نامه‌ای که به سید لطف‌الله کربالی می‌نویسد، بعد از حمد و سپاس خداوند چنین آغاز می‌کند:

"ای سید بدان که بسیاری در قال بی حال مثل اسب بی پا و مرغ بی پر و بال است، ای سید اگر تمام کتب آسمانی را بخوانی و از حال قصه‌ای ندانی فی الحقیقه عامی و نباشد تو را از علم نشانی و حال او مرتبه‌اش خشیه‌الله است..." و در مناجات اول او که به مناجات مطلقه نام دارد، این عبارات را می‌خوانیم:

"ای آنکه همه تو را خوانند و کنه ذات تو را ندانند، دانند که هستی و ندانند که چیستی، در هیچ مکانی نیستی و همه جا هستی، بالاتر از آنی که ابصار تو را ببینند و الطف از آنی که افکار تو را فهمند و دورتر از آنی که هدف شوی، سهام خیالات را و نزدیک‌تر از آن نشنوی راز خلوات را..."

از مرحوم ملا احمد دو پسر با نامهای میرزا عبدالکریم و میرزا کرمعلی به یادگار مانده است که هر دو از جمله عارفان و دانشمندان بوده‌اند. مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی در کتاب آثار العجم درباره وی و فرزندانش چنین می‌نویسد:

"جناب ملا احمد اعلی‌الله مقامه، جامع فضایل و حاوی خصایل بود. پس از فراغت از تحصیل علوم رسمیه و فنون عقلیه و نقلیه، علایق دنیوی را ترک نموده، خلوت را بر جلوت اختیار فرموده. اکثر ارباب حال و اصحاب کمال، فیض یاب صحبت آن جناب بوده‌اند.

مدتها در شیراز توطن گزیده و با ذکر حق آرمیده، تصنیفاتی نثرآ و نظماً دارد. از

جمله مثنوی مسمی به شوریه منظوم فرموده و همه آنها را، فقیر مفصل دیده‌ام. بالجمله در سنه ۱۲۷۴ در شیراز وفات یافته و در دارالسلام قبرش زیارتگاه است. اولاد آن جناب مرحوم میرزا عبدالکریم فاضلی است بلند پایه، کاملی گرانمایه، در حکمت الهی و ریاضی رتبه‌ای بلند و مقامی ارجمند حاصل داشت.

فقیر مؤلف قدری از حکمت در خدمتش استفاده نموده‌ام و در سنه ۱۳۰۲ هجری قمری در شیراز به رحمت حق پیوست. جناب میرزا کریمعلی برادر کهنتر آن مرحوم است. در محامد صفات و پاکی ذات مسلم اهل زمان است. در شیراز متوطن‌اند.

از شاگردان مکتب عرفانی آقا ملا احمد می‌توان بزرگانی چون:

آخوند حاجی ملا علی عسکر ارسنجانی، سید مرتضی ابن سید اسماعیل ارسنجانی، میرزا محمد هادی ابن سید محمد ابراهیم ارسنجانی، آقا حسین مجتهد دشتکی، مولانا آقا عبدالله طیب شیرازی، میرزا محمد حسین وکیل الملک شیرازی، سید ابواسحاق استهباناتی، محمد حسین خان آباده‌ای، حاجی بابای شیرازی، سید لطف‌الله کربالی و میرزا جعفر ابن میرزا زین‌العابدین ارسنجانی را نام برد که شرح حال برخی از آنها در فارسنامه و آثار العجم آمده است.

به مرحوم ملا احمد کرامات بسیاری نسبت داده‌اند که از آن جمله مرحوم میرزا محمد هادی در حاشیه کتاب کلام‌الملوک می‌نویسد:

"و در روضه منوره جناب امیر(ع) در حینی که مشغول به زیارت بودند، آوازی از غیب شنیده بودند که این عبارت را می‌فرمودند:

اللهم و من زارنا خائفاً "فأمنه و من زارنا طامعاً" تحرمه و من زارنا محب فكملة و جد الخلق لنا اليك سبيل فاعطهم ما املوه (خدایا آن کس که از ترس تو ما را زیارت می‌کند امانش ده و آنکه از روی نیاز به ما روی می‌آورد، محرومش مدار و آنکه از روی محبت زیارتمان می‌کند، کمالش ده، مردم نزد ما به سویت راهی دیده‌اند. پس آرزویشان را برآور.

منابع:

- (آثار العجم ۲۴۸، فارسنامه ص ۱۰۲۸ و ۱۲۵۰، سخن سرایان فارس، ص ۱۹۶، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ص ۵۷، کیهان فرهنگی شماره ۱۲۶، ص ۶۴)

۵-۳: حاج ملا علی عسکر

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.

۶-۳: میرزا محمد هادی ارسنجان

میرزا محمد هادی ابن سید محمد ابراهیم از عرفا و خوشنویسان این دیار است وی نیز دست ارادت به جناب ملا احمد^۱ داده است و هم از شاگردان وی می‌باشد. ایشان شخصی است که به جمع‌آوری آثار مرحوم ملا احمد ارسنجان همت گماشته و به خط زیبای خود نگاشته است، که در مجموعه آقای اشرف‌الکتاب محفوظ است. مرحوم ملا احمد در نامه‌ای وی را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

"بسوی جناب سیادت مآب، نجابت نصاب، زهادت عبادت و معرفت انتساب، میرزا محمد هادی خلف مرحمت پناه، رضوان آرامگاه، السید محمد ابراهیم ارسنجان ..."

۷-۳: سید مرتضی ارسنجان

سید مرتضی ابن میرزا اسماعیل ارسنجان^۲ از علما و عرفا و زهاد زمان خویش می‌باشد. وی دست ارادت به جناب ملا احمد داده و در مکتب عرفانی ایشان کسب فیض نموده است مرحوم ملا احمد در نامه‌ای خطاب به سید مرتضی چنین می‌نویسد:

"بسوی جناب سید بزرگوار و نجیب عالی مقدار، شاخه بوستان نبوت و ریحان حدیقه ولایت، آن که پیوسته به دوستی موسوم و علی الحساب چندی است که به حسن سیرت و تقوی مخنوم السید مرتضی نجل علی الجناب میرزا اسماعیل و..."

صاحب فارسنامه چنین می‌نویسد:

"و اعیان قصبه ارسنجان سلسله سادات موسوی است. مثل نور حدیقه سیادت و نور حدقه سعادت، سید مرتضی و سید محمد حسن و میرزا محمد ابراهیم ارسنجان که هریک به نور صلاح و تقوی آراسته‌اند."^۳

۱- رجوع کنید به آقا ملا احمد ارسنجان در همین کتاب، ص ۱۳۴.

۲- برخی نام پدر وی را احمد می‌دانند.

۳- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری، ج دوم، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۲۵۱، تهران، ۱۳۶۷، تصحیح و تحشیه:

از مرحوم سید مرتضی کتاب کشکولی بجای مانده که در کتابخانه ملا محمدشفیع در ارسنجان نگهداری می‌شود. وی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری بدرود حیات گفت و در ارسنجان به خاک سپرده شد. آرامگاه وی زیارتگاه مردم این خطه می‌باشد و نیازمندان از آنجا حاجت می‌طلبند.

۸-۳: میرزا عبدالکریم

میرزا عبدالکریم ارسنجانی فرزند مرحوم ملا احمد ارسنجانی عارف بزرگ می‌باشد. وی در ارسنجان دیده به جهان گشود و تحصیلات مقدماتی را در این شهر گذراند، سپس برای تکمیل تحصیلات راهی شیراز شد. میرزا عبدالکریم به فضل و دانش شهرتی دارد و در حکمت الهی و ریاضی، صاحب رتبه و مقامی ارجمند است. فرصت‌الدوله شیرازی درباره وی چنین می‌نویسد:

"مرحوم میرزا عبدالکریم فاضلی است بلند پایه و کاملی گرانمایه، در حکمت الهی و ریاضی رتبه‌ای و مقامی ارجمند حاصل داشت. فقیر مؤلف قدری از حکمت در خدمت او استفاده نموده‌ام. در سنه ۱۳۱۰ هجری قمری در شیراز به رحمت حق پیوست"^۱.
وی همچنین در مقدمه دیوان خود می‌گوید:

هیچ روز دست از تحصیل نکشیدم، کم‌کم هوای حکمت الهی بر سرم افتاد در همسایگی ما مرحوم میرزا عبدالکریم پسر مرحوم ملا احمد ارسنجانی... نزد ایشان شرح هدایه میبیدی را خواندم و قدری از منظومه مرحوم حاجی سبزواری، پس از فوت او کسی درس حکمت نمی‌گفت مگر مرحوم میرزا عباس دارابی... من هم آنوقت به خدمتش رفتم، گذشته از درس، درازمنه تعطیل هم می‌رفتم و کلماتش را استفاضه می‌کردم و به ترتیب غلیانی برای او می‌پرداختم^۲

۱- فرصت‌الدوله، آثار المعجم، ص ۲۴۸.

دکتر رستگار فسایی، منصور.

۲- فرصت‌الدوله، دیوان (دبستان الفرصه)، شیراز، مطبع مظفری، ۱۳۳۳ هجری قمری، ص ۲۳-۲۲.

۹-۳: سکینه آغازی

بانو سکینه آغازی دختر میرزا محمود خان آغاز ارسنجان^۱ است. وی زنی فاضل و معارف پرور و از نخستین کسانی است که در ایجاد فرهنگ نوین در این سرزمین تلاش کرده است. وی نخستین مدرسه دخترانه را بنام نسوان در شیراز تأسیس کرد و خود در آن به تدریس مشغول شد. سعدی زمان، شاعر بزرگ و توانا دکتر مهدی حمیدی فرزند این زن بزرگ است.

محمد حسین آدمیت می‌نویسد:

"بانو سکینه عفت آغازی از زنان فاضله و معارف پرور معاصر و مادر شاعر فاضل معاصر آقای دکتر مهدی حمیدی است"^۲.

وی همچنین می‌گوید که مؤلف شیراز نامه می‌نویسد:

"اول کسی که در تأسیس مدرسه نسوان کوشش کرد و مدرسه نسبتاً آبرومندی را دایر نمود، خانم سکینه عفت آغازی بود که در سال ۱۳۳۹ هجری قمری بنا به تشویق مرحوم رحمت رئیس فرهنگ وقت دبستانی را بنام "عفتیه" در منزل شخصی تأسیس کرد که در آذرماه سال ۱۳۰۳ شمسی دولتی شد و هنوز هم دایر است و این اولین مدرسه دخترانه است که دولتی شده"^۳.

۱- رجوع کنید به میرزا محمود خان آغاز در همین کتاب، ص ۲۱۵.

۲- آدمیت، محمد حسین. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج اول، ص ۳۸.

۳- آدمیت، محمد حسین. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج اول، ص ۳۸.



۱۰-۳: دکتر حسینعلی ممتحن

یکی از افرادی که عمر گرنامه خود را در تحصیل، تدریس و تألیف گذرانده است، دکتر حسینعلی ممتحن است.

وی در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی در شیراز بدنیا آمده و پس از سالها کار و تحصیل در سال ۱۳۴۳ موفق به اخذ دکترای تاریخ از دانشگاه تهران گردیده و در دانشگاههای تهران مشغول تدریس شد. ایشان هم اکنون در تهران به تدریس و تألیف مشغول است. دکتر ممتحن علاوه بر امر تدریس کارهای جنبی دیگری چون بازرسی تعلیماتی، معاونت اداره کل، کارشناسی برنامه‌های تحصیلی، مدیریت گروه و معاونت دانشگاه را عهده‌دار بوده است.

از ایشان تألیفات زیادی چاپ شده که به شرح زیر است:

۱ - تحقیق در احوال و رسوم صابیان عراق و خوزستان - چاپ تهران - ۱۳۳۷

۲- تاریخ ملل قدیم مشرق و یونان و روم - چاپ دوم - دانشگاه شهید بهشتی

۱۳۷۰

۳- راز بقای تمدن و فرهنگ ایران - چاپ دوم - دانشگاه شهید بهشتی - ۱۳۵۵

۴- سرگذشت جندی شاپور - چاپ دوم - دانشگاه اهواز - ۱۳۵۵

۵- تاریخ قرون وسطای اروپا (مجلد اول از آغاز تا حکومت اسلامی اسپانیا) - چاپ

دوم - دانشگاه شهید بهشتی - ۱۳۷۰

۶- تاریخ قرون وسطای اروپا (مجلد دوم از حکومت اسلامی اسپانیا تا انقراض

امپراطوری بیزانس) - دانشگاه شهید بهشتی - ۱۳۷۰

۷- نهضت شعوبیه - چاپ دوم - شرکت سهامی کتابهای جیبی - ۱۳۷۰

۸- نهضت صاحب الزیج (قیام زنگیان در عراق) - چاپ دانشگاه شهید بهشتی -

۱۳۶۷

۹- نهضت قرمطیان - چاپ دانشگاه شهید بهشتی - ۱۳۷۱

۱۰- پژوهشی در تاریخ فرهنگ اسلام و ایران - چاپ دانشگاه شهید بهشتی

(زیر چاپ)

مقالاتی در زمینه تاریخ و فرهنگ اسلام و ایران، از ایشان در مجلات دانشگاهی و

غیر دانشگاهی نشر یافته است.

شرح زندگانی ایشان را از زبان خودشان در پیش روی داریم.

"اینجانب نخستین فرزند خانواده بودم که به سال ۱۲۹۸ شمسی در شیراز بدنیا

آمدم. پدرم از خرده مالکان ارسنجان بود که در شیراز اقامت داشت و به کار آزاد

می پرداخت. او به مبادی دینی سخت پایبند و متعهد و متعبد بود. بطوریکه هیچگاه نماز و

روزه اش ترک نمی شد.

از نظر عبادی و شرعی مقلد حضرت آیت الله آقا میرزا علی اکبر روح الایمان

ارسنجانی اعلی الله مقامه بود که از مجتهدان معروف و مشهور شیراز به شمار می آمد و به

داشتن فضل و تقوی و زهد و ورع زبانزد خاص و عام بود. پدرم هر سال وجوه شرعیه خود

را حساب می کرد و با نظر آن مرحوم به صاحبان استحقاق می داد. به عتبات عالیات مشرف

شده بود و عزم سفر به حج و بجا آوردن این فریضه دینی را داشت که متأسفانه در اسفندماه

۱۳۱۵ شمسی بیمار شد و در حالیکه سالهای عمرش به پنجاه نرسیده بود، دار فانی را وداع گفت و در دارالسلام شیراز به خاک سپرده شد.

من در آن موقع در کلاس چهارم دبیرستان در رشته علمی درس می خواندم. در آن زمان دبیرستانهای شیراز دو رشته تحصیلی بیشتر نداشت. رشته ادبی و رشته علمی. هنرستانی هم با همکاری آلمانی ها وجود داشت که نخستین رئیس آن یک آلمانی بود.

پدرم با اینکه تحصیلات مکتبی و قدیمی داشت و از دانش و علوم جدید بی اطلاع بود ولی دارای وسعت نظر و روشن بینی خاصی بود. چنان که کراراً می گفت دیپلم دبیرستان را که گرفتی، تو را به فرانسه می فرستم تا پزشکی شوی و به مردم کشور خدمت کنی. فرانسه را از این جهت به زبان می آورد که می دید من زبان آن کشور را در دبیرستان می آموزم و در خانه تمرین می کنم. باید گفت که تدریس زبان خارجی در آن روزگار در دبیرستانهای شیراز غالباً زبان فرانسوی بود ولی بعداً این وضع به نفع زبان انگلیسی تغییر یافت.

با مرگ پدر رؤیای او به حقیقت نپیوست و من که سرپرست خود را از دست داده بودم و دارای چند برادر و خواهر صغیر بودم تصمیم گرفتم که پدر خویش باشم و در راه تحصیل علم بیشتر بکوشم و اندرز سعدی علیه الرحمه را نصب العین خود قرار دهم که فرمود:

"گرد نام پدر چه می گردی پدر خویش باش اگر مردی"

از این رو برای اینکه در آینده کاری مستمر و آبرومند داشته باشم، به دانشسرای مقدماتی شیراز که دو سه سالی بود تأسیس شده بود، در فروردین ماه ۱۳۱۶ هجری شمسی منتقل شدم و با اینکه مدت زیادی از تحصیل در آنجا گذشته بود و برنامه درسی با دبیرستانها فرق کلی داشت، با این وجود توانستم که شب و روز با نوشتن جزوه و یادداشت تقریرات دبیران، خود را آماده امتحانات خرداد کنم و با معدل خوبی قبول شوم و به کلاس دوم دانشسرا ارتقا یابم. در سال ۱۳۱۷ شمسی از دانشسرای مقدماتی فارس با احراز رتبه سوم فارغ التحصیل شدم و به کار معلمی پرداختم. در سال ۱۳۲۶ از دانشسرای عالی با احراز رتبه اول و اخذ مدال درجه اول علمی، لیسانس شده و بلافاصله در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته قضایی به تحصیل پرداختم و پس از سه سال تحصیلات آن

دانشکده را نیز به پایان رساندم. در سال ۱۳۳۸ پس از سالها خدمت فرهنگی در خوزستان، به تهران منتقل شدم و در دانشگاه تهران پس از قبولی در مسابقه ورودی دکتری به تحصیل پرداختم. در سال ۱۳۴۳ به اخذ دکترای تاریخ نایل آمدم و بنا به دعوت دانشمند گرانمایه و ادیب فرزانه جناب آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی رئیس وقت دانشکده ادبیات دانشگاه ملی ایران به تدریس قسمتی از تاریخ ایران و جهان پرداختم که سالهای متمادی ادامه داشت."



روزنامه نویس، مدیر روزنامه داریا، وکیل دادگستری، نماینده بدون اعتبارنامه دوره پانزدهم، معاون
۴ روزه نخست وزیر، لیدر جمعیت آزادی، وزیر کشاورزی، عامل اصلی برنامه اصلاحات ارضی
در ایران و سفیر ایران در ایتالیا.

۱۱-۳: دکتر حسن ارسنجانى

دکتر حسن ارسنجانى فرزند "سيد محمد حسين ارسنجانى" که از رهبران مذهبي جنبش مشروطه بود، در سال ۱۳۰۱ در تهران متولد شد. وي هنگامى که فقط نه سال داشت، پدرش را از دست داد و مادر او که از يک خانواده تاجر بود حسن را به تنهائى بزرگ کرد.

دکتر ارسنجانى به تحصيلات خود ادامه داد و در سال ۲۰-۱۳۱۹ وارد دانشگاه تهران شد و در رشته حقوق مشغول به تحصيل شد. بعد از فارغ التحصيل شدن به فعاليتهاى حقوقى خصوصى پرداخت و در روزنامه چپ‌گراى بانفوذ انتقادى "دريا" ويراstrar بود. دکتر ارسنجانى در سال ۱۳۱۸ کتاب نامه‌هاى ايران تأليف منتسکيو را ترجمه کرد و در سال ۱۳۲۳ روزنامه "داريا" را منتشر ساخت و براى اولين بار مسأله نفت را در آن مطرح کرد. وي در سال ۱۳۲۵ به وکالت مجلس انتخاب شد و در سال ۱۳۳۲ در نخستين دوره دکتري دانشکده حقوق دانشگاه تهران نام نويسى کرد و در سال ۱۳۳۵ موفق به اخذ درجه دکتري شد. و در سال ۱۳۴۰ به وزارت کشاورزى منصوب شد. لذا فرصتى يافت که قانون اصلاحات ارضى را اصلاح و به مورد اجرا گذارد.

دکتر حسن ارسنجانى در روز شنبه ۱۱ خرداد سال ۱۳۴۸ بر اثر حمله قلبى در تهران درگذشت و در قبرستان حضرت شاه عبدالعظيم به خاک سپرده شد. در کتاب عقاب و شير درباره وي چنين آمده است:

"حسن ارسنجانى در سال ۱۹۲۲ در تهران متولد شد. پدرش سيد محمد حسين ارسنجانى از رهبران مذهبي که در جنبش مشروطه شرکت داشته، مى‌باشد. اصلاً اهل ارسنجان در استان فارس بود. هنگامى که حسن فقط نه سال داشت، پدرش درگذشت و مادر او که از يک خانواده تاجر بود، به تنهائى حسن را بزرگ کرد.

ارسنجانى سالهاى نوجوانى را در بازار گذراند و در آغاز در مورد حقايق مربوط به سياست و تجارت، اطلاعات دسته اول کسب کرد. زمانى که وي در سال ۴۱-۱۹۴۰ در دانشگاه تهران حقوق مى‌خواند، در بانک کشاورزى به طور نيمه وقت کار مى‌کرد و در آنجا در مورد جامعه غيرشهري و روستائى ايران به اطلاعات مشروح دست يافت و حتى در روستاهائى دماوند، ساوه و نجف آباد سيستمهاى تعاونى، روستائى انقلابى را به اجرا گذاشت.

وی در روزنامه چپ‌گرای با نفوذ و انتقادی دریا ویراستار بود. او در دهه ۱۹۴۰ خود را به احمد قوام که از نظر سیاسی فرد با تجربه‌ای بود، نزدیک ساخت و از وی درسهایی با ارزشی در مورد واقعیات سیاست ایران آموخت. هنگامی که ارسنجانی فقط بیست و پنج سال داشت، به کمک قوام و دیگران موفق شد به مجلس پانزدهم راه یابد اما به زودی از آن اخراج شد. ارسنجانی از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۴ بطور غیررسمی با علی امینی کار حقوقی می‌کرد و یک حزب سیاسی بنام "حزب آزادی" را تشکیل داد. ارسنجانی در طول نخست‌وزیری اقبال در سال ۱۹۵۸ بعد از آن که به توطئه برای سرنگون کردن دولت ایران متهم شد، شش هفته را در زندان نظامی گذراند.

ارسنجانی به این دلیل به وزارت کشاورزی منصوب شد که اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در مورد جامعه روستایی ایران، تعهد سیاسی رادیکالی به اصلاحات و تاریخ همکاری گذشته با چهره‌هایی نظیر قوام و امینی را در هم آمیخت. معهذاً زمانی که وزیر کشاورزی شد خودش به خود ضربه زد از زمین‌داران اشرافی عمیقاً متنفر بود.

وی به شوروی و آمریکا به دیده تحقیر می‌نگریست و شاه را برده ابرقدرتها می‌دانست. او به سه دلیل برنامه اصلاحات ارضی را در مراغه واقع در استان آذربایجان آغاز کرد. نخست آنکه ارسنجانی خود با این منطقه آشنایی نزدیک داشت، دوم آنکه در آذربایجان زمین‌داران بزرگ، مقتدرترین، برجسته‌ترین و ظالم‌ترین افراد بودند و دلیل سوم ظاهر ارتجاعی زمین‌داران در اینجا بود که به او امکان می‌داد در آغاز درگیری بهتر آراء عمومی را علیه آنها تحریک کند و متحد سازد. منطق ارسنجانی این بود که اگر بتواند قدرت زمین‌داران را در مراغه سرکوب کند، در هر منطقه دیگر نیز می‌توان این کار را انجام داد.

ارسنجانی سریع عمل کرد. او یک سری اقدامات برق آسا که شامل کنفرانسهای مطبوعاتی، تشکیل کنگره‌ها، سمینارها و انتشار اعلامیه‌ها در ماههای مه، ژوئن و ژوئیه ۱۹۶۱ می‌شد، نه تنها زمین‌داران را متحیر ساخت بلکه نخست‌وزیر امینی و شاه را نیز غافلگیر کرد. آنها که همیشه با عمل انجام شده ارسنجانی مواجه بودند، چاره‌ای جز پذیرفتن این اقدامات به منظور حفظ اعتبار خود در نزد مردم ایران نداشتند.

وی در این مورد می‌گوید:

"من می‌دانستم که باید با قدرت و سرعت عمل کنم. زیرا هیچ انقلاب اجتماعی

نداشتیم که این اصلاحات را براساس آن بنیانگذاری کنم. حتی قانون اساسی ایران، فتوایسم را مجاز می‌دانست و خاندان پهلوی بزرگترین فتووالهای ایرانی بودند. اگر این برنامه به کندی ارائه می‌شد، هرگز به اجرا در نمی‌آمد. کل دولت ایران در عمق قلب خود با انجام اصلاحات ارضی به طور جدی مخالف بود. با انتصاب گروه تحقیق و تلاش برای اجرای دقیق اصلاحات ارضی در طی سالهای متمادی این برنامه به طور مؤثر نابود می‌شد. این چیزی است که در کشورهایی نظیر فیلیپین، سوریه و مصر روی داد. من نمی‌خواستم اجازه دهم همین وضع در ایران پیش بیاید."

ارسنجانی استدلال می‌کرد شوروی، آمریکا و شاه همگی با انجام اصلاحات ارضی مخالف بودند، زیرا از وقوع تغییرات انقلابی حقیقی در ایران حمایت نمی‌کردند. وی مدعی بود که شوروی اغلب با وی تماس می‌گرفت و سیستم جمعی و کنترل دولت بر اراضی را تنها راه برای اجرای اصلاحات می‌نامید.

طبق گزارشات آمریکاییها مکرر از او می‌خواستند سرعت روند را پایین بیاورد و با احتیاط و به آرامی آن را اجرا کند.

شاه که خود یک زمین‌دار بزرگ بود، فقط مایل بود اصلاحات ارضی در برخی نقاط به اجرا درآید. وی تا جایی از برنامه اصلاحات ارضی حمایت می‌کرد که اعتبار انجام این کار به او داده می‌شد. تا جایی که این برنامه فقط آن زمین‌دارانی را که قدرت و نفوذ آنها با وی رقابت می‌کرد، ضعیف می‌ساخت. وی از شهرت ملی وزیر کشاورزی خود عمیقاً رنجور بود و به آرامی منتظر زمانی بود که بتواند این مرد را از این پست با نفوذ و مهم بر کنار کند.

ارسنجانی سرانجام مقام خود را از دست داد، اما قبل از آن موفق شد روستاییان ایران را بیدار کند. برنامه اصلاحات ارضی توجه همگان را جلب کرد و نفوذ خاصی داشت. و هر چند سرانجام متوقف گردید اما دقیقاً همان چیزهایی را که ارسنجانی می‌خواست این برنامه به دست آورد، به دست آورد.

این برنامه توده‌ها را سیاسی کرد، توقعات آنها را بالا برد و آنها را بعنوان ناظرین ذینفع وارد روند سیاسی کرد. ارسنجانی مردی که برای اصلاحات سیاسی و اجتماعی اثری بر جای ماندنی در جامعه ایران گذاشت و سیاستهایی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز کرد،

سهم زیادی در هموار ساختن راه برای انقلاب انفجارآمیز در اواخر دهه ۱۹۷۰ داشت. بیدار ساختن روستاییان ایران، تحریک درگیری طبقاتی، بهبود پایه‌های قدرت و زندگی روستاییان و بیدار ساختن این نیروی خفته، به وجود آوردن انقلاب عظیمی در جامعه ایران اهداف اصلی ارسنجانی بودند.

حسن ارسنجانی راه را برای بسیج توده‌ها هموار ساخت. این توده‌ها تحت رهبری رهبران مذهبی پانزده سال بعد از آن که این رهبر آتشین در هفت مارس ۱۹۶۳ از مقام خود برکنار شد، بسیج شدند.^۱

آثار ارسنجانی:

- ۱ - مقالاتی که طی بیش از ۲۰ سال در روزنامه‌های «داریا»، «ایران»، «مرد امروز»، نبرد ۹ و «بامشاد» نوشت.
- ۲ - ترجمه (نامه‌های ایرانی) اثر منتسکیو که آن را در ۱۸ سالگی ترجمه کرد.
- ۳ - حاکمیت دولتها در سازمانهای بین‌المللی (رساله دکتری)
- ۴ - ده مقاله پیرامون سوسیالیسم دموکراتیک
- ۵ - کتاب اتحاد عرب

۱- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۵۴۹، سه‌شنبه هشتم شهریور ماه سال ۱۳۶۷، جیمز، بیل، عقاب و شیر، ص ۳۸-۳۳۵.



۱۲-۳: دکتر محمد حسین اسکندری

دکتر محمد حسین اسکندری نواده مرحوم حاج ملا علی عسکر ارسنجان، استاد برجسته ادبیات فارسی در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در خانواده‌ای ادیب، هنرمند و با تقوی در ارسنجان پا به عرصه وجود نهاد و در دامن عموی بزرگوارش، مرحوم آیت‌الله حاج ملا محمد مهدی آثاری پرورش یافت. در سن هفت سالگی به دبستان رفت و از همان کودکی آثار هوش و ذکاوت و نبوغ در ایشان مشهود بود. پس از گذراندن دوره چهار ساله دبستان، در جریان عادی زندگی معمول آن روزگار افتاد و با کار، تلاش و سختی انس گرفت.

در سن بیست سالگی با ارشاد عموی خویش برای تحصیل علوم دینی و فرهنگ و معارف اسلامی به شیراز رفت. در مدرسه علمیه آقا باباخان و مدرسه علمیه خان تا سال ۱۳۳۳ مشغول تحصیل شد و از چند مرجع زمان به دریافت اجازه اجتهاد مفتخر گردید و

در همان دوران با همکاری آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی دست به تألیف آثاری زد و به موازات تحصیلات حوزوی به طور خودآموز موفق به دریافت دیپلم ادبی و دیپلم علمی با رتبه ممتاز شد.

در هنگام وقایع دهه ۱۳۳۰ در منطقه بویراحمد توسط شخصی ادعای ظهور امام زمان می‌شود و تصمیم به ایجاد فرقه بهایت می‌گیرد. در این دهه دکتر محمد حسین اسکندری که به شیخ محمد حسین آثاری شهرت داشت، جهت برانداختن این غایله به منطقه مأمور می‌شود.^۱

پس از آن به خدمت آموزش و پرورش درآمد و به تدریس کلاسهای دبیرستان در شهرهای بوشهر و فسا مشغول شد. سپس به شیراز آمد و ضمن تدریس با رتبه اول در کنکور به دانشگاه شیراز راه یافت. پس از سه سال به دریافت درجه لیسانس در ادبیات فارسی نایل گردید. در تمام این دوران به تبلیغات مذهبی مشغول بود و در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ با سخنرانیهای داغ و پر شور به طور فعال و چشمگیر در نهضت ملی، مذهبی با رهبری آیت‌الله کاشانی و دکتر محمد مصدق شرکت داشت و یک بار در کازرون دستگیر شد اما هجوم مردم او را آزاد کرد.

دکتر محمد حسین اسکندری پس از چندین سال تدریس و تبلیغ در سال ۱۳۴۶ برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران رفت و پس از طی دوران فوق‌لیسانس و دکتری در سال ۱۳۴۹ به شیراز بازگشت و در دانشگاه شیراز مشغول تدریس شد و رساله دکترای خود را تحت عنوان "صور خیال در شعر حافظ" به رشته تحریر درآورد. تألیفات و تحقیقات پراکنده‌ای در زمینه فلسفی و ادبی به انجام رسانید. اما متأسفانه با وجود معلومات وسیع و گسترده‌ای که داشت، به علت درگیری در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و عمرانی نتوانست تمام آنچه را که می‌دانست، به چاپ برساند. از جمله مقالاتی که ایشان نوشته‌اند: افکار فلسفی حافظ می‌باشد. وی همچنین مقالاتی را درباره سیبویه و ادب و فرهنگ ایران گردآوری کرده و در دو کتاب به چاپ رسانیده است.

در اوان تدریس در دانشگاه شیراز به علت سابقه مبارزاتی، از کار برکنار شد و پس از

مدتی تلاش دوباره به تدریس مشغول شد.

در جریان انقلاب اسلامی به ایراد سخنرانی در شهرهای مختلف استان فارس عاشقانه شرکت کرد و پرونده ایشان که در جریان تسخیر ساواک به دست آمده بود، حاکی از کینه رژیم پهلوی نسبت به ایشان بود.

دکتر اسکندری در سال ۱۳۶۶ به کمک یاران تلاشگر و همت بی‌نظیر مردم ارسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی را در این شهر تأسیس نمود و از آن پس علاوه بر تدریس در این دانشگاه، همواره در راه توسعه آن کوشید و در نهایت جان خویش را بر سر این کار نهاد و در یک حادثه رانندگی در مسیر ارسنجان - شیراز در روز ۲۹ دیماه سال ۱۳۷۰ و یکی از بهترین روزهای خدا، روزی که محبوب عارفان علی(ع) پرده از جمال ازلی بر گرفت، آن نازنین نیز به شکرانه جان داد و به ملکوت اعلی پیوست و پیکر پاکش را در آرامگاه خانوادگی اشرف الکتاب به خاک سپردند. این حادثه تمام کسانی که او را می‌شناختند، متأثر ساخت و آنان که صاحب ذوق بودند، تأثر خویش را در قالب الفاظ نظم و نثر ریختند. که اینک نمونه‌هایی چند رامی آورم:

دکتر منصور رستگار استاد برجسته دانشگاه شیراز که یکی از دوستان صمیمی ایشان بود، در یکمین سالگردش تحت عنوان "مرگ استاد" چنین می‌نویسد:

قامتی متوسط و موزون داشت، سرخ‌گونه بود و بینی و لبهای باریک بود و چشمان نسبتاً ریزی داشت که همیشه از زیر عینک می‌درخشید، موی محاسنش کوتاه بود و به قهوه‌ای می‌زد و در انتهای دو سوی پیشانی‌اش موها، فرورفتگی داشت. اگر چه هنوز موهایش نریخته بود، اما کمی فلفل نمکی به نظر می‌رسید، گاهی بخشهایی از پوست سرش پیدا شده بود، به ظاهرش اهمیتی نمی‌داد. دربند کفش و لباس نبود اما همیشه تمیز به نظر می‌رسید. وقت‌شناس و دقیق بود. نامش محمد حسین بود و تا مدتی به "آثاری" شهرت داشت و سپس به "اسکندری" معروف گردید. از اهالی ارسنجان بود و بر طبق شناسنامه‌اش در سال ۱۳۰۵ به دنیا آمده بود. اما خود همیشه می‌گفت که شناسنامه‌اش را سه یا چهار سال پس از تولد گرفته‌اند.

۳۹ سال سابقه تدریس داشت و کارش را با آموزگاری و دبیری آغاز کرده بود و در شیراز، بوشهر و تهران به تدریس پرداخته بود و سپس از ۱۳۴۹/۶/۱۵ به بخش زبان و

ادبیات فارسی دانشگاه شیراز آمد و تا پایان عمرش یعنی روز ۲۹/۱۰/۱۳۷۰ استاد این بخش بود. تحصیلات ابتدایی را در ارسنجان و متوسطه را بطور متفرقه در شیراز و لیسانس ادبیات را در دوره شبانه دانشکده ادبیات شیراز و فوق لیسانس و دکترایش را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گرفته بود. اینها مشخصات ظاهری او بود. اما در پشت این چهره دنیای عظیمی بود. دنیایی از علم و ادب و هنر و تقوی و ایمان و شجاعت و صراحت و قلبی که دریا دریا محبت و عاطفه از آن می جوشید. بینشی داشت که یک ذره عقده و حقارت و حسادت در آن نبود. بنظر او زندگی تعریفی ساده و هدفی ساده تر داشت که دوست داشتنی بود.

او می توانست به سادگی همه عالم را دوست بدارد و به سادگی محبت خود را به همگان ابراز کند و از خلال نگاهها و لبخندهای مردم به سادگی نیازهای آنان را بشناسد و برای رفع آنها کمر همت بندد. اگر چه این کار آسان نبود. گویی او وکیل طبیعی و صمیمی همه بود. هر کاری را که از او برمی آمد، برای همگان انجام می داد.

نگاهش برق می زد. گونه هایش گل می انداخت. خدای را سپاس می گفت و در پوستش نمی گنجید. همیشه خانه اش پر از مهمان بود. با فقیر و غنی صمیمانه و بی توقع رابطه داشت و هرگز برای خود و خانواده اش از کسی چیزی نمی خواست اما برای دیگران جان می باخت. مبادی آداب بود. شرکت در هر سور و سوگی را وظیفه خود می دانست بدون اینکه دیناری دریافت کند، حتی به شهرستانها می رفت و به تقاضای مردم برای آنها سخنرانی و موعظه می کرد و چه فیضها که نمی بخشید و همیشه دوستانش را به سوغات و هدیه ها یاد می کرد. از کسانی بود که با آنکه حقوقی خوب می گرفتند و اندک درآمد ملکی هم داشتند، هرگز دخلشان به اندازه خرجشان نبود زیرا به حدی بلند پرواز و سعه صدر و مهمان دوست بود که هرگز به خاطر درآمد ترک ارزشها را نمی گفت. او خوب می دانست که فرصت عمر آنقدر ناچیز است که نباید گذاشت دغدغه معاش شادی خیر و ایثار را از ما دریغ کند. او در میدان عاطفت، چابک سوار یگانه ای بود که به انسان عشق می ورزید. و می دانست که این هنر موجب حرمان نخواهد شد.

صریح اللهجه و با شهامت بود. هرگز سخنی در دلش نمی ماند. آنچه در درونش می گذشت، بر لبهایش می نشست و به همین جهت دوستانش او را نیک می شناختند و

تکلیف خود را با او به خوبی می‌دانستند. همیشه متوجه حال و احوال آشنایان و دوستان بود. مثل یک پدر دلسوز به حرفهایشان گوش می‌داد. چاره‌اندیشی و مشکل‌گشایی می‌کرد و هرگز نمی‌توانست از کنار یک مسئله حتی جزئی‌ترین مسایل سرسری و بی‌تفاوت بگذرد. حافظه‌ای عالی داشت. آنقدر شعر و مثل و حکمت و لطیفه به خاطرش بود که ساعتهای متمادی مجلس آرای می‌کرد و کم نمی‌آورد. هر چه خوانده بود، به یاد داشت. ذهنی چابک داشت که سبب می‌شد هر سخنی را به اقتضای حال و مقام به کار برد.

دکتر محمد حسین اسکندری مظهر عالمی دل بسته به فضیلت و تقوی بود. او کار علمی خود را از حوزه آغاز کرده و به دانشگاه پایان بخشیده بود. در علوم قرآنی و نهج‌البلاغه و علوم ادبی استاد عدیم‌الظیر بود. بخشی عمده از قرآن مجید و نهج‌البلاغه را حفظ داشت و جابه‌جا در کلام خود از این دو سرچشمه فیض ابدی سود می‌جست. دانشجویان دانشگاه شیراز که در طول بیست سال از محضر این استاد بزرگ درسهای مختلف فلسفه و منطق و معانی و بیان و عربی و درسهای ادبی دیگر را تلمذ کردند، کلاس درسش را زنده و شاد و پراز پرسش و پاسخ یافتند.

وسعت اطلاع و مشرب او سبب شده بود که دانشجویان با علاقه فراوان در کلاسهای حاضر شوند و توشه‌های علمی فراوان بیابند. او در درسهای جدی و با دانشجویان بسیار مهربان بود. همیشه اتاق کارش پراز دانشجویان و درسهای بسیار پرطرفدار و دوست‌داشتنی بود. مخصوصاً کلاسهای حافظ او، او از استادانی بود که بیشتر می‌خوانند و کمتر می‌نویسند. و طبعاً زیاد می‌دانند و برای دانشجویان مفیدتر می‌افتند. او با مطالعه و دقیق بود. در اغلب کنگره‌ها و سمینارهای ادبی، حضور جدی داشت و مجموعه مقالات سیبویه و چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی را فراهم آورد و چند مقاله ادبی از او به یادگار مانده است.

از مسئولیتهای اداری گریزان بود ولی مدت‌ها رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی و مدتی نیز رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی بود. او هیچ لذتی را با تدریس تعویض نمی‌کرد و به همین جهت در ترم آخری که به مرگش انجامید، با آنکه در مرخصی استعلاجی بود، درسهایش را تعطیل نکرد و دانشجویان به منزل او می‌رفتند و کسب فیض می‌کردند.

به لحاظ مذهبی اجتماعی نیز او انسانی والا بود. سخنوری بلیغ و بلاغت او حاصل تجربه‌های تبلیغی او در حوزه‌های علمیه بود. او مدت‌ها در جامه روحانیون به ایراد خطابه‌های پرمایه مذهبی برای مردم می‌پرداخت. شیفته اخلاق و رفتار اسلامی بود و فرهنگ اسلامی را ترویج می‌کرد.

او دوست‌دار آزادی و استقلال سرزمین خویش بود و در برابر هر چه شأن والای ایرانی را تهدید می‌کرد، مقاوم و مبارز بود. اینها اندکی از خلیات و روحیات مردی خود ساخته و پراراده بود که مراتب شخصیت و اعتبار علمی و ادبی خود را، خود ساخته بود و در تمام طول حیاتش جز ایمان به خداوند و خدمت به مردم، هدفی را برای خویش تعیین نکرد. به همین دلیل وقتی خبر مرگش به گوش دانشجویان، استادان، دانشگاهیان و فرهنگ دوستان و کسانی که از دور و نزدیک او را می‌شناختند رسید، کوهی از غم و اندوه بر دلها نشست و اشکها را به چشمان دوست‌دارانش کشاند. اینک از آن مرگ جانکاه سالی گذشته است.

سالگرد درگذشت دکتر محمد حسین اسکندری در حالی فرامی‌رسد که نه تنها از سنگینی بار فراق وی بر دل دوستانش کاسته نشد، و غمی جانکاه که بر جان آنان نشسته است تخفیف نیافته است، بلکه اینک فقدان چنان شخصیت والا و ارزشمند بیش از پیش به خودنمایی پرداخته و طبعاً رنج و اندوه دانشجویان و همکارانش را افزون‌تر ساخته است. در این یک سالی که او با ما نبود، بارها دل‌هایمان برای شادی آفرینیهایی که او داشت و بذله‌گوییها و لطیفه‌سازیهایی بجایش، سخنان عالمانه و ارشادهای معنوی پرکشید. او را در هر جا که بودیم، لازم داشتیم و نیافتیم. همه جا از او گفتیم ولی صدایش را نشنیدیم. او پیوسته با ما بود و به حضری غایب بدل شده بود که یک دم دست از گریبان‌ش برنداشتیم. برایش گریبان خود دریدیم اما به او نرسیدیم. برای همه ما او یک دوست بلکه یک برادر صمیمی بود و نه یک برادر بلکه مرشدی خردمند و مرادی درد آشنا بود که دلش شیدای محبت و خدمت به مردم بود. دانشجویان را فرزندان خود می‌دانست و برای مقام استاد و دانشجو و دانشگاه و کلاس تقدسی شگفت‌انگیز و مؤنانه قایل بود. روانش شاد و با فرشتگان و نیکان هم‌نشین بود.

همیشه از همه جا بوی یار می‌آید پیام یار من از هر دیار می‌آید

نواى خنده‌ات از باد صبح مى‌شنوم صدای پای تو از جویبار می‌آید
لبت ترانه جاوید عشق می‌خواند سرود گرم تو داوودوار می‌آید
طلیعه‌دار قراری، شکوفه زارانی که هر کجا تو در آیی بهار می‌آید
دلم قرار ندارد فراق یاران را بیا که با تو دلم را قرار می‌آید
بدین شتاب نرو شهسوار شیرین کار عنان بدار که از پی غبار می‌آید
گذاشتی و گذشتی و این ندانستی که سیل اشک به چشمان یار می‌آید
به جای سر و قدت گر که باغها روید به چشم روشن من باغ خار می‌آید

دکتر محمد مهدی جعفری از دیگر اساتید دانشگاه شیراز می‌گوید:

"دکتر اسکندری یکی از پروا پیشگان بود. او با دوستان، همکاران و دانشجویان خود رفتاری انسانی داشت. هرگز بدون وضو در کلاس درس حاضر نمی‌شد و این کار او بدان معناست که کلاس را مکان مقدسی می‌دانست. همچون مسجد که باید به شرط ادب و اخلاص و به قصد قربت بدان قدم گذاشت. در چنین شرایطی تعلیم و تعلم هر دو عبادت است.

لازم نیست موضوع درس توحید و خداشناسی باشد تا عبادت محسوب شود. هر آموزشی که به قصد رشد و هدایت انسان انجام گیرد، آنگاه که به قصد قربت گزارده شود، در هر موضوع که باشد عبادت است. عبادت ره‌سپردن است و به سوی بی‌نهایت، حرکت کردن است.

خدا دمی از روان خود در انسان دمیده است که به آن وسیله بتواند از خاک برخیزد و با یاری آن به پرواز درآید و خداگونه درآید.

به یاد دارم که دکتر اسکندری در رثای برادر دیگرمان شادروان دکتر ثامنی، عبادت و عبودیت را مطرح کرد و عبودیت پیامبرگرمی را چنان که در تشهد نماز می‌گوییم مقدم بر رسالت دانست.

او خود عبدی مخلص و در همه شئون زندگی‌اش به عبادت، به معنای عام آن سرگرم و انسانی در حال حرکت به سوی خداگونگی بود.

روانش شاد که پیوسته با دوستان و همکاران شوخی می‌کرد و یا داستانهایی شیرین و آموزنده می‌گفت. ولی پیوسته در این مزاحها توجه داشت که به غیبت غایبان زبان نیالاید و

حاضران را با سخن‌گرنده نیازارد. بدین جهت همه او را و شوخی‌هایش را دوست داشتند. هرگز نشنیدم کسی از او رنجیده باشد و یا گله‌ای از او بکند. در معاشرت با دوستان، قضاوت درباره ورقه دانشجویان و یا رساله فراغ از تحصیل آنان با دقتی و سواس گونه که حاکی از احساس مسئولیت او بود، رفتار می‌کرد. برپایه تقوی و پروا داشتن در برابر پروردگار و انجام وظیفه‌ای دینی و انسانی عمل خود را و سخن خود را سامان می‌بخشید.

تا پایان عمر به کسب دانش، تعلیم دانش و فراهم کردن وسیله دانش کوشید. درس حوزه روان تشنه و اندیشه کنجکاو او را سیر نکرد، به دانشگاه روی آورد و تا آخرین مرحله تحصیل ادبیات فارسی پیش رفت. سپس به عنوان استادی دانا، با ایمان و مذهب به تدریس در دانشگاه پرداخت و همه عمرش را برای بهره‌مند شدن مردم زادگاهش از دانش جدید صرف کرد و در این راه نیز جان باخت.

او شهید شاهد و زنده جاوید علم و ایمان است. عارفی ربانی و عالمی انسانی بود. از دست دادنش برای مردم ارسنجان و دانشگاه شیراز و دوستان و همکارانش ضایعه‌ای بزرگ و جبران‌ناپذیر است. پروردگارش نفس مطمئنه او را به سوی خود بازگردانید و امید که در زمره بندگان خویش در بهشت برین خشنودی‌اش جای دهد.

دکتر محمد یوسف نیری یکی دیگر از اساتید دانشگاه شیراز در یکمین سالگرد دکتر اسکندری چنین می‌نویسد:

"یک سال است که دیده دوستان از دیدار خوب یار یکدل و با صفای خود، حکیم فرزانه و استاد گرانمایه شادروان دکتر محمد حسین اسکندری محروم است. سیمای با صلابت و مهربان که هم از بندگی و سجود حکایت می‌کرد و هم از دلی تابناک و این وصف خاصان است که در عالم محبت خانه پردازند و در پیشگاه حقیقت سخت استوار، با این همه لطفش همیشه بر قهر چیره بود و دوستیش امان از دشمنی می‌گرفت.

به خواجه شیراز عشق می‌ورزید. از آن که در مکتب آن جان پاک رندی و آزادگی و وارستگی آموخته بود. با آنکه بسیار دانشمند و نکته‌سنج بود و عمری را در حوزه و دانشگاه برآورده بود و از هر جهت سخت مایه‌ور بود، اما خود را به چیزی نمی‌گرفت و برای هر کس ولو شاگرد خویش بال فروتنی می‌گسترده. زیربنای اخلاق استاد بر اعتدال استوار بود. آنگونه که لذت حسی و عقلی را در وجود خویش یک جا آورده بود. هم

عرصه طبیعت و دیدار دوستان را دوست می‌داشت و هم خوش می‌گریست و با حال لطیف روی به معبود خویش می‌آورد.

استاد دکتر اسکندری وجودی بود سرشار از زندگی و نشاط، اصالت و بزرگواری و دانش و خردمندی، مردانه زیست و مردانه به محبوب ازلی پیوست. یاد نگارینش جاودانه و خیال خوشش مشغله دلها باد."

سید محمد صادق رفیعی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی فسا می‌گوید:

"دکتر اسکندری از آنت دوست می‌داریم که سیمای ملکوتیت یادآور مردان خدا بود و با همه دلها آشنا، در تفسیر قرآن کریم وحی الهی را ترجمان بودی و فزاینده علم و ایمان، در درس نهج البلاغه طبع هنر نمایت چهره علی(ع) را ترسیم می‌کرد و موجی از دریای ایمان و اخلاص، فضیلت و تقوی، کرامت و اخلاق، شجاعت و مردانگی بر دل و جان ما می‌فرستاد که دگرگون شده خود را در بلندای مقام انسانی احساس می‌کردیم. در تدریس ادبیات فارسی دریایی بودی که به موج می‌افتادی و سخاوتمندانه گوهرهای گرانبهای حکمت را به دانشجویان ساحل نشین کلاس درس اعطا می‌کردی، سخت از لحاظ الفاظ زیبا و معانی دلربا غسل مصفی بود و کوثر گوارا."

استاد حسنلی احساسات خود را در قالب شعر ریخته و تحت عنوان "سایه" چنین بیان

می‌کند:

سحابی بود و از دریا خبر داشت
سحر بود آفتابی زیر سر داشت
شب و روز از گلستانش گذر داشت
و دامانی پر از اشعار تر داشت
صفایی دیگر و لطفی دگر داشت
که در هر روز و هر فصلی ثمر داشت
دلی از آب هم آینه‌تر داشت
شعور این مصیبت را اگر داشت
اگر چشمان او را در نظر داشت
که این طفل دل من هم پدر داشت
اگر این سایه را بالای سر داشت

"بهاری بود و بر صحرا گذر داشت
طلوعی تازه در پیشانی‌اش بود
نسیم روح بخش آشنایی
گریبانش پر از بیت‌الغزل بود
صمیمی، ساده، سنگین، بی‌تکلف
درختی بود سبز و سایه گستر
دلی روشن، دلی زنده، دلی صاف
فلک چاک گریبان پاره می‌کرد
زمان درماتمش خون‌گریه می‌کرد
مگر ای بی‌وفا دوران چه می‌شد
چه می‌شد مردم مسکین این شهر

عبدالرسول صادقپور یکی از شاگردان دلسوخته‌اش چنین می‌سراید:

هلا ای نسیم سمن بوی عشق	کجا رفتی ای زور بازوی عشق
چلیپاترین قصه کوی عشق	کجا رفتی ای عیسی روح من
نمودار زیباترین سوی عشق	کجا رفتی ای واژه آفرین
تو را دیده‌ام در ترازوی عشق	به داغ سبیه دل لاله‌ها
که خیمه زدی در فراسوی عشق	تو آن عاشقانه‌ترین نغمه‌ای
تو را می‌سرودم در ابروی عشق	من از اولین روز عاشق شدن

وحید اسکندری که یکی از شاگردان داغدار دلسوخته‌اش می‌باشد می‌گوید:

"برای استادم دکتر محمد حسین اسکندری تا همیشه فردا دلگیر غربت اویم قسمتی

از مثنوی "دلم گرفته هوای قدم زدن دارم"

گدازه‌های دلم چون شراره می‌ریزند	گدازه‌های دلم پاره پاره می‌ریزند
مباد قسمت مردم دلی که من دارم	دلم گرفته هوای قدم زدن دارم
ز هر چه قسمت آینه هست سرشارم	من از سکوت و غروب و شکست سرشارم
ببر به خانه آنی که دوست می‌دارم	مرا ببر به مکانی که دوست می‌دارم
خدا گواست از اینگونه زندگی سپرم	من از سکوت غم‌انگیز خانه دلگیرم
نشان گمشده‌ام را سراغ می‌گیرم	و مدتی است که در کوچه‌های خلوت شهر
که در اتاق پر از بی‌کسی زمین گیرم	بیا به خانه تنهایی من و بنگر
اگر چه لشکر پاییز کرده تسخیرم	هنوز قلعه سبز خیال تو باقی است
کسی که حرف دلش را برای من می‌گفت	چقدر ساده و بی‌ادعا سخن می‌گفت
کسی که حالت یک خانه قدیمی بود	کسی که چهره او خاکی و صمیمی بود
کسی که باغ گل یاس را نشانم داد	کسی که کوچه احساس را نشانم داد
و چار فصل دلم آشنای پاییز است	تو رفتی و همه‌ام از شکست لبریز است
دعا کنیم همه تا دوباره برگردی	اگر چه رفتی و از پیش ما سفر کردی
به حرفهای کریمانه‌ات قسم برگرد...	برای آنکه نشینیم دور هم برگرد

دکتر محمد حسن اسکندری برادر دکتر محمدحسین اسکندری داغ درون خود را

چنین بیان می‌کند:

"برادر داغ تو سنگین‌تر از کوه
برادر بی تو قلبم نا شکلیاست
درون سینه‌ام نای نفس نیست
برادر داغ تو در آتشم سوخت
درون شعله اینک می‌گذازم
نهادی داغ هجرت بر جبینم
که سنجد قدر سرگردانی من
دلی بیمار و صحرانگرد دارم
برادر زود رفتی زود رفتی
هوایی جز تو دانی در سرم نیست
چه می‌شد گر مرا همراه بردی
از این پس آه در جانم فسرده است
از این پس شعر من مضمون درد است

حبیب رحیمی شاعر معاصر شهرمان چنین می‌سراید:

"این ناله و شیون همه گفتار دل ماست
تا صبح قیامت غم این درد جدایی
در جنگ میان دل و اندوه فراق
در معرکه چون می‌طلبد یار دل ما
آن اشک که از دیده فرو ریخت به خاک
با درد عجب دادوستدها که نکردیم
ای خاک تو این گوهر یک دانه ما را
از داغ تو صد سال اگر هم گذرد اشک
بعد از تو بجز درد که غمخوار دل ماست
همسایه دیوار به دیوار دل ماست
این اشک روان یار و سپهدار دل ماست
فریاد به لب ناله علمدار دل ماست
از داغ تو و گریه بسیار دل ماست
این داغ گران گرمی بازار دل ماست
حرمت کن و بنواز که این یار دل ماست
همسایه دیوار به دیوار دل ماست"

احد ده بزرگی شاعر معاصر خطه فارس در رثایش چنین می گوید:

کمال صدق و ایمان و صفا بود	فروزان مشعل راه خدا بود
نگاهش معنی آیات رحمت	رخش تفسیر جانبخش دعا بود
دم عیسائیش جانبخش دلها	طیب مردم درد آشنا بود
چنان خضر نبی در ملک هستی	به هر گم کرده راهی رهنما بود
زبانش تیغ جوهر دار حیدر	کلامش آفتاب شب زدا بود
مشام جان زانفاسش معطر	گل خوش بوی گلزار صفا بود
لبش چون غنچه هر گه باز میشد	پیامش گفته های مرتضی بود
سرپا آن در دریای عرفان	شعور عشق بود و جوهر جان
هنوز آید زگوش دل صدایش	صدای دلنشین جان فزایش
هنوز آتش زند بر خرمن دل	طنین یا حسین و یا خدایش
گل نهج البلاغه عطر می ریخت	چو می شد باز لعل دلربایش
هنوز از داغ آن خورشید عزت	فلک اختر نشاند در عزایش
دل دریاییم همچون کبوتر	زند پر باز امشب در هوایش
خدایا خاطر م را غم گرفته	به یاد خنده های دلربایش
شود دل پاره پاره از غم او	اگر شرحی دهم از ماجرایش
به هنگام خزان شد پر شکوفه	درخت سبز اندام رسایش
اگر چه جای او خالی است اما	شقایق می دمد از جای پایش
چون بانگ ارجعی بشنید از دوست	ز جان و دل رضا شد بر رضایش
برون شد آن دل از آغوش یاران	پریشان شد ز داغش هوش یاران

الله یار خادمی از دیگر شعرای معاصر ارسنجان چنین می سراید:

من آخر آه این فرجام را باور نمی کردم

چنین بد عهدی ایام را باور نمی کردم

چه شد آن دیده کز برق نگاهش معرفت می ریخت

غروبی این چنین آرام را باور نمی کردم

اگر چه لرزه یک زلزله بر خاص و عام افتاد
 فرو افتادن این بام را باور نمی‌کردم
 اگر گل هم در آغوش دیار سرد می‌خوابد
 ولی من عارف خوشنام را باور نمی‌کردم
 پیام کوچ او در پرده ابهام بود اما
 من هرگز واژه ابهام را باور نمی‌کردم
 اگر چه در وصیت گفت تا حمدی بر او خوانیم
 به زودی این چنین پیغام را باور نمی‌کردم"

غلامرضا کافی از دانشجویان دلسوخته‌اش احساس و غم درون را در قالب شعر
 ریخته، چنین بیان می‌کند:
 "شعله زد برقی که گندم‌زار جان آتش گرفت
 برق زد تیغی که مغز استخوان آتش گرفت
 جان مولانایی‌ام در یاد شمس‌الحق گذاخت
 بشنو از نی بشنو از نی نیستان آتش گرفت
 ای چکاوک بال پرواز غربی باز کن
 کز حریق برق تندر آشیان آتش گرفت
 سینه‌ام منزلگه ییلاق ایل آه باد
 گر چه ما را ایل و آل و دودمان آتش گرفت
 لاله‌اند آن داغ بر دوشان خونین پیرهن
 یا زمین از گرمی قلت چنان آتش گرفت
 مرگ جولان می‌کند هر جا غبار زندگی است
 بوی عرفان می‌دهد اینجا که جان آتش گرفت"

انتشارات منطقه یک دانشگاه آزاد اسلامی چهره دکتر محمدحسین اسکندری را در
 آینه حدیث بیان می‌کند:

"من جائه الموت و هو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام کان بینہ و بین الانبیاء درجه واحده فی الجنة"

هر کس که مرگ او را زمانی دریابد که در پی کسب دانش برای احیای دین اسلام باشد، مقامش در بهشت با پیامبران به یک اندازه خواهد بود.

استادان و دانشجویان و کارمندان بخش زبان و ادبیات فارسی در وصفش می‌گویند: "بزرگ مردی که چهل سال از زندگی پرافتخارش با تعلیم و تربیت جوانان سپری شد. استادی که دشوارترین معانی علمی را به روان‌ترین و شیرین‌ترین کلمات عرضه داشت. از کلامش بوی صدق می‌آمد، از نگاه مهربان و عمیقش نور دانش و بینش می‌تابید، دیدارش خوش‌ترین وقت و لذت‌یاران بود و کلام پرمهرش خستگان و رمیدگان را جان می‌بخشید. یکی از دوستدارانش می‌گوید: "با دکتر اسکندری در یک غروب غمگین مه‌آلود" خبر تلخ بود با اینکه ما دیگر به دریافت خبرهای تلخ عادت کرده‌ایم و کمتر خبری تلخ می‌تواند تکانمان دهد اما خبر درگذشت زنده یاد اسکندری استاد ادبیات دانشگاه شیراز تکانمان داد چرا که دکتر انسان بود. همان که "شیخ با چراغ" به دنبالش می‌گشت. حیف بود دکتر خیلی حیف بود که به این زودی دانشکده ادبیات شیراز را از خودش خالی کند و دریغ که همیشه ما بعد از اینکه نعمتی را از دست می‌دهیم تازه بیدار می‌شویم که چقدر غافل بوده‌ایم."

اهل نوحه‌سرایی نیستیم. از مرده پرستی هم خوشم نمی‌آید اما دکتر اسکندری حیفش بود. توی دانشکده ادبیات شیراز آنها که سالها درس خوانده‌اند و شاگرد این استادها بوده‌اند، می‌دانند که جمعی هستند که در میانشان آدمهای بی‌تکلف فراوان است و این دکتر اسکندری یکی از آن بی‌تکلف‌ترین‌هاشان بود. مثل خودمان خاکی خاکی بود. آدم وقتی پیشش می‌رفت، راحت بود، راحت راحت. شاگردان را چون فرزندانش می‌پذیرفت و در ارائه نظر بسیار دست و دلباز بود.

اصلاً اهل باد و برود نبود و این واقعاً در شرایط امروز خیلی گرانبهاست. و دکتر توی بخش با سرمایه خودش زندگی می‌کرد و این یکی هم خیلی نادر است. همتش بلندتر از این حرفها بود و اگر ترزا به حضورش می‌بردی خاطرت جمع بود که ادا در نمی‌آورد و اگر پژوهشی را شروع می‌کردی، در همان حد توان علمیش یاریت می‌کرد. و این گونه بود که

استاد راستی حیفش بود و بشکند این قلم که در ایام حیاتش حتی کلامی به تشکر و در مدح چنین انسان ساده و بی‌ریا قلمی نکرد و همین دل آدم را بدجوری می‌سوزاند این که باید عزانامه بنویسیم و مگر چندتای دیگر مثل او داریم و چرا اینها را تا زنده هستند، پاس نمی‌داریم و ارجشان نمی‌نهیم؟

چرا باید حتماً چشم از جهان بر بندند تا مثلاً یاد نامه‌ای برایشان کارسازی کنیم؟ آدم‌های نمک‌شناسی هستیم. اصلاً حواسمان نیست که کجا زندگی می‌کنیم و دور و برمان چه انسان‌های شریف و خوبی هستند. دکتر اسکندری شاید آثار بی‌بدیلی از خودش به یادگار نگذاشته باشد، اما حیفش بود خیلی هم حیفش بود که خود یک انسان بود. انسانی فروتن.

خبر درگذشت دردناک او را در یک حادثه رانندگی که شنیدم در یک غروب بارانی دلم گرفت و گریستن چه عالمی داشت در آن غروب سنگین و غمگین و بارانی و مه‌آلود. سید عبدالصاحب امامی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر راجع به خاطرات خود از مرحوم دکتر اسکندری می‌نویسد:

"با پوزش از روح بلند و ملکوتی استاد فقید خاطراتی را به اختصار تقدیم می‌دارم. هر چند که هرگز نمی‌تواند بیانگر عظمت آن استاد عالیقدر باشد و حق مطلب را ادا نماید. استاد فقید سعید محمد حسین اسکندری از سال ۱۳۳۳ با استخدام در آموزش و پرورش شهرستان بوشهر به تعلیم و تربیت فرزندان این منطقه محروم همت گماشتند و اینجانب افتخار تلمذ در محضر مقدس معظم‌له را از آن زمان تا مدت چهار سال که در این شهر تشریف داشتند به لطف پروردگار نصیب داشتم.

مرحوم استاد، بدون هرگونه شائبه و اغراق حق مسلم، منت بزرگی را به عهده مردم مسلمان و غیور بوشهر دارند. شاگردان او هرگز چهره نورانی و زحمات ایثارگرانه و شوق و مهارت‌های تدریس کم‌نظیر استاد را فراموش نمی‌کنند. تسلط و قدرت تدریس ممتاز استاد آمیخته با تقوای الهی و عشق و صف‌ناشدنی به معارف اسلامی، درس دینی، ادبیات فارسی و زبان عربی را برای دانش‌آموزان بسیار دلنشین می‌ساخت به نحوی که بندرت دانش‌آموزی مشاهده می‌شد که در فراگیری درس استاد کاهلی و کاستی نشان دهد.

استاد فقید در تبلیغ اسلام و شعائر مقدس آن از هر فرصت مناسب استفاده می‌کرد و

از هیچ تلاش و زحمت مضایقه نداشت. دانش آموزان به تشویق استاد مجله "درسهایی از مکتب اسلام" را از اولین شماره مشترک شدند. استاد همچنین کتاب "فیلسوف نماها" نوشته آیت الله ناصر مکارم شیرازی را در دفاع از حقانیت اسلام در برابر ملحدین در اختیار دانش آموزان قرار دادند و آنان را به خرید آن تشویق نمودند. استاد فقید برای تبلیغ اسلام موعظه نیز می نمودند. هرگز موعظه دلنشین او را در محله (امامزاده عبدالمهیمن) در شب تولد پیامبر نازنین اسلام (ص) که با قرائت شعر معروف سعدی:

"ماه فرو ماند از جمال محمد
سرو نباشد به اعتدال محمد"

شروع می شد و مردم مرتباً صلوات می فرستادند و شور و نشاطی به مجلس حکفرما شده بود، فراموش نمی کنم.

استاد بزرگوار همواره حامی مستضعفان بودند و دانش آموزان تهی دست را مورد تشویق و عنایت قرار می دادند. بالاخره در آغاز سال تحصیلی ۳۷-۳۶ با ناباوری و حسرت و اندوه از تدریس استاد محروم شدیم. شنیدیم که رئیس فرهنگ وقت که ساواکی بود، ناجوانمردانه جسارت فوق العاده ای به استاد کرده بود که قلم از نوشتن آن شرم دارد لذا استاد از شهر مارفت و دلهای دردمند و افسرده، حسرت زده بهترین دعاها را نثار راه غرور آفرین و پرافتخار او کردند. از خداوند متعال مسئلت می نمایم که روح ملکوتی آن استاد عظیم الشان را متعالی و با ارواح طیبه معصومین (ع) محشور بفرماید."

سید سعیدالدین حسینی یکی از دانشجویان این بزرگ مرد در دانشگاه آزاد اسلامی ارسنجان در وصف استاد می گوید:

"تویی که با دل پاکت سکندری دانی	تویی که با خم زلفت قلندری دانی
سرت نیاز ندارد به هیچ تاج و کلاه	تویی که بی کله و تاج سروری دانی
طریق رندی و رسم وفا بیاموزی	به رهروان حقیقت که رهبری دانی
به هر چمن که در آبی و نغمه ای خوانی	دل از کسان بریابی که دلبری دانی
شعاع صیقل جانت نشانگر این است	که کیمیایی و هم کیمیاگری دانی
تو همنشین کدامین پری رخان بودی	که در ربودن دل شیوه پری دانی
مثال شمع وجودت ظهور خورشید است	تو دشمن ظلماتی، منوری دانی
پیام علمنی در خور مقام تو باد	چو ای عزیز ره بنده پروری دانی

شنیدن سخنان چقدر شیرین است بگو بگو که سخن گفتنی دری دانی
هر آنکه با تو نشیند سعید مسرور است تویی که سحر کلامی و ساحری دانی
یکی از دانشجویان ایشان، استاد را چنین وصف می‌کند:

"به دشت تشنه لبان جلوه‌ها ز بارانی اذان بگو که تو خود راز روزه دارانی
نسیم کوی دعایت به عاشقی می‌گفت بیا بیا که به افطار عشق مهمانی
من از قصیده پر بار زندگانی دوست نشسته‌ام به شب شعر وصف جانانی
به خامه سخت خوش خطان خیال به خط مهر نوشتند زیور جانی
به کارگاه نگه دست نقش چین نگار به دار قالی روحم ببست پیمانی
به کوچه‌ای که گذرگاه پای او باشد به نور دیده کنم خانه‌ها چراغانی
اگر دلم به گذارت نشست ناچارم نموده‌ای تو مرا با نگاه زندانی
قسم به حرمت عشاق زنده دل استاد که در طریقت ما نیست عشق نادانی

وحید اسکندری روز تشییع جنازه استاد می‌گوید:

"ای کاش سبوی دستها من بودم یا آب وضوی دستها من بودم
ای کاش به جای پیکر استادم آن روز به روی دستها من بودم

در آن وقتی که نعش پاکت ای مرد هزاران آشنا بر شانه آورد
در آن حالت نه تنها من که حتی خدا از آسمانها گریه می‌کرد"

سید سعید حسینی به مناسبت دومین سالگرد رحلت استاد چنین می‌سراید:

"گذر فتاد مرا بر دیار ارسنجان گذر به مرد و زن هوشیار ارسنجان
روان شدم به سوی باغ علم آن سامان روان به سوی می‌خوش گوار ارسنجان
درون باغ گلی باغبان گلها بود همو که بود سرو افتخار ارسنجان
سلام دادم و گفتم اجازه ده استاد که بهره‌ای برم از گلهزار ارسنجان
جواب داد علیک‌السلام ای فرزند خوش آمدی به دیار و حصار ارسنجان
مرا اجازت آن داد که برچینم گل از وجود گل پر زبار ارسنجان

گذشت صبح و مسایی و من در آن وادی
 تمام سال زبوی گلی که وصفش رفت
 زمان به سرعت باد از کنار ما می‌رفت
 تبسمی به لبش بود و نیز می‌خندید
 درون قلب رئوفش همیشه پنهان بود
 خطیب بود و به هنگام خطبه‌اش می‌ریخت
 شعاع شمع وجودش همیشه روشن بود
 یگانه مرد بزرگی که از وجود او
 زمان به سرعت باد از کنار ما می‌رفت
 چهار سال دلم افتخار این را داشت
 هزار دلشده بودند غیر من آری
 و ناگهان خبری دردناک و جانفرسا
 که چپد دست اجل آن گلی که خوشبو بود
 بگو "سعید" به دل ای دلم بهانه مگیر
 که هست زنده و جاوید در دل دوران

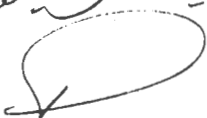
شدم فریفته روی یار ارسنجان
 بهار بود وجود از بهار ارسنجان
 و می‌گذشت به کام سوار ارسنجان
 به روی چهره هر رهگذار ارسنجان
 هزار دانه صفا چون انار ارسنجان
 در دری زیمین و یثار ارسنجان
 ستاره‌ای که درخشید در مدار ارسنجان
 قرار داشت دل بی‌قرار ارسنجان
 و می‌گذشت به کام سوار ارسنجان
 که گشته مایل روی نگار ارسنجان
 قرین و تشنه آن چشمه‌سار ارسنجان
 رسید از چمن و لاله‌زار ارسنجان
 گل عزیز ادب یادگار ارسنجان
 که تا قیام بود این شعار ارسنجان
 عزیز خفته به خاک و مزار ارسنجان

نخست وزیر
 سازمان تعلیمات عالی کشور
 تهران
گزارش اطلاعات داخلی

شماره
 تاریخ حادثه
 تاریخ وصول خبر
 تاریخ گزارش ۹۶/۲/۱

موضوع محمد ضی اسکندر
 محل
 عطف بشماره
 منبع خبر: ۱۴۸
 تقویم:

روز ۹۶/۲/۱ در مسجد مولا شیخ محمد حسین اسکندریه دبیر دبیرستان خدایه شهر رفته و ضمن اینکه فعالیت آن سرباز عالم بهریت امام سوم (ع) را بیان کرد و گفت چون من فرنگی هستم وارد م به تمام سبیل بی دین و نتیجه جوانان ماست دیدم امراش در دستبندهاست گرفتار خواندم دیدم آیه قرآن را بهائی ترجمه کرد که مشایخ ما مقصود این آیه این است به نفع حزب تغیر کرده به ملامت کیلات نداریم باید وضع روحانیت تمام امام تمام مسجد بیایید به فکر این جوانان باشید تا بی دین در آن رخنه نکند و بیداره نشوند بفکر آینده مملکت باشیم جلوگیری از اخلاق را بگیریم سپس از بهاء الدین محلاتی تجلیل کرد.

دبیرنده شیخ محمد ضی اسکندر


الف - هیئت

آقای اسکندر (اسپاریش) را متبذات (که حالا دبیر خردت بوشهر بود و پلاک آقایان ریشه خردت) قبلی بوشهر را دعوت کرد و ریاست خردت امرات را به اختیار کارگزینی خردت بوشهر گذاشتند (به عبارت دیگر) و فعلاً در شیراز می‌کند در ۲ روز بعد در اداره خردت آمده بود و به دربار و بخش شاهنشاهی می‌گرفت و با خود می‌گفت که باید مردم را روزی کرد و به مردم قهماند که خیانت از دربار است و مردم دربار خائن را بشناسند من برای اینکه بتوانم از او نیز بفهمم با او بیشتر بحث کردم گفت حالا تا زمان ما عدد ۳۰ مرد دربار را شناخته اند باید شیرز نموده که تمام مردم بهر شیرز که دست روشن شده و ریشه فساد را بکنند.

آقای اسکندر نامبرده می‌گفت برای جشن خردت باید جشن استبداد بگیرد و به بالاسان که مردم بدین باین چیزها قول می‌خورند ۲۰٪

ر.ع.ن.ا

۲۱

الف - هیئت

آقای اسکندر نامبرده اظهار می‌داشت که بشدت رنجیده و انتقاد به جبهه مسروبیست و به دولت و سال و امیرند گفت بچلی برای سرمایه مسروبیست که داشتند و آنرا از دست برداشته اند ۲۰٪

ر.ع.ن.ا



۱۳-۳: دکتر ابوالقاسم محمودی

دکتر ابوالقاسم محمودی استاد بلند آوازه‌ای که اسوه تلاش و چکاد آگاهی است و در دامان پر عطوفت خویش شاگردانی را پرورده است که هر کدام به نوبه خویش زینت بخش بوستان ادب و فرهنگ این دیارند.

محضر پر افاضه‌اش زنگار ملال از خاطر هر تشنه معرفت می‌زداید و ساعتی نشستن در کلاس درسش گویی لحظه‌ای است که بر توسن رهوار زمان می‌گذرد.

با او که می‌نشینی براستی پدری مهربان و درد آشنایی نکته سنج را می‌یابی که بی اختیار همه آلام درونت را با او به نجوا می‌پردازی.

سخن از استاد بسیار است اما قلم و بیان ما نارساست پس گوش جان می‌سپاریم به کلماتی چند، که از خامه مبارک ایشان تراویده است:

در سال ۱۳۱۱ در ارسنجان در خانواده‌ای مذهبی و فرهنگی متولد شدم. دوران ابتدایی را در مدرسه اهلی ارسنجان در محضر استاد عالیقدر جناب مرتضی اشرف الکتاب گذراندم. چندی در مدرسه سعیدیه ارسنجان مقدمات علوم دینی را فرا گرفته سپس راهی شیراز شدم. ابتدا در مدرسه آقاباباخان بعنوان طلبه مشغول تحصیل گردیدم. از محضر

مرحوم حجة الاسلام شيخ محمدعلی مؤحد بهره کافی گرفتیم. کتاب سیوطی را در خدمت مرحوم حجة الاسلام سیدحسن آیت اللهی خواندم و کتاب مغنی و مطوّل را در خدمت مرحوم آية الله حاج عالم در مسجد آقا احمد تلمذ کردم. فقه رادر خدمت مرحوم آية الله حاج شيخ ابوالحسن حدائق و مرحوم آية الله حاج سیدعلی خفّری که بعدها به افتخار دامادیشان نائل آمدم تحصیل کردم. اصول فقه را در خدمت آية الله میرزا علی اکبر مجتهد که دائم بودند و هم چنین مرحوم آية الله حاج شيخ محمود شریعت زرقانی خواندم. منظومه منطق و حکمت حاج ملاهادی سبزواری را در خدمت حکیم و عارف بزرگ مرحوم سیدحسین جهنّذ معروف به کربالی گذراندم. بطور کلی مدت پنج سال به علوم دینی و حوزوی پرداختم. چون زندگی طلاب به عسرت و سختی می گذشت تحمّل آن زندگی برآیم دشوار بود ناگزیر کلاسهای هفتم و هشتم ونهم (سیکل اول) نظام قدیم را در مدت کوتاهی خوانده بعنوان داوطلب متفرقه یک جا امتحان داده پذیرفته شدم و در همان سال یعنی ۱۳۳۱ بعنوان آموزگار به خدمت آموزش و پرورش در آمدم. پس از شش سال آموزگاری به دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز راه یافته در سال ۱۳۴۰ لیسانس ادبیات فارسی گرفتم و بعنوان دبیر ادبیات در دبیرستانهای شیراز و سپس تهران انجام وظیفه کردم. در سال ۱۳۵۳ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فوق لیسانس ادبیات گرفته بلافاصله در کنکور دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران شرکت کرده، پذیرفته شدم. در تیرماه ۱۳۵۷ از رساله دکتری خود دفاع کردم. در میان هم دوره‌ای‌های خود بیشترین معدل را بدست آورده یعنی بامعدل ۳/۸۴ از ۴ قبول شدم. از وزارت آموزش و پرورش به وزارت علوم منتقل شده به دانشگاه جندی شاپور اهواز انتقال یافتیم. پس از سی سال خدمت در مقاطع مختلف تدریس ابتدایی، متوسطه، دانشگاه بازنشسته شدم. هم زمان با بازنشستگی دانشگاه آزاد اسلامی تأسیس گردید. از بدو تأسیس در دانشگاههای آزاد اسلامی ارسنجان، فسا، فیروزآباد به تدریس اشتغال ورزیدیم. ده سال است که بطور تمام وقت در استخدام دانشگاه آزاد اسلامی ارسنجان در آمده انجام وظیفه می‌کنم. در واحدهای فسا و فیروزآباد در دوره‌های کارشناسی ارشد ادبیات فارسی و معارف اسلامی به تدریس اشتغال دارم و نیز بعنوان استاد راهنما و مشاور همکاری دارم. اکنون چهل و شش سال است که منحصرأ به کار تدریس اشتغال دارم. کارهای تحقیقی که انجام داده‌ام:

- ۱ - ترجمه شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری بوسیله عبدالرزاق کاشانی از عربی به فارسی است که آماده چاپ است.
- ۲ - فنون شاعری.
- ۳ - روشن تحقیق و نقد و بررسی متون ادبی که برای مراکز تربیت معلم نوشته‌ام و تدریس شده است.
- ۴ - انتخاب متون نظم و نثر فارسی، آئین نگارش و دستور زبان فارسی است که برای مراکز تربیت معلم تألیف کرده‌ام و تدریس شده است.
- ۵ - مبانی تصوف و عرفان که تألیف کرده‌ام و بعنوان کتاب رسمی در دانشگاه جندی شاپور سابق اهواز تدریس شده است. اکنون در زمینه نقد و بررسی متون عرفانی مشغول هستم.



۱۴-۳: دکتر محمد حسن اسکندری

دکتر محمد حسن اسکندری استاد ریاضی و مسؤول دانشگاه آزاد اسلامی ارسنجان سلاله‌ای پاک و بازمانده‌ای از کاروان ادب و فرهنگ خاندانی بزرگ که مستغنی از تعریف و تمجید است. و آثار شکوه و عظمت در ناصیه فرشته خصال وی هویدا.

ایشان اگر چه آشنا به علوم ریاضی هستند اما زبان که به سخن می‌گشایند به تدریج ادب دانی و فرهنگمندی‌شان را بوضوح می‌توان دریافت.

دکتر محمد حسن اسکندری بی هیچ سخنی مصداق بارز و مجسم این ایات بلند و پر آوازه شاعر ارجمند ادب و عرفان، سنایی است.

عقل با وی نشسته در مکتب علم از وی گرفته علم و ادب گر چه با ما هم از قرونست او از قرون و قران فزونست او استاد بزرگواری که بیشتر امتناع و شرم حضورش- ما را بر آن داشت تا این چند سطر نارسا را بر خامه طبع جاری سازیم چه ما خود نیازمند همسخنی بودیم و هم او بود که از فرط آشنایی و قرابتی که با مردم این دیار داشت بی نیاز از معرفی می‌نمود.

اینک رشحات عطر آگین خامه اندیشه آن بزرگوار را در پیش رو داریم.

خانم نسرین اسکندری نویسنده کتاب از من خواستند تا شرح مختصری از زندگیم برایشان بنویسم. پس از امتناع فراوان از این کار آثار عدم رضایت را در چهره‌شان مشاهده کردم و بر آن شدم تا با نگارش این سطور رضایتشان را جلب کنم - اول دلیل این بود که

شرح زندگی حقیر چه مناسبتی با محتوای بعضی آثار و احوال بزرگانی دارد که از کلک سحرآمیزشان هزاران نقش بدیع بر لوحه ماندگار زمان بر جای مانده است و یا با اجتهاد و زبان و بیان تأثیرگذار خویش چشمه جوشان حقیقت را در سرزمین دلهای پاک و آگاه این مرز و بوم جاری ساخته‌اند. و دیگر دلیل اگر اینجانب تخصصی در یکی از رشته‌های علوم ریاضی یافته‌ام بسیارند کسانی که در بخش دیگری از علوم صاحب تخصص هستند و چه بسا که کاربرد آنگونه علوم در جامعه امروزی ما بیشتر و مؤثرتر از یک رشته محض ریاضی باشد - بهر حال از همه آنان که نامشان در این کتاب نیامده است و فکر می‌کنند که من غاصبانه و نابجا بر جایگاه و مسند رفیعشان تکیه زده‌ام پوزش می‌طلبم و میدانم اگر اندک دلیلی برای شرح حال حقیر در این کتاب وجود داشته باشد همانا قرابتی است که می‌پندارند از خانواده‌ای که بخش بزرگی از میراث فرهنگی این خطه از میهن اسلامی مرهون تلاش آنهاست اینجانب هم سهمی برده باشم و شاید هم خدمت آموزشی سالیانی دراز در دانشگاه‌های کشور دلیل دیگری بر این موضوع باشد، و الا به گفته شاعر

ما همچو خسی بر سر دریای وجودیم

دریاست چه سنجد که بر این موج خسی رفت

اما آنچه را که خواستند اینکه در سال ۱۳۲۷ در ارسنجان متولد شدم و پس از طی دوران ابتدائی و دبیرستان در سال ۱۳۴۶ در دانشگاه شیراز که تنها دانشگاه استان بود و من هم تنها فرد قبولی شهر خود در آن دوره بودم پذیرفته شدم و پس از فراغت از تحصیل در رشته ریاضی این دانشگاه و طی دوره نظام که آنهم تدریس در دبیرستان دانشگاه شیراز بود برای ادامه تحصیل راهی کشور آمریکا شدم - دو سال در دوره فوق لیسانس دانشگاه ویچیتا و سه سال دیگر در دوره دکترای دانشگاه کانزاس مشغول به تحصیل و تدریس بودم، پس از بازگشت از آمریکا و چند سالی وقفه که همزمان بود با تعطیلی دانشگاه‌های کشور به مناسبت انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۲ در دانشگاه یزد به عنوان عضو هیئت علمی آن دانشگاه مشغول کار تدریس شدم و پس از ده سال در سال ۱۳۷۲ عنایت و مصلحت مردم و مسئولین بر آن شد که مسئولیت مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی ارسنجان را عهده‌دار گردم اگر چه تاکنون تألیفات چاپ شده‌ای ندارم اما بخشهایی از چند کتاب ریاضی توپولوژی - نظریه اعداد - جبر خطی جهت تدریس در کلاس ترجمه نموده‌ام گذشته از آن مطالبی که سالها تدریس شده به صورت مکتوب در زمینه‌های - فلسفه علم - ادبیات معاصر -

و عروض و قافیه تدوین نموده‌ام که اگر فراغتی حاصل شود به چاپ خواهد رسید. تدوین چند کتاب اخیر اگر چه با رشته تحصیلیم سخنیت ندارد اما علاقه شدید به ادبیات و فلسفه برای من موهبتی است که از خاندان به ارث برده‌ام و خدا را از این بابت سپاسگزارم.

والسلام

طبع روان و روح لطیف دکتر اسکندری همراه با اندیشه‌های تازه در غزل‌هایی تجلی یافته‌اند که بر اهل ذوق تأثیری جاودانه می‌گذارند.
غزل‌های زیر از سروده‌های ایشان است.

«بیاد شهید کرامت ابراهیمی»

بدین شکوه که بر شانه می‌برند تو را	گمان مبر که غریبانه می‌برند تو را
شکفته لاله خونین به لاله زار وطن	برادران چه صمیانه می‌برند تو را
تو روح جاری شوقی به صبح روشن فجر	عجب مدار که مستانه می‌برند تو را
دلاوران گذشته ز موج خون کاینک	دلاوران چه دلیرانه می‌برند تو را
به باغ پر ز بهار هزار غنچه سرخ	از این سرای خموشانه می‌برند تو را
به آن کجا که ندانم، که قدسیان دانند	به میهمانی آن خانه می‌برند تو را
به گوش هم نفسانت ز سوره والعصر	چه خوانده‌ای که صبورانه می‌برند تو را
هوای آمدنت بود و رفتنت دیدم	بدان شکوه که بر شانه می‌برند تو را

«صبح صادق»

انگار خانه دلم از آشنا پر است	امشب دوباره آینه‌ام از صفا پر است
این صبح صادق از نفس کیست کاینچنین	از فیض آن کرامت بی متها پر است
امشب هوای خانه‌ام از گرد غم تهی است	دستانم از عطوفت دست خدا پر است
ای ساکنان شرقی دل صبحتان بخیر	پیمانه‌ام ز شوق حضور شما پر است
من در قنوت عشق چو فارغ شدم ز خویش	دیدم که دست خالی من از خدا پر است
با من سفر کنید به معراج آفتاب	پر چین توشه‌ام ز شمیم دعا پر است
تا ناکجای غربت این دشت می‌رویم	کانجا ولایتی است که از آشنا پر است

فصل چہارم

روحانیون

روحانیت اصیل یکی از بهترین مدافعان برای حفظ فرهنگ اسلامی بشمار می‌رود. روحانیت در طول تاریخ برای ترویج اسلام و تعلیم و تربیت و دفاع از حریم عقیده و ایدئولوژی حق تلاش زیادی کرده‌اند و مساجد و مجالس را پایگاه عظیم فرهنگی قرار داده‌اند و اینان می‌گویند: مسجد تنها مکان عبادت‌های رمزی و نیایش و پرستش‌های ویژه نیست. بلکه در عین مرکز عبادی بودن دارای موقعیت خاصی برای نشر و بیان فرهنگ اسلامی و انسانی و محل تحقق آرمان‌های والای انسانی است.

روحانیون پاسخگوی فرهنگ باطل بوده و می‌باشند و زمانی که دانشگاه و حتی مدرسه وجود نداشت اینان بودند که تلاش می‌کردند تا انسانی را در جهت ابعاد مختلف حیات فردی و اجتماعی آموزش دهند، آموزش همراه با سلاح تقوی و پارسایی و به معنای کامل آموزش ابعاد فرهنگ با نوعی مصونیت فکری و عقیدتی و با پیراستگی و وارستگی‌های لازم.

روحانیون اصیل و ربانی در طول تاریخ حافظ و ناشر ارزش‌های انسانی و اسلامی و حتی حافظ فرهنگ‌های ملی و فیزیکی بوده‌اند. روحانیون این خطه که شرح حالشان در صفحات بعد می‌آید نیز همواره در جهت پیشبرد اهداف اسلامی تلاش نموده و خضر راهی برای مردم این شهر بوده و در تنویر افکار مردم در زمانهای مختلف تلاش فراوان نموده‌اند.

۱-۴: آقا ملا احمد ارسنجان

شرح حال ایشان در فصل شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی آمده است.

۲-۴: حاج ملا علی عسکر ارسنجانی

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.

۳-۴: سید مرتضی ارسنجانی

شرح حال ایشان در فصل شخصیت‌های فرهنگی، اجتماعی و عرفا آمده است.

۴-۴: حاج ملا محمد شفیع، اشرف الکتاب ارسنجانی

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.

۵-۴: ملا احمد ابن علی عسکر ارسنجانی

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.

۶-۴: ملا محمد حسین افتخار الکتاب

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.

۷-۴: ملا محمد حسن

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.



۸-۴: آیت‌الله روح‌الایمان

در قرن سیزدهم و چهاردهم قمری در ارسنجان خانواده متدین و سرشناسی می‌زیسته که رئیس این خانواده شخصی بنام آقا میرزا احمد بوده، ایشان پیوسته در رفع گرفتاریهای اهالی و مخصوصاً هنگامی که در زمان استبداد از طرف حکومت وقت تجاوز و اجحافی نسبت به اهالی ارسنجان می‌شد در دفاع از حقوق مردم و در رفع مشکلات آنان وجودش مؤثر و نافع می‌بود.

در یکی از روزهای سال ۱۳۰۵ هجری قمری در این خانواده کودکی چشم به دنیا گشود و خداوند به آقا میرزا احمد و همسرش که بانوی مجلله و متدینی بود، پسری عنایت فرمود. پدرش اسمش را علی اکبر گذاشت و چون تنها فرزند ذکور بود، قهراً بسیار مورد علاقه و توجه پدر و مادر واقع شد. دوران کودکی و صباوت را در دامن پر مهر مادر و تحت تربیت پدر متدین و اجتماعی خود، پشت سر گذاشت. بنا به معمول زمان خیلی زود به مکتب خانه رفت و شروع به خواندن کتب متداول نمود و بالاخره تصمیم گرفت به جامعه روحانیت وارد شود و به تحصیل علوم عربی اشتغال ورزد. آقا میرزا علی اکبر با اراده‌ای محکم و تصمیمی آهنین با یک دنیا شوق و ذوق در یکی از حجرات مدرسه سعیدیه ارسنجان مشغول تحصیل مقدمات علوم دینی شد. پس از پایان رساندن این دوره در سن پانزده سالگی عازم شیراز شد. ابتدا در مدرسه مقیمه و سپس در مدرسه حکیم که یکی از مدارس معتبر و پر رونق آن روز بود، با ایمان راسخ به تکمیل معلومات و تحصیل مؤخرات و کسب فضایل اشتغال ورزید. و از محضر اساتید و علماء وقت به نحو اکمل استفاده و استفاده کرد. پس از ورود به شیراز طولی نکشید که در حوزه درس آیت‌الله العظمی مرحوم آقا میرزا ابراهیم شیرازی قدس سره الشریف وارد و از محضر استاد عالی مقام بنحو شایسته استفاده‌های علمی و معنوی می‌نماید و از آنجا که نبوغ ذاتی و استعداد فطری ایشان فوق‌العاده بود، در حوزه درس سرآمد همگان و پیوسته مورد توجه آن مرد بزرگ بود.

بعد از ورود مرجع اهل تحقیق و تدقیق آیت‌الله مرحوم میرزا محمد صادق مجتهد از نجف اشرف به شیراز، وی برای کشف رموز و دقایق کفایت‌الاصول و حل مسائل دقیقه مدتی نزد آن مرحوم به مباحث خصوصی پرداخته و افاده و استفاده نمود. تعمق و دقت نظر و قدرت کم نظیر میرزا در تحقیق و تحصیل و تجزیه مسایل و مطالب علمی سبب گردید که

در تمام رشته‌های علوم اسلامی مخصوصاً، اصول فلسفه، منطق، تفسیر، رجال، هیأت و ادبیات پیشرفت و ترقی شایان نموده و تسلط و احاطه کامل پیدا کند. صیت فضل و دانش و تبحر علمی ایشان زبانزد همه در تمام حوزه‌های علمی گردید. اجتهاد ایشان مورد تصدیق و تایید عموم علمای بزرگ عصر و مراجع تقلید وقت قرار گرفت. در سال ۱۳۳۸ هجری قمری مرحوم آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله ضیاءالدین عراقی و میرزای استهباناتی و شیخ محمد کاظم شیرازی همگی گواهی اجتهاد وی را صادر نمودند. همچنین اجتهاد ایشان مورد گواهی زعیم عالقدر عالم بزرگ مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری قرار گرفت و آن مرحوم نسبت به میرزا و صلاحیت علمی و روحانیتش توجه مخصوص داشت.

در سال ۱۳۴۰ هجری قمری در سن سی و چهار سالگی رساله عملیه ایشان تحت عنوان "ارشاد المقلدین" منتشر گردید. این رساله مورد استقبال عموم قرار گرفت و در شیراز، ارسنجان، جهرم، اردکان، فسا و لارستان عده بسیاری در مسایل دینی از ایشان تقلید کردند. مرحوم آیت‌الله ارسنجانی چندی پس از ورود به شیراز در مسجد امامزاده ابراهیم دروازه سعدی اقامه جماعت کرد و سالها اهالی از محضر ایشان استفاده نموده و گذشته از مقام علمی ممتازی که برای میرزا قابل بودند، اصولاً بخاطر زهد و ورعی که در ایشان سراغ داشتند، از نظر معنوی و وارستگی نیز به ایشان فوق‌العاده ارادت می‌ورزیدند. پس از رحلت آیت‌الله میرزا محمد صادق شیرازی، مردم شیراز آیت‌الله ارسنجانی را برای اقامه نماز به مسجد گنج بردند و ایشان تا سال ۱۳۲۹ شمسی در این مسجد اقامه جماعت کرده و در بیشتر اوقات مخصوصاً در ماههای رمضان برای مردم سخنرانی می‌کرد و بعد از آن به خاطر بیماری ناشی از سکنه از رفتن به مسجد برای اقامه جماعت خودداری کرده و فقط ساعتی از روز را صرف تدریس می‌کرد. اما پس از مدتی بخاطر علاقه و اصرار زیاد مردم حدود یک سال و اندی از دوران آخر حیات خود را در مسجد وکیل صرف اقامه جماعت و ارشاد و هدایت مردم نمود. گذشته از هدایت و ارشاد مردم و رهبری جامعه به امر مردم رسیدگی کرده و مشکلات آنان را حل و فصل می‌کرد.

در دوران سلطنت رضا شاه و ایجاد تشکیلات جدید دادگستری و اداره ثبت، از طرف وزارت دادگستری دفترخانه ثبت به ایشان واگذار شد. اما ایشان پس از مدتی چون از

نظر شرعی دقیق بود، رسماً استعفا نموده و دفتر را واگذار کرد.

محضر آیت الله روح‌الایمان از موقعی که در مدرسه حکیم مشغول طی مدارج عالیه علمی بود، مورد استفاده طلاب بوده و همیشه حوزه درس داشت و عده‌ای نزد وی فقه و اصول و تفسیر و منطق را می‌آموختند. هنگامی که به مدرسه هاشمیه آمد و به عنوان مدرس رسمی مشغول تدریس شد. بسیاری از علما و طلاب فاضل از سایر مدارس در درس فقه و اصول ایشان حاضر شده و مشتاقانه از فضل و دانش معظم‌له استفاده می‌نمودند. جمعی از شاگردان ایشان امروز از خطبا و وعاظ می‌باشند.

میرزای ارسنجانی علاقه زیادی به مطالعه و تدریس داشت و این اشتیاق به حدی بود که در دوران جوانی اوقات شبانه روز را صرف مطالعه می‌کرد. پس از فراغت از تحصیل نیز ساعات متوالی را در کتابخانه شخصی خود می‌گذراند و علاقه‌اش به مطالعه به حدی بود که تا پایان عمر از مطالعه و تحریر و تألیف دست نکشید و حتی هنگامی که در بستر بیماری و در دوران نقاهت به سر می‌برد نیز از مطالعه و یادداشت مطالب علمی فروگذار نبود. و در این هنگام چون نمی‌توانست به مدرسه هاشمیه برود، در منزل تدریس می‌نمود. در سال هزار و سیصد و سی و دو شمسی چون طلاب مدرسه به علت نداشتن حقوق مکفی پراکنده شده بودند، ایشان با جدیت تمام گروهی از طلاب را در حجره مدرسه ساکن کرده و از آنها امتحان به عمل آورد و آنان را به سه طبقه مقدماتی و متوسطه و عالی تقسیم کرد و برای هریک حقوقی معین نمود و خود نیز دو درس فقه و اصول را تدریس می‌کرد و درس منطق و حکمت نیز توسط حجة الاسلام سید حسین جهبذ تدریس می‌شد.

خصوصیات شخصی و فضایل اخلاقی

میرزای ارسنجانی قامتی بلند و چهره‌ای جذاب و در راه رفتن و حرکات بسیار متین و آرام و بسیار حساس و شدیدالتأثر و فوق‌العاده بدون تکلف بوده و به تشریفات و عناوین اعتنائی نداشت.

در سخن گفتن و حکم کردن جانب حقیقت و عدالت را می‌گرفت. وی بسیار صریح‌اللهجه و واقع بین بود. در تقریر و تفهیم و تعلیم مطالب علمی بسیار دقیق و در تحقیق و تدقیق مباحث مشکل بسیار استاد و ماهر بود. مناعت طبع و همت بلند، سعه صدر و نظر

عالی از خصوصیات ایشان بود. میرزا بسیار پایبند بود که مقام عالی روحانیت به امور مادی آلوده و کوچک نشود. عفو و اغماض و حق شناسی را به نحو کامل دارا بوده و هیچ کینه‌ای نسبت به افراد در دل نداشت. بسیار مهمان‌نواز و سخی الطبع بود و در تأمین راحتی و آسایش واردین و مهمانان بسیار مقید بود. حسن اخلاق، تواضع، فروتنی، روشن فکری و بلند نظری از صفات بارزش بود. خوش محضر و خوش صحبت بود.

آیت‌الله روح‌الایمان در صبح روز دوشنبه شانزدهم ربیع‌الاول سال هزار و سیصد و هشتاد و یک هجری قمری از منزل خارج شده، ابتدا به مدرسه هاشمیه که بهترین و لذت‌بخش‌ترین ساعات و ایام عمر خود را برای تدریس در آن گذرانیده بود رفته و برای آخرین بار نظری به این کانون علمی که وجودش باعث رونق و آبادانی آن بود، می‌افکند و در مراجعت از مدرسه که حدود ساعت هشت صبح بود، بطور ناگهانی به علت سکنه قلبی دارفانی را وداع می‌گوید و پیکر پاکش روز سه‌شنبه هفدهم ربیع‌الاول روز ولادت خاتم الانبیا در حرم مطهر علی ابن حمزه (ع) شیراز به خاک سپرده شد.

تألیفات میرزای ارسنجان

میرزا در فقه، اصول، تفسیر و منطق تألیفات متعدد و ارزنده‌ای دارد که متأسفانه در زمان حیات ایشان به چاپ نرسید. کتاب تألیفی ایشان در اصول، دوره کاملی است که به زبان عربی نگارش یافته است. آیت‌الله ارسنجان، کتب مختلف فقهی را نیز حاشیه کرده است. در علم منطق نیز یادداشتها و مطالب ارزنده‌ای از خود بجا گذاشته است.

کتابخانه شخصی میرزا مهمترین اندوخته و با ارزش‌ترین یادگاری است که از ایشان بجا مانده، این کتابخانه که مشتمل بر کتب مختلف علوم اسلامی، تاریخی، اسلامی، ادبی و فلسفی چاپی و خطی است در دوران هفتاد و پنج سال زندگانی جمع‌آوری شده است. میرزا به هیچ چیز بیشتر از کتابخانه و کتابهای خود علاقه نداشت.



۹-۴: آیت الله محمد مهدی آثاری

مرحوم حاج ملا محمد مهدی آثاری نوه مرحوم حاج ملا علی عسکر ارسنجانى در حدود سال هزار و دوست و پنجاه هجرى شمسى در شهر ارسنجان در يك خانواده روحانى پا به عرصه حیات نهاد. كودكى را در مسقط الرأس خود گذراند و تحصیلات ابتدایى را كه در آن روزگار معمول بوده است، در مكتب‌هاى محلى به پایان رساند. آن گاه مدتی در مدرسه سعیدیه ارسنجان به تحصیل مقدمات علوم دینی اشتغال ورزید ولى چون این حد از معارف روح عطشان وی را سیراب نمى‌کرد، ناچار به شیراز سفر كرد و در این دارالعلم رحل اقامت افكند.

در شیراز نخست به محضر مرحوم شیخ جعفر محلاتی كه از فقهای برجسته خطه فارس بود، رفت و به فرا گرفتن فقه و اصول پرداخت تا به درجه اجتهاد نایل آمد و از بزرگانى چون مرحوم حاج شیخ عبدالكريم حایری یزدی و آقای ضیاءالدین عراقی و حاج سیدابوالحسن اصفهانی و میرزای نایینی اجازه اجتهاد گرفت. پس از آن به فلسفه و حكمت رو آورد و نزد مرحوم شیخ محمد كرم رثوفی و مرحوم آقا سید علی كازرونی كه از برجسته‌ترین شاگردان حكیم سبزواری است، كتاب شرح منظومه و كتاب شرح اشارات

خواجه نصیرالدین طوسی و کتاب پرمایه و دیرآشنای اسفار نوشته فیلسوف شرق صدرالمتألهین معروف به ملاصدرا، عمیقاً خواند.

مرحوم آثاری به حکمت قدیم در آن حد آشنایی داشت که تعلیقات مفصلی به زبان عربی بر اشعار ملاصدرا نوشت ولی با کمال تأسف تمام آنها در اثر وارستگی ایشان و بی توجهی بازماندگان از بین رفته است. وی فتوهای خود را در ضمن تعلیقاتی بر رساله مرحوم آیت الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی نگاشته است.

ایشان کتاب عظیم، گرانسنگ و ارزشمند کفایة الاصول آخوند ملا محمد کاظم خراسانی را که از دیرباز مورد توجه علمای محترم حوزه بوده است با حوصله‌ای زاید الوصف به خط زیبای نسخ نگاشته است.

خود ایشان درباره این مهم مطالبی مرقوم داشته است که بیانگر نکات بسیار است. از جمله اینکه در آن زمان محدودیت چاپ و عدم امکانات انتشاراتی، وی را بدین کار خطیر واداشته است.

گواه صدق سخن ما نسخه خطی کتاب مزبور است که اکنون نزد حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد مهدی اسکندری نگهداری می‌شود.

لازم می‌نماید به نکته‌ای در این خصوص که از خامه خود مرحوم آثاری تراویده است اشاره‌ای بنماییم:

وقد وقع الفراغ من تحریر هذا الكتاب المستطاب فی بیست و پنجم شهر ربیع الثانی و فی بیست و پنجم برج عقرب من سنه ۱۳۴۳ قد کتبه العبد الاقل الاحقر العاصم الجانی محمد مهدی ابن علی حسین الارسنجانی غفرالله ذنوبهما، چون این کتاب مبارک در این اوان بسیار کمیاب می‌بود و این احقر و افقر علما و طلاب بسیار لازم داشتم لذا به طور تعجیل تحریر و تسطیر گردید. چند روزی بعاریت برماست. استدعا می‌نماید خدمت آقایانی که من بعد، از این نسخه مبارک بهره‌مند می‌شوند و مطالعه و مذاکره می‌نمایند اگر افتاده یا غلطی را دیدار نمایند خرده نگیرند چه الانسان محلّ السهو و النیسان و الحمد لله الذی امهلنا و وقفنا لتحریر و تطریر و تتمیم هذه النسخة الشریفه، اللهم و فقنا لما تحب و ترضی یا کریم و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین. والسلام.

مرحوم آثاری علاوه بر علومى که در محضر اساتید فن فراگرفت، علاقه شدیدی به مطالعه تاریخ اسلام و دیوان‌های شعرای عرب و عجم داشت و حافظه نیرومند و کم نظیرش به فراگرفتن این گونه اطلاعات ادبی و تاریخی کمک می‌کرد بطوری که حدود سی هزار بیت شعر فارسی از حفظ داشت. تمام شعرای فلرسى زبان را می‌شناخت و در این میان به فردوسی، نظامی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ عشق می‌ورزید.

بد نیست این سخنان را از آقای جواد مصلح فیلسوف معاصر و شارح بلامعارض فلسفه ملاصدرا که خود از دوستان و هم درسی‌های مرحوم آثاری بوده است، بشنوید:

"مرحوم شیخ محمد مهدی آثاری یکی از فضلاء برجسته خطه فارس بود. و در ادبیات عرب ماهر، فقه و اصول را در سطحی عالی نزد مرحوم شیخ جعفر محلاتی که از مجتهدین عالی قدر بود، تلمذ کرده بود. این جانب در اثناء دوران تحصیل با ایشان آشنایی و دوستی داشتم و به اتفاق ایشان کتاب شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری و کتاب شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی را نزد استادی بنام شیخ محمد کریم رثوفی که خود از شاگردان مرحوم شیخ حسین سبزواری و حکیم عباس دارابی بود، خواندیم و غالباً با یکدیگر به بحث و مذاکره می‌پرداختیم.

مرحوم آثاری دارای ذوق و قریحه سرشار و قوه حافظه‌ای کم نظیر بود، بطوریکه نیمی از قرآن مجید و هزاران حدیث و در حدود بیست هزار بیت از شاهنامه فردوسی و قصاید و غزلیاتی از حافظ و سعدی و مقادیر زیادی از اشعار نظامی و مولوی را حفظ داشت."

مرحوم آثاری در سال هزار و سیصد و سیزده هجری شمسی به استدعای فراوان اهالی ارسنجان پس از سالها اقامت در شیراز دوباره به وطن اصلی خود بازگشت و چون در آن روزگار دفاتر اسناد رسمی را منحصراً به مجتهدین واگذار می‌کردند، به تقاضای مردم و پافشاری علمای شیراز از طرف دولت ایران به سردفتری اسناد رسمی و ازدواج و طلاق خطه ارسنجان منصوب گردید و از این تاریخ تا پایان عمر مرجع رفق و فتق امور شرعی و عرفی آن حدود بود.

وی در هر فرصتی به ارشاد بندگان خدا می‌پرداخت و گمراهان وادی جهل را دست گیر می‌شد. مجلس وعظش چون با حسن بیان و نمک عرفان و ذوق فلسفی همراه و با چاشنی اشعار شیرین و پرمایه مولانا جلال‌الدین رومی در آمیخته بود، خاص و عام را

مجدوب می ساخت.

در مسایل فقهی روشن بینی و وسعت نظر داشت. بارها راجع به طهارت اهل کتاب با توجه به احادیثی که در این موضوع وارد شده است، بحث و گفتگو می کرد. بر خلاف علمای قشری که ظاهر شریعت را بر حقیقت آن ترجیح می دهند و اعمال و افکارشان فرسنگها با اسلام حقیقی فاصله داشت. او می کوشید تا با روح اسلام آشنا شود و حقیقت آن را درک کند و به همین علت فتاوی او پیوسته با روح این کیش مقدس سازگار بود تا آنجا که حتی در اقتصاد اسلامی با تیزی بی مطالبی عنوان می کرد.

آثاری در اکثر مجالسی که به وعظ و سخنرانی می پرداخت، علاوه بر بیان مسایل مذهبی بر مبنای مذاق عرفانی به مباحث بهداشتی و اقتصادی و اخلاقی نیز توجه می کرد و در این مسایل تنها به پند دادن اکتفا نمی نمود. بلکه خود با استفاده از نفوذ محلی و قدرت مالی وارد مرحله عمل می شد و مردم را نیز به تنظیف و تسطیح معابر عمومی برمی انگیزت. آثاری مردی بود وارسته و با نظاهر و ریاکاریها، سخت مخالف بود. مؤمنین با اصرار او را برای اقامه جماعت به مسجد بردند ولی پس از چندی از ادامه پیشوایی سرباز زد. چون می دانست که خود پرستیدن با خداپرستی هرگز سازش نداشته است.

او پس از نود و پنج سال زندگی پر برکت در بیست و چهارم دی ماه هزار و سیصد و چهل و پنج شمسی بدرود زندگی گفت. و در مقبره حاج ملا علی عسکر ارسنجان به خاک سپرده شد و هزاران خاطره نغز و دلنشین از خود به یادگار گذاشت.

روزنامه پست تهران خبر رحلت این بزرگ مرد را چنین بیان می کند:

"حضرت آیت الله آقای حاج محمد مهدی آثاری که از علما و حکمای بزرگ ارسنجان بودند، در هفته گذشته به رحمت ایزدی پیوستند. جنازه آن مرحوم فقید سعید با تشییع مفصل اهالی در مقبره خانوادگی دفن گردید. تمام ادارات دولتی، مدارس، دکانین و مغازه ها به احترام آن مرحوم تعطیل شد. مرحوم آیت الله آثاری در سال هزار و دو بیست و نود و یک هجری قمری در خانواده علم به دنیا آمدند. تحصیلات مقدماتی را در ارسنجان شروع کردند و سپس برای تکمیل معلومات به دارالعلم شیراز عزیمت نمودند و مدت بیست سال در مدرسه صدرالمتألهین شیرازی با علمای تراز اول به مباحثه فقه و اصول و حکمت پرداختند و در سال هزار و سیصد و سیزده شمسی بنابه تقاضای بزرگان محل، به ارسنجان بازگشتند و از آن تاریخ تا هنگام وفات بر مسند شرع تکیه زده و به حل معضلات شرعی و

عرفی مردم پرداختند. مرحوم آیت الله آثاری علاوه بر اینکه فقیهی فاضل و حکیمی دانشمند بودند، ادیب و مورخ نیز بودند. بطوری که فضلا و بزرگان از درک محضر ایشان بهره‌ها می‌بردند و از همان تاریخ که به ارسنجان مراجعت نمودند، از طرف اداره اوقاف فارس به مدرسی و تولیت مدرسه سعیدیه ارسنجان نیز منسوب و به تدریس فقه و اصول اشتغال داشتند. اکنون تمام مردم ارسنجان و توابع از این ضایعه اسفناک متأثر و عزا دارند. ما نیز این ضایعه را به عموم مردم ارسنجان و به جامعه روحانیت و به خصوص بازماندگان آن مرحوم تسلیت می‌گوییم.^۱

میرزا محمود خان متخلص به آغاز غزلی درباره ایشان چنین سروده است:

"بسته آمد در سر زلف بتان پای دلم

دانه خالی فکند آسان به دامی مشکلم

من از آن روزی که پا بنهادم اندر راه عشق

فرقه‌ای دیوانه می‌دانند و خلقی عاقلم

سالها کشتم به دل تخم امید وصل دوست

لیک غیر از اندوه و هجران ندیدی حاصلم

عشق تو دارم به دل نام تو آرام بر زبان

تا نپندارند یک دم از خیالت غافلم

بی تو آرام و شکیم نیست گویی از ازل

گشته خلقت با وفا و مهر تو آب و گلم

می‌زند گر آن کمان ابرو مرا بر سینه تیر

گو بزن بر ناوک دل دوزت از جان مایلم

گر نهد روزی مرا پا بر سر چشمان به ناز

تا قیامت خرم و شادان به بخت مقبلم

وصل او می‌خواهم آغاز و همی دانم به عمر

در پی اندیشه هیچ و خیالی باطلم

ختم سازم این غزل برنام علامی که هست

مهر او پیوسته یار و التفاتش شاملم

عالم فاضل محمد مهدی گردون وقار

ای که باشد روشن از انوار رایش محفلم

"(شب یکشنبه بیست ربیع الاول هزار و سیصد و سی هجری قمری)"

لازم است به این نکته اشاره گردد که مرحوم آیة الله حاج محمد مهدی آثاری دارای

موقوفات بسیار است که شرح آن در ذیل خواهد آمد:

۱ - سه دانگ از شش دانگ یک قطعه زمین به شماره ۱۱۸ / ۱۰ به مساحت ۲۲۵۰۰ هزار متر مربع مشهور به زمین انجیره.

۲ - قطعه باغچه‌ای به مساحت ۷۰۰۰ متر مربع به پلاک شماره ۷۴۴ / ۱۰

۳ - سه قطعه باغ به مساحت ۱۳۰۰۰ متر مربع به پلاکهای ۷۶ / ۱۰، ۷۷ / ۱۰ و ۷۱۸ / ۱۰ که کلاً بنام خانم کوچک آثاری همسر مرحوم حاج محمد مهدی آثاری به ثبت رسیده است.

۴ - ۱۰ سهم از ۷۲۰ سهم مزرعه عایشه، بناب و کتک به پلاک شماره ۱۳۷۲ / ۱۰.

۱۰-۴: حجة الاسلام سید مهدی ارسنجانى

حجة الاسلام و المسلمین آقای سید مهدی ارسنجانى مردی زاهد، با تقوی، وارسته و

از دنیا بریده بود که مدتها در مدرسه سعیدیه ارسنجان به تحصیل مشغول و سپس طلاب علوم دینی از محضرش فیض‌ها بردند. ایشان در حل مشکلات اهالی منطقه بویژه امور شرعی زحماتی را متحمل شده‌اند.

در یکصد ساله اخیر امامت جماعت مسجد جامع ارسنجان به عهده این شخصیت والا مقام و فرزند گرانقدر ایشان حجة الاسلام و المسلمین حاج سید علی ثقة الاسلام بوده است.

وی در پانزدهم شهر رمضان سنه هزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری قمری در

ارسنجان جهان فانی را وداع کرد و بسوی دیار ابدی شتافت.

في الجهاد والنقل

الحمد لله الذي دفعنا اليه ما كنا نرجو من هذا الكتاب
المستطوع اليه من غير شعور من العظم
ووجهه الكريم من غير شعور من غير شعور
والله اعلم بالصواب

آیت اللہ آثاری

آیت اللہ آثاری



۱۱-۴: آیت الله سید ابوالقاسم فقیه ارسنجان

حضرت آیت الله حاج سید ابوالقاسم فقیه ارسنجان فرزند ربانی سید محمدرضا در سال هزار و سیصد و هجده هجری قمری در ارسنجان بدنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در مدرسه سعیدیه گذراند، سپس سالهای متمادی در شیراز و نجف اشرف و حوزه علمیه قم در خدمت آیات عظام مرحومان میرزا آقا استهباناتی و میرزا محمود شیرازی و شیخ ابوالحسن مشکینی اردبیلی و ضیاءالدین عراقی و شیخ عبدالکریم حایری یزدی، تلمذ کرد تا به درجه اجتهاد نایل آمد و از مرحومان حایری و عراقی و استهباناتی و شیخ محمد کاظم شیرازی اجازه اجتهاد مطلق کسب کرد. تولیت مدرسه سعیدیه ارسنجان از سال هزار و سیصد و دوازده هجری شمسی با معظم له بود:

در کتاب آثار الحجّه درباره ایشان چنین آمده است:

"حضرت آیت الله فقیه ارسنجان از افاضل عظام و مشاهیر، دانشمندان و مبرزین، تلامذه مرحوم آیت الله حایری المؤسس و آیت الله آقا میرزا سیدعلی یشربی کاشانی است. والدش مرحوم عالم ربانی آقای سید محمدرضا ارسنجان است.

آیت الله فقیه در سال هزار و سیصد و هجده قمری در ارسنجان متولد شد و پس از

رشد و تحصیلات مقدماتی در مدرسه سعیدیه ارسنجان در سال هزار و سیصد و سی و سه در سن پانزده سالگی عازم شیراز شده و مدت سه سال در مدرسه حکیم شیراز تحصیل سطوح اولیه و سطوح وسطی نموده و در سال هزار و سیصد و سی و شش برای تکمیل مبانی علمی و تحصیل به نجف اشرف مشرف شد. در نجف اشرف از محضر مرحوم آقای میرزا ابوالحسن مشکینی و آقای استهباناتی و آقا میرزا محمود شیرازی استفاده کرد و تکمیل سطوح نهایی نمود.

پس از آن، مدت شش سال از دروس خارج مرحوم آیت الله عراقی بامصاحبت آیت الله آقای نجفی مرعشی استفاده کرد و در سال هزار و سیصد و چهل و دو هجری قمری پس از تبعید حضرات آیات عظام نجف به قم با معیت و همکاری رفیق شفیق و مصاحب بزرگوار خود آقای آقا نجفی از نجف اشرف عازم قم شد.

آیت الله فقیه پس از ورود به قم از محضر مرحوم آیت الله حایری استفاده کرد و در شمار میرزین تلامذه آن مرحوم بود و برای تنقیه مبانی اصولیه آیت الله خراسانی و تشریح مطالب و دقایق اصولیه آیت الله عراقی و جمع مبانی و انظار محققین در درس خارج اصول و فقه، آیت الله میرزا سید علی کاشانی دامت برکاته حاضر شده و استفاده می نمود و تا اواخر عمر مرحوم، آیت الله حایری در قم به تدریس سطوح نهایی اشتغال داشته و مورد توجه فضلا بود تا در آن هنگام که به شیراز مراجعت کرد و در مسجد شیخ علی خان و مسجد جامع و مسجد وکیل شیراز اقامه جماعت می کرد و به خدمات دینی و تدریس فقه و اصول اشتغال داشت و مورد توجه اهالی شیراز بود.

آیت الله فقیه از مرحومان آیت الله حایری، آیت الله عراقی، آیت الله استهباناتی و شیخ محمد کاظم شیرازی اجازه اجتهاد مطلق را کسب کرد.^۱

در طول عمر پربرکت آیت الله فقیه طلاب بسیاری از محضرش کسب فیض کرده اند. ایشان از خود تألیفاتی بجای گذاشته است.

از جمله:

۱ - دقایق الاصول فی تقریرات افکار الفحول

۲ - تعلیقه‌ای بر عروۃ که باب اول آن رساله در تقلید و اجتهاد است

۳ - احسن التقاویم در تفسیر آیه "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم"

۴ - رساله‌ای در خیارات شرط و غیره

آیت‌الله فقیه ارسنجان در سال هزار و سیصد و هفتاد هجری شمسی در شیراز بدرود حیات گفت و در همانجا به خاک سپرده شد. باید متذکر شد که آیت‌الله فقیه تازمانی که در قید حیات بود، تولیت مدرسه سعیدیه ارسنجان را به عهده داشت.

۱۲-۴: میرزا محمد علی اشرف الکتاب

شرح حال ایشان در فصل خوشنویسان آمده است.



۱۳-۴: آیت الله سید محمد حسین حسینی ارسنجانی

آیت الله ارسنجانی در سال هزار و سیصد و یک شمسی در ارسنجان در یک خانواده مؤمن چشم به جهان گشود. پدرش مرحوم سید محمد حسن از سادات قاضی ارسنجان و از فرزند زادگان شهید بزرگوار آیت الله مجاهد، قاضی نورالله شوشتری می باشد که از نسل حسین اصغر فرزند امام چهارم حضرت زین العابدین (ع) می باشد و صاحب تألیفات زیادی از جمله کتابهای «مجالس المؤمنین و احقاق الحق» است.

آیت الله ارسنجانی از اوان کودکی، تیزبینی و ذکاوتش زبانزد خاص و عام گردید. وی پس از گذراندن دوران سخت کودکی و پشت سر گذاشتن دوران ابتدایی همچون دیگر علما، مقدمات علوم دینی را در مدرسه سعیدیه ارسنجان آموخت و آن گاه در دوران جوانی در سال هزار و سیصد و بیست جهت ادامه تحصیل راهی شیراز گردید و سالها در مدرسه آقا بابا خان با جدیت تمام نزد مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد علی موحد و میرزا علی اکبر ارسنجانی به تکمیل تحصیلات پرداخت.

بارها و بارها پشتکار و تلاش زیاد و عشق و علاقه اش به تحصیل علم که غالباً چیزی در حد بیست ساعت در شبانه روز بود، مورد تحسین علمای بزرگ و آیات عظامی چون

مرحوم حاج سید نورالدین شیرازی و مرحوم حاج شیخ بهاء الدین محلاتی و دیگر شخصیت‌های بزرگ آن زمان گردید. بطوری که آیت الله شیرازی در یکی از مجالس خود ضمن اعطای دویست تومان آن روز به ایشان فرمودند:

یک سال تحصیل ارسنجان‌ی برابر با بیست سال تحصیل دیگران است.

آیت الله ارسنجان‌ی تحصیل مقدمات و سطوح متوسطه و عالی را تا آخر کفایة‌الاصول در محضر اساتید بزرگوار خود، بنحوی شایسته به پایان رسانیده و در سال هزار و سیصد و بیست و پنج برای درک محضر مراجع تقلید از شیراز عازم قم گردید و در آنجا رحل اقامت افکند. وی در امتحان ورودی که توسط آیات عظام گلپایگانی و مرحوم سید محمد محقق داماد و حاج آقا روح‌الله کمال‌وند و شیخ مرتضی حایری یزدی انجام می‌گرفت، شرکت کرد و به دریافت جایزه‌ای از طرف استاد اعظم حضرت آیت‌الله بروجردی نایل گردید و پس از شرکت در مجالس درس آن مرحوم، از همان روزهای نخست در زمره متشکّلین درس آن مرحوم درآمد و بارها مورد تمجید و تکریم ایشان واقع شد و تا سال هزار و سیصد و سی و پنج از محضر آن استاد بزرگوار، بهره‌ها برد. فضیله‌ی حوزه علمیه قم نسبت به اشکالاتی که وی در جلسات درس می‌نمود و در درسهای حوزه رایج است و نشانه توجه و درک نسبت به موضوعات مطرح شده می‌باشد، توجه خاصی داشتند. چنان که در یکی از روزها آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی استاد بزرگوار حوزه علمیه اظهار نمودند که من هر وقت در تقریرات خود نوشته‌ام، بعضی الافاضل المعاصر مقصودم شخص حضرت آیت‌الله ارسنجان‌ی می‌باشد. آیت الله ارسنجان‌ی در طول اقامت ده ساله خود در قم علاوه بر آیت‌الله بروجردی از محضر آیات عظامی چون حاج سید محمد تقی خوانساری، حاج سید محمد حجت، حاج سید محمد محقق داماد و حاج سید محمد رضا گلپایگانی در فقه و اصول و از محضر علامه طباطبائی در درس فلسفه بهره‌ها برده و در سطوح عالی مکاسب و رسائل را تدریس نمود. با اینکه مدت‌ها بود که دارای ملکه اجتهاد و قدرت استنباط گردیده بود، اما چون نیازی به گرفتن مدرک اجتهاد نمی‌دید، به گرفتن مدرک اقدام ننمود تا این که با اصرار برخی از دوستان طی مسافرتی که به کربلای معلی داشت، در ماه ذیقعد هزار و سیصد و هشتاد و چهار هجری قمری در درس مرحوم آیت الله شیرازی شرکت نموده و پس از شرکت در امتحان به گرفتن مدرک اجتهاد نایل

آمدند که حضرت آیت الله مرحوم حاج شیخ بهاء الدین محلاتی نیز پس از رؤیت مدرک و شناختی که نسبت به ایشان داشت، آن را تأیید کرد. بنابراین آیت الله ارسنجانی در سال هزار و سیصد و سی و پنج با کسب اجازهٔ اجتهاد از طرف مرحوم آیت الله محلاتی، آیت الله سید عبدالله شیرازی، آیت الله بروجردی و برخی از مراجع نجف و قم به درجه رفیع اجتهاد نایل آمد. در سال هزار و سیصد و سی و پنج به دعوت اهالی شهرستان فسا و به دستور آیت الله بروجردی و به نمایندگی از طرف آن مرحوم به این شهرستان آمد و علیرغم مشکلات فراوان به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول شد و دایره تبلیغات خود را افزایش داد تا آنجا که این شهرستان میزبان خوبی شد برای مبلغین بزرگوارى چون محمد جواد باهنر، آیت الله ربانى شیرازى، حقانى، سلطانى، ربانى املشى، هاشمى رفسنجانى، شیخ حسین مظاهرى، شیخ یحیی انصاری و مصباح یزدی.

زندگی این مبارز خستگی ناپذیر و اسوه والگوی صبر و مقاومت و پایمردی سرشار از فراز و نشیب‌های بی‌شمار است که بیانگر بینش عمیق دینی و سیاسی آن بزرگوار و توجه دقیق ایشان به ارزشهای اسلامی است.

ارسنجانی با داشتن روحیه شجاعت و بینش عمیق سیاسی و دینی در روزگار خفقان رژیم ستم‌شاهی به مبارزه پرداخت. و با استاندار سرسپرده وقت به خاطر کشف حجاب و نشر فحشا و منکرات تا برکناری او در سال هزار و سیصد و سی و هفت هجری شمسی مبارزه کرد. چنان که آیت الله حق شناس جهرمی گفته بود که اگر آیت الله ارسنجانی جلو این حرکت را نمی‌گرفت، شهرستان جهرم در نوبت دوم بود و این حرکت شوم و زشت در دیگر شهرستانها نیز در حد وسیعی شروع می‌گردید.

آیت الله ارسنجانی تا سال هزار و سیصد و چهل و یک شمسی مبارزات خویش را با کلیه ترفندها و حيله‌های رژیم شاهنشاهی ادامه داد و از آن پس نیز دوشادوش امام خمینی تا پیروزی انقلاب اسلامی دست از مبارزات خود برنداشت و بارها خود و فرزندان در این راه به زندان افتاده و یا ممنوع المنبر گردیدند و خانواده و دوستانش تحت فشار شدید ساواک و مأموران امنیتی واقع شدند. مسجد و خانه ایشان همیشه ملجا و پناهگاهی بود برای انقلابیون مبارزی که بدین باور رسیده بودند که تحقق اسلام جز با یاری و مساعدت امام و نشر اندیشه‌های نابش و براندازی رژیم پهلوی ناممکن است.

سید محمدحسین حسینی ارسنجانی در جریان انقلاب همگام با ملت در تدارک راهپیمایی‌ها شرکت داشتند و با بینش و درایتی که در این راستا از خود نشان دادند، شهرستان فسا را از آسیب‌های نظامی و زیانهای اقتصادی و اداری و درگیری‌های ناشی از بحران انقلاب نجات دادند.

وی پس از پیروزی انقلاب نیز همواره در خط امام بوده است. او که از سال هزار و سیصد و چهل و دو نمایندگی حضرت امام را در امور مالی و شرعی به عهده داشت، پس از انقلاب نیز تا هنگام ارتحال آن بزرگوار در سمت خویش باقی ماند و هم اکنون نیز از طرف آیت‌الله خامنه‌ای در سمت نمایندگی و امامت جمعه مشغول انجام وظیفه است.

شهرستان فسا از جمله نخستین شهرستانهایی است که نماز جمعه را با امامت ایشان اقامه نموده است. دانش و تقوی، صبر و استقامت، هوشیاری و درایت وی زبانزد همه دوستان و مخالفانی است که بخواهند بدون هیچ غرضی به قضاوت نشینند. او در دل تک مردمی که او را می‌شناسند و با او آشنایی دارند، جای دارد. معظم له از سوی مردم فارس به نمایندگی مجلس خبرگان برگزیده شده‌اند.

۱۴-۴: حجة الاسلام سید علی ثقة الاسلام

حجة الاسلام والمسلمین سید علی ثقة الاسلام، فرزند عالم ربانی مرحوم سیدمهدی ارسنجانی در ارسنجان دیده به جهان گشود. وی سالها در مدرسه سعیدیه ارسنجان به تحصیل اشتغال داشت. پس از فراگرفتن صرف و نحو، معانی، بیان و سایر علوم مقدماتی به شیراز عزیمت کرد. و از شیراز به منظور کسب فیض از محضر مراجع بزرگ، عازم شهر مقدس قم شد و در آنجا رحل اقامت افکند و به تحصیل ادامه داد.

حجة الاسلام سید علی ثقة الاسلام پس از تکمیل تحصیلات به زادگاه خود ارسنجان بازگشت و هم اکنون در این شهر به اقامه جماعت و ارشاد خلق و تدریس در مدرسه سعیدیه مشغول می‌باشد. ایشان مردی است وارسته از دنیا و در زهد و تقوی زبانزد خاص و عام. در روزنامه عصر در باره ایشان چنین نوشته شده است:

سید زین العابدین ارسنجانی مشهور به سیدعلی ثقة الاسلام فرزند سیدمهدی فرزند سیدابوالقاسم فرزند سید زین العابدین که همگی از جرعه نوشان باده ازل، سرمستان

اخمخانه احدی، خلوت گزیدگان عرفان عشق، منادیان سراپرده محبت، پروردگان رحمانی، مناجاتیان صمدانی و از خود رها شدگان ربانی بوده‌اند.

در سال ۱۳۰۲ در ارسنجان متولد شده و دروس مقدماتی را در آنجا نزد برادرش سید محمد انجوی و بعد نزد مرحوم آیت الله حاج محمد نمازی شیرازی گذرانده سپس به مدت ۵ سال در شیراز از محضر آیات عظام آیت الله العظمی حاج شیخ بهاء الدین محلاتی، حاج شیخ ابوالحسن حدائق، شهید دستغیب، شیخ عبدالرسول کازرونی نورالله مفناجمعهم، کسب علم نموده است. سپس عطش روحانی و همت والا باعث می‌گردد که رهسپار قم شود و فقه، اصول، فلسفه و کلام را در محضر آیات عظام همچون امام خمینی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله بروجردی، حاج سیداحمد خوانساری و... فرا گرفته و به اجازت کلی در امور شرعیه مفتخر شود. سپس به شیراز و ارسنجان بازگشته و به تبلیغ دستورهای دین و ارشاد مردم می‌پردازد. مراتب عالی فضل و اخلاص ایشان بر همه همنشینان و طالبان آشکار است و اکنون نیز با معرفتی که برخاسته از این کلام پیامبر اکرم (ص) که فرموده‌اند: «من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة فی قلبه و انطق لما لسانه و بعده عیوب الدنیا» است، به ترویج شریعت و تربیت طلاب علوم دینی و ارشاد مردم مشغول می‌باشد و اوصاف و حالات ایشان بر زبان یکی از شعرا بنام آقای الله یار خادمیان جاری شده است که در این مقدمه نمی‌گنجد.^۱

مناعت طبع و وقار نام و عظمت اندیشه آن بزرگ مرد وارسته از بند تعلقات رسته، به ما این امکان را نداد تا درباره‌اش نکاتی بنگاریم. ایشان بزرگتر از آن بودند تا درباره خود بخواهند حرفی بزنند و زبان به سخن بگشایند. چه ایشان خود بزرگ روزگارند و فرزانه وقت و مشعل وجودشان ساطع و لامع است.

نام پرآوازه‌اش در گوش زمان پیچیده تا روزگار هست نامش می‌ماند و گرد و غبار زمان را بر چهره پاک و معصومانه‌اش دستی نیست.

فصل پنجم

شعرا

شعر ثمره و اوج خلاقیت ذهنهای کاوشگر، دگرگون کننده و نقش آفرین می باشد. و در بردارنده تفکرات، برداشتها، تخیلات و تجربیات انسانی است که از احساسات خاص برخوردار می باشند.

آنگاه که احساس و تخیل در قالب و کلامی موزون و مقفی و رسالت بخش نمایان گردد، شعر بوجود می آید. و بهترین وسیله ارتباطی می گردد و این ارتباط آنقدر نافذ و دامن گیر است که بر روی سخت ترین قلبهای زنگار گرفته، اثر می کند.

زبان شعر با داشتن رمزها و کنایات، وسیله ای قرار می گیرد برای بیان سمبها و اسراری که به سادگی و به دلایل مختلف، هر کس نمی تواند آنها را بیان کند. شعر بهترین ابزار برای بازگو کردن نکات فلسفی، علمی، زبانی و ... بوده است.

درباره ارزش شعر و شاعر کتابها و مقالات فراوان به همه زبانها نوشته شده اما چه خوب می گوید ملک الشعرا بهار:

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل

شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت

شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب

باز بر دلها نشیند هر کجا گویی شفت

۵-۱: ملا احمد ارسنجانی

ملا احمد ارسنجانی شاعر و عارف بنام این خطه می باشد که اشعار زیادی از وی بجا مانده است. شرح حال و اشعار ایشان در فصل شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی آورده شده است.

۵-۲: آثار ارسنجانی

حاج ملا محمد شفیع متخلص به آثار، خوشنویس و شاعر مشهور ارسنجانی است که شرح حال و اشعار وی در فصل خوشنویسان آورده شده است.

۵-۳: شهاب ارسنجانی

میرزا حسنعلی متخلص به شهاب و ملقب به صدر الشعرا از سادات ارسنجان می باشد. وی از جمله ادبا و شعری است که در ادبیات عرب و فارسی دست داشت و در بدیهه گوئی ماهر بود. فرصت الدوله شیرازی می نویسد:

"شهاب اسم شریفش میرزا حسنعلی است، ملقب به صدرالشعرا و او از اهل آن دیار [ارسنجان] است. در بدایت حال به تحصیل کمال اشتغال داشت و از علوم عربیه بهره مند آمد. ادیبی است دانشور و سخن گستر، در گفتن اشعار قادر خاصه بدیهه گوئی را ماهر است."^۱

صاحب مرآة الفصاحه می گوید: "من شهاب رامکرر دیده ام."^۲

شعاع نیز در تذکره خود آورده است که:

"در سن کهولت چون عروسان پا به حجله، آرایش می کرد. با کلیچه ترمه دبیری دوزی خود را به مردم نمایش می داد، منظومه تصنیف خویش را با طمطراق تمامی در محافل می خواند و به تخفیف جزئی سرکاری کمیت معیشت می راند."^۳

"از شهاب دیوان شعری باقی مانده است که به خط شکسته و زیبای شاعر می باشد. ولی هنوز به چاپ نرسیده است. این دیوان بوسیله یکی از وراثت شاعر به مرحوم ملا محمد

۱- فرصت الدوله، آثار العجم ص ۲۴۹ و ۵۶۰. ۲- داور، شیخ مفید. مرآة الفصاحه ص ۳۲۶.

۳- شعاع الملک، محمدحسین. تذکره شعاعیه، نسخه خطی، ص ۳۳۱.

باقر ملقب به شمر الممالک در قبال وجهی واگذار شده است. که هم اکنون در اختیار غلامحسین داروغه حضرتی فرزند زاده شمر الممالک است. کتاب حدود هفت صد صفحه دارد که کلاً به خط خود شهاب نگاشته شده.

در ابتدای کتاب پانزده برگ سفید گذاشته که بعدها ملامحمد باقر، مراشی خود را در آن نوشته است و سپس مقدمه مفصل کتاب از شهاب و با قلم خود وی نوشته شده و تاریخ هزار و سیصد و یازده قمری را دارد. و به دنبال آن، قصاید شاعر است که با این بیت آغاز می‌گردد:

"آمد زبام عرش خداوند کبریا دوشم سروش غیب که بد خالی از ریا"
 قصاید اغلب در نعت و مدح و منقبت حضرت رسول اکرم (ص) و خاندان عصمت و طهارت و ائمه اطهار و یا رثاء اهل بیت و قدح و ذم جبّاران و خاطیان به آن خاندان گرامی است و بعد به همین ترتیب قصایدی در مدح امرا و حکام و بزرگان روزگار شاعر است و جای جای در سراسر کتاب پس از ثبت اشعاری با صفحات سفید گذاشته شده (که احتمالاً بعدها اشعار دیگر خود را در آنها ثبت کند). این محل های خالی نیز به وسیله محمد باقر (از مراشی خود او) نوشته و پر شده است. دیوان شهاب علاوه بر قصاید مدحیه و قدحیه، در بردارنده قطعات، غزلیات و چند هجو و اشعار دیگری است که همه به خط خود شاعر و با قلم شکسته نستعلیق خفی خوش و سرعنوانها با شنگرف نگارش یافته است.^۱

شهاب در سال هزار و سیصد و نوزده هجری قمری بدرود حیات گفت. از اوست:

نرسد دست امیدم چو در آغوش وصال

لاجرم دست امید من و دامن خیالت

علم الله که خدنگ این همه تاثیر ندارد

که اشارات دلاویز تو و غنچ و دلالت

سرو با آن همه طنّازی و رفتار و رسایی

همه دانند که خود را نرساند به کمالت

تیغ خونریز ندارد اثر آنقدر که چشمت
 مشک تاتار نباشد سیه آنقدر که خالت
 دیده‌ای شیر به نخجیر چه سان می‌درد آهو
 همچنان پنجه به خونم زده چشمان غزالت
 آفتابی تو که از چشم همه خلق نهانی
 وین عجب تر که بجویند همه کس چو هلال
 آتشی در دلم افروخته عشق تو که او را
 نشانند مگر آن چشمه نوشین زلالت
 کنی ار غارت کالای من ای سیم تن از کین
 چه جوابی دهی ار میر کند طرز سؤال
 میر تومان فلکی رتبه که صد مرحله رایش
 در تجلی زند آن طعنه به خورشید جمالت
 قد خود کرده ز غم چرخ خم و دیده بر این است
 که شماریش ز جاروب کش صف نعالت
 هر چه زد قرعه به فال تو در این عرصه گیتی
 دور اختر ورق نیک کند جلوه به فالت
 زایچه بند فلک هر چه کشید اسطربلاب
 اختر سعد پدید آمده از رویه حالت
 آسمان... زند چون تو بزرگی
 در میان همه ذی جود ندیدست مثالت
 از خدا می‌طلبم شب همه شب امن و سلامت
 که مبادا رسد از گردش ایام ملالت
 ای شهابی مگر از عطر شمال سر و زلفش
 ورنه هرگز نبود غم نفس باد شمالت

آمد زبام عرش خداوند کبریا
 دوشم سروش غیب که بد خالی از ریا
 بگذار کبر و عجز در این آستان بیا
 کادعونی استجب رسد هر زمان ندا
 حاجات را به درگاه من عرضه می‌کنی
 آن‌گاه که روی به درگاه مخلوق بینوا
 رزق از من است حرص تو با این و آن ز چیست
 رزاق تو منم چه بری منت از کیا
 افلاک را به قدرت من استوار بین
 پست و بلند و ساده و پرنقش در هوا
 نی رشته خیال نشیبت توان رسید
 نی نردبان فکر فرازش کند رسا
 از ماه و آفتاب مکان داده اندر آن
 تا روز آفتاب و به شب مه دهد ضیا
 بر چهر روز زروق از نور خود زنم
 در چشم شب کشم از عشق سرمه دجا
 از حکم نافذم همه در پویه آسمان
 وز امر راسخم همه در گردش آسیا
 می‌گردد این به امر نگارنده‌ام به سر
 می‌پوید آن به حکم برآرنده‌ام به پا
 بر دفع زهر و رفع مرض داده‌ام خواص
 تریاق و سرمق از در حکمت به اقتضا
 شهد آرم از شرنگ و شکر آورم زنی
 خرما ز خار آورم از نیش نوشها
 خوان جلالم از در بخشندگی خورند
 شاه و گدا و منعم و درویش از عطا

کار جهانیان همه در تحت قدرتم
تا مصلحت چه باشد رایم چه اقتضا

.....

کشتی به بحر کی رهد از حکم ناخدا
گر اتفاق هر دو جهان بهر آن کنند
کز پای مور از تن موری شود جدا
حفظ منش نگاه بدارد که پای مور
ماند به تن ثبات نجند رگی زجا
گر کاینات جمع شوند پر پشه‌ای
نتوان درست کرد نباشد اگر رضا
عکس ظهور جلوه ذاتم چنان پدید
صورت درون آیینه و نفس در قوا
اشیا تمام شاهد اثبات وحدتم
تسبیح من کنند نه در پرده برملا
کس نیست واقف ارنه علانیه وحدتم
پیداست چشم سر بود از دیدنش عمی
بیش چو بر حقیقت کنهش نمی‌رسد
ابصار عاجزند زاعیان ماتری
هستی تو، صورت همه هستی، کسی به تو
شبه و نظیر نیست در این دیر دیر پا
بیدق که زد به غیر تو بر بام نه سپهر
ابلق که زد به غیر تو بر نام مصطفی
چون نور ذوالجلال بود قدر روح آن
سحر حلال زاید از آن لعل حق نما
انگشتی که نقش ولایت نگین آن

جز تو که کرد بر سر انگشت مرتضی
صدرا قدم منه تو در این جا که لجه‌ای است
بسیار ژرف کس نتواند کند ثنا
جایی که عقل کل که فصاحت بدوست ختم
با صد زبان مقربه عجز است در ثنا
لا شیء صرف را چه زبان سخنوری
در معرضی که دم نزنند ختم انبیا
هر چند بر دعای تو نبود اثر ولی
ختم سخن شهاب کن و دست بر دعا
بردار نا امید مشو ز آنکه در کهیت
در عین یأس حاجت عالم بود روا
یا رب به حق احمد مرسل شه رسل
کارواح جن و انس به راهش همه فدا
یا رب به حق مرکز ایمان ستون دین
مرآت حق علی و ولی هادی الهدی
یا رب به عصمت ازل و عفت ابد
ام الائمه فاطمه سرچشمه حیا
یا رب به خلق طیب امجاد ممتحن
دارای دین حسن شرف الفروالعلا
یا رب به خون پاک عزیز خدا حسین
سردار دشت ماریه سلطان کربلا
یا رب به زهد سید و سردار نامور
مجموعه عبادت و گنجینه صفا
یا رب به مرتبه باقرالعلوم
کز علم بر تمام جهان است رهنما
یا رب به فر جعفر صادق که جمله کون

از صیت و صوت و مذهب او گشته پرصدا
 یا رب به حلم موسی کاظم که حلم او
 از کوه بوقیس فزون است و ز حرا
 یا رب به هفتمین گهر از نسل فاطمه
 آن هشتمین امام شهنشاه دین رضا
 یا رب به حرز جان جهان حضرت جواد
 کز جود خاص جهان را زده صلا
 یا رب بدان نقی سند المتقی که هست
 برخلق رو به کرم رایت تقی
 یا رب به سیره حسن آن شاه عسکری
 برپا ز حسن سیرت او ارض و هم سما
 یا رب به نور قائم آل محمد آنک
 بر بام عرش از سر رفعت زده لوا
 دریابم از شدائد این دار ممتحن
 برهانم از مهالک این نفس خود ستا
 امن و توانگری و سلامت در این جهان
 در آن جهان ز آتش دوزخ شوم رها
 از چار جانبم همه گسترده روزگار
 چون تار عنکبوت ز افلاس صد غطا
 در بحر فقر غوطه ورم موج افتقار
 گه در نشیب لطمه زند گه برد هوا
 ملاح دوستی بفرستم که این غریق
 گیرد نهد مرا به سوی ساحل غنا
 مأموری از غنا بفرستم که بر درد
 آن پرده‌ای که فقر ز افلاس زد غطا
 از آبگیر عزت دولت برون شدم

چون ماهی به خشک که ممنوع از شنا
 فقرم چنان رسیده که اجزای روزگار
 با من موافقت کند از فقر و ابتلا
 گویی که فقر و من به جهان جزء باقی است
 در جمع و خرج دفتر امکان بود بقا
 در مفرده به جمع نوشته است بخت من
 خارج که می توان کند از جزء ماسوا
 در تیه فقر مات پیاده فتاده ایم
 در یأس همچو مهره در این شش در فنا
 ای شه فکن به من رخ و فرما سوار اسب
 بر اسب عز و دولت فخر از ره عطا
 بر پیل افتخار زخم هو دج جلال
 تا باقی است عمر در این دیر دیرپا
 عزت بده مرا زکرم چون عزیز مصر
 کاز قمر چه به اوج جلالت رسم فرا
 تکیه کنم به متکی عزت و زخم
 بر خواری بساط و نور دم به پشت پا
 ای آفریدگار در این سال سخت مار
 روز آورست حادثه مانند اژدها
 فقر و عدو، ذلت و بیچارگی و دین
 شیطان نفس و دشمنی خلق بی وفا
 خلق بلا به کین من زار بسته اند
 یکبارگی کمر همگی فاش و برملا
 از بهر خفتم همگی مدعی شدند
 تخفیف را که من گذرانیده حالا
 خواهند سلب کرده زمن متفق شدند

سادات و خلق جمله رجال و چه از نسا
 زین حادثات بنده فرارم به سوی تست
 بر خاک روی عجز و به تو دست التجا
 دارم که رفع کرده شروری که عرض ما
 از من به زودی از سر الطاف ای خدا
 پنج از دوسی فزون که مقرر شد از دویست
 تخفیف در حق من مفلوک بینوا
 کن برقرار و شورش خلقی فرو نشان
 هنگامه عداوتشان تا صف جزا
 این شصت و پنج را ز نود کن فزون
 در حق این غریق گنهکار پرخطا
 در حق این غریق گناه و برادر
 بس سالها بماند و بسیار قرنهای
 فقر و فسنا و ذلت و بیچارگی من
 گردان بدل به عزت پاینده غنا
 شیطان بران و بمیران تو نفس شوم
 تا زنده‌ام به عرصه این دیر دیرپا

منابع و مأخذ

آثار العجم، ص ۲۴۹ و ۵۶۰، مرآت الفصاحه ص ۳۲۶ و ۳۲۸، تذکره شعاعیه
 ص ۳۳۱، دیوان شهاب، سخن سرایان فارس ص ۲۶۵ و ۳۶۴، الذریعه ص ۵۵۲.

۴-۵: آغاز ارسنجانى

میرزا محمودخان متخلص به آغاز از شعرای بنام اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری و از عمال آن روزگار است. وی برادرزاده میرزا فرج‌الله و حاج حسین خان ارسنجانى است که هر دو از بزرگان و آزادمردان این دیار می‌باشند. محمد حسین آدمیت درباره آغاز چنین می‌نویسد:

"مرحوم میرزا محمود خان متخلص به آغاز ارسنجانى از معاصرین است. کارمند دولت بود در لغت عربی و فارسی دست داشت، غزل را بد نمی‌گفت. از اوست:

گشت تا سلسله موی تو پا بست مرا

رشته طاقت و آرام شد از دست مرا

ز کمان خانه ابروی تو هر تیر که جست

راست تا پر به دل غم زده بنشست مرا

شد آن که مرا مونس جان بد، چه توان کرد؟

کاری که نباید بشود شد، چه توان کرد؟

در سر هوس وصل ویم بود، ولیکن

هجرش چو نصیم ز ازل بد، چه توان کرد؟

چون آن بت فرخار دل آزار ندارد

با من کرم و قهر و تفقد، چه توان کرد؟

هر حکم که بر من کند از جان بپذیرم

چون نیستم امکان تمرد، چه توان کرد؟

دل رو چو به محراب دو ابروی تو آرد

عشق تو کند ذکر تشهد، چه توان کرد؟

بی‌فایده سر در سر سودای تو کردم

با کرده بی‌فایده خود، چه توان کرد؟

جان گفت دهی در ره من گفتمش آغاز

جز آنکه دهد جان به تو لابد، چه توان کرد؟^۱

وی همچنین می‌گوید:

"آغاز در سال هزار و سیصد و سی و هفت هجری قمری وفات یافت و شعاع الملک

تاریخ فوتش را چنین سرود:

که کردش اجل شربت مرگ در جام	دریغ از آغاز فرخنده انجام
نه نثری چو نثرش مزین در ارقام	نه شعری چو شعرش مشعشع به گردون
غزالی بسان غزالی ز ضرغام	ز شور غزلهای او می‌کند رم
چو جستند خارج ز اخراج و ادغام	یکی مصرع اندر پی سال فوتش
به حق بود محمود ز آغاز و انجام ^۲	شعاع حزینش به تاریخ گفتا

و در کتاب آثار العجم چنین آمده است:

"میرزا محمودخان مرحوم والدش از اهل ارسنجان است و خود از عمال زمان، از

اوست:

بر روی عاشقان در عشرت فراز کرد	یارم حجاب زلف چو از چهره باز کرد
تا ساز دلربایی عشاق ساز کرد	یغما نمود دین و دل آن ترک سیم تن
با آنکه سالها ز بتان احتراز کرد ^۳	آخر دلم فتاد به دام بلای عشق

شعاع الملک درباره آغاز می‌گوید: "اسمش میرزا محمودخان و پدرش از خوانین

ارسنجان، خود به عاملی و ضابطی دیوان مشغول است و گذرانش از حاصل این محصول،

گاهی به یاد غزال چشمی، غزلی سراید و از طبع بی‌آهو کمانی گشاید. این چند بیت شعر را از

او بخاطر دارم و در اینجا می‌نگارم:

رشته طاقت و آرام شد از دست مرا	گشت تا سلسله موی تو پا بست مرا
راست تا پر به دل غمزده بنشست مرا	از کمان خانه ابروی تو هر تیر که جست
چون صبا دامن گیسوی تو بر دست مرا	پا زکوی تو نگیرم مگر آنکه که فتد

۱- آدمیت، محمدحسین. دانشمندان و سخن سرایان فارس ص ۳۷.

۲- آدمیت، محمدحسین. دانشمندان و سخن سرایان فارس ص ۳۷.

۳- فرصت‌الدوله، آثار العجم، ص ۵۴-۵۵۳.

دیگرم تا به قیامت سرهشیاری نیست گر کند نشئه چشم سیهت مست مرا
گله آغاز ز نیکان نه طریق ادب است ورنه گفتم ز چه تیغ غمشان خست مرا

تا که بتوانی قدم بر کوی مه رویی بزن دست اندر دامن وصل پری خویی بزن
خون شدی آخر به امید میانش شرم دار ای دل مسکین که گفتت تکیه بر مویی بزن
سبحه و سجاده و محراب با زاهد گذار چنگ بر موی بت ز ناز گیسویی بزن
گشت هنگام طرب آغاز در بستان خرام جام می بر طرف جو با یار دلجویی بزن^۱
همچنین از اوست^۲:

"ما را به جز از عشق تو در سر هوسی نیست
سبب ذقنت درد دلم را شده درمان
آوخ که بر آن سبب مرا دسترسی نیست
شب تا به سحر از غم هجران تو ما را
جز ناله و فریاد و فغان هم نفسی نیست
حال دل مرغان گرفتار چه داند
مرغی که گرفتار به دام و قفسی نیست
اندر دل آغاز ز گیسوی تو سوگند
جز مهر تو ای مهر گسل مهر کسی نیست
دوش در مجمعی از زلف تو حرفی گفتم
آنچنان گشت پریشان که ز خود آشفتم
همه شب تا به سحر خواب پریشان دیدم
چو به یاد سر و زلف تو به بستر خفتم
به امیدی که مرا پای نهی بر سر چشم
خارهای مژه با اشک زمزگان رفتم

۱- شعاع الملک، محمد حسین. تذکره شعاعیه، نسخه خطی ص ۲۱-۲۰.

۲- آناری، محمد مهدی. گلگشت سخن، نسخه خطی، نگارنده

چشم از عیش جهان بستم از آن روز که کرد
 طاق ابروی تو با محنت و اندوه جفتم
 می خرم با تو اگر قیمت جان است جحیم
 نروم بی تو به جنت بدهندار مفتّم
 تا مگر لایق آویزه گوشت گردد
 ای بسا لعل که با ناوک مژگان سفتم
 سوزم آغاز شب و روز از این غم که چرا
 آتش عشق بتان در دل و جان بنهفتم

مقصود یار با من اگر جور و کین نبود
 رسم وفا و مردمی و مهر این نبود
 گر داشت دوستی و وفا ترک چشم او
 هرگز مرا به تیر و کمان در کمین نبود
 گشتم بسی چو من بت فرخار یک نگار
 اندر ختا و خلّخ و ماچین و چین نبود
 جز زلف پرشکن تو در بوستان حسن
 با سنبل این همه شکن و پیچ و چین نبود
 سر ز آستان طلبش بر نداشتم
 ناچار چون به دست منش آستین نبود
 زاهد که داشت دعوی دین شد چو قصه فاش
 او را خبر ز ملت و آیین و دین نبود
 می کرد رحم بر من و بر ناله های من
 او را اگر به سینه دلی آهنین نبود
 خال تو را به عارض دلکش که داد راه
 ابلیس را مکان به بهشت برین نبود
 آغاز در حریم محبت نیافت راه
 تا داغ بندگی تواس بر جبین نبود

با رقیبان ناله چون در صحن گلشن می زنی
 دوستان را آتشی بر جان و بر تن می زنی
 از نقاب زلف بنمایی اگر خورشید چهر
 مهر را آتش به جان، مه را به خرمن می زنی
 نیست مقصودت اگر سوزی جهانی را به عهد
 پس چرا بر آتش سوزنده دامن می زنی
 دعوی دین داری و شیطان صفت از کفر زلف
 هم ره دین مسلمان، هم برهن می زنی
 پا نمی گیرم ز کویت گر مرا از لطف و کین
 تاج بر سر می فرستی یا که گردن می زنی
 بگذری بی پرده روزی گر به طرف بوستان
 طعنه بر سرو و گل و نسرين و سوسن می زنی
 دوستان را چون شود زان تیر اگر آید نصیب
 کز کمان ابروان بر قلب دشمنی می زنی
 هر چه من پیمان تو خواهم به جای آرم درست
 تو پری پیکر دم از پیمان شکستن می زنی
 نیستی خورشید و از خط شعاعی مهر سان
 ماه من بر دیده خورشید سوزن می زنی
 راستی دارم عجب آغاز بی دانش چه سان
 دم ز مدح مرتضی با لحن الکن می زنی
 در مدیحت خیمه عزو جلال و مجد و جاه
 بر فراز طارم عالی نشیمن می زنی

چه شد که پرده به رخسار خویش پوشیدی مگر نصیحت اغیار را نیوشیدی
 چه بخت ز چه‌ای زلف پر شکنج نگار به هم برآمده بر تن سیاه پوشیدی
 ز هجر، من بخروشم تو را چه شد بلبل که روز وصل ز شب تا سحر خروشیدی
 چه می‌شود دهی ار قطره‌ای به میثاقان از آن شراب که از جان عشق نوشیدی
 نگشت جز غم و هجران نصیب تو هر چند به راه کینه وصل نگار کوشیدی
 ز بس به فرقت آن مه‌گریستی ای چشم چو چشمه از اثر آفتاب خوشیدی
 نگشت پخته تو را آرزوی خام آغاز چو دیگ بر سر آتش هر آنچه جوشیدی

تضمین غزل سعدی

ای گشته خجل پسته خندان ز دهانت وی برده حلاوت ز شکر شهد لبانت
 من دوست ز جان دارم و خلقی به زبانت "جان و تنم ای دوست فدای تن و جان"
 "مویی نفروشم به همه ملک جهان"

لب غنچه صفت درگه گفتار چو بشکفت آن نوگل خندان و بسی درّ و گهر سفت
 گفتم شدم از گفت تو با عیش و طرب جفت "شیرین تر از این لب نشنیدم که سخن گفت"
 "تو خود شکری یا عسل است آب دهانت"

بفراز قد و سرو ز پا در چمن انداز بفروز رخ آتش به دل یاسمن انداز
 بگشای لب و ولوله در انجمن انداز "یک روز عنایت کن و تیری به من انداز"
 "باشد که تفرج کنم آن تیر و کمان"

گر خون من ای لعبت فرخار بنوشی یا در پی آزار من زار بکوشی
 صد گونه به من عجب و تکبر بفروشی "گر رای بگردانی و گر روی بپوشی"
 "من می‌نگرم گوشه چشم نگران"

دل گشته مرا در شکن زلف اسیرت تو بی‌خبر و خسته من از ناوک تیرت
 کس در همه آفاق ندیدست نظیرت "بر سرو نباشد رخ چون ماه منیرت"
 "با ماه نباشد قد چون سرو روان"

تو شوخ پریچهره ندانم ز کجایی کاین گونه ز سر تا قدم انگشت نمایی

مقصود سلاطینی و محسود گدایی " آخر چه بلایی تو که در وصف نیایی
 "بسیار بگفتم و نکردیم بیانت"

زان روز که دیدم رخ زیبای تو یارا استادهام آماج صفت تیر بلارا
 سرباز نییچم ز جفای تو نگارا "هر کس که ملامت کند از عشق تو مارا"
 "معذور بدارند چو بینند عیانت"

امروز چه شد کاین همه در جوش و خروشی
 وز پرسش عشاق ستمدیده خموشی
 واندر پی پوشیدن رخساره بکوشی
 "حیف است چنین روی نگارین که بیوشی"

"سودی به مساکین رسد آخر چه زیانت"
 ای دوست مرا نیست میسر به وصال ناچار دهم دل به غم و رنج و ملالت
 رفتی و مرا سوخت دل از هجر جمالت "باز آی، که در دیده بماندست خیالت"
 "بنشین که بخاطر ننشسته است نشانت"

جان سهل بود در ره وصل تو نهادن یا خاک صفت زیر قدم تو فتادن
 ای سرو ز قد تو خجل، گاه ستادن "بسیار نباشد دلی از دست بدادن"
 "از جان رمقی دارم و هم برخی جانت"

بس در طلبت ای بت فرخار دویدم بر سینه چو آغاز خدنگ تو خریدم
 آخر گلی از باغ وصال تو نچیدم "دشنام کرم کردی و گفתי و شنیدم"
 "خرم دل سعدی که برآمد به زیانت"

که رساند زمن خسته به آن شوخ سلامی
 که به هر حلقه زلفش دل خلقی است به دامی
 کای پرچهره که در دلبری و حسن تمامی
 "تو کدامی و چه نامی که چنین خوب خرامی"
 "خون عشاق حلال است؟ زهی شوخ خرامی"

چون شب زلف تو از عرصه سیه آمده روزم زردی چهره بود کاشف اسرار رموزم

ره نمایی به ره صبر کند عقل هنوزم "بیم آنست دمام که چو پروانه بسوزم"
 "از تغاین که تو چون شمع چرا شاهد عامی"

ز چه ای جان همه خلق جهان برخی جانت با من آن مهر نباشد که بود با دگرانت
 کرده سرگرمی می بی خبر از سود و زیانت "فتنه انگیزی و خونریزی و خلقی نگرانت"
 "که چه شیرین حرکاتی و چه مطبوع کلامی"

دوش از طره مشکین تو می رفت حدیثی و از سر انگشت نگارین تو می رفت حدیثی
 تا سحر از لب نوشین تو می رفت حدیثی "مگر از هیات شیرین تو می رفت حدیثی"
 "نی شکرگفت کمر بسته ام اینک به غلامی"

هر که در سایه سرو قدت ای مه بنشیند یا که از باغ و صالت گل مقصود بچیند
 باورم نیست که غیر از تو نگاری بگزیند "کافر ار قامت همچون بت سیمین تو بیند"
 "بار دیگر نکند سجده به بتهای رخامی"

چه ثمر دیده ای از جور و جفا غیر ندامت

که چنین فتنه برانگیخته ای از قد و قامت

پسند من بشنو و مشنو ز فرومایه ملامت

"بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت"

"فتنه نادر بنشیند چو تو در حال قیامی"

۱.....

غیر یک بوسه ندارم ز لب لعل تو خواهش
می‌زنی از چه سبب بر جگر زار من آتش
در همه عمر مرا بود به سودای تو نازش
"در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش"
"مرغ زیرک به حقیقت منم امروز و تو دامی"
ای که گردیده خجل سرو و گلت از رخ و قامت^۱
که تو را گفت که پاکش ز سر کوی سلامت
که از این کرده چه آغاز کشی بار ندامت
"طاقتم نیست ز هر بی‌خبری سنگ ملامت"
"تو که در دیده سعدی چو چراغ از پس جامی"

قطعه

راحت جان قدمی دور مشو از نظرم
کز جمال تو بود چشم مرا بینایی
راست خواهی نه حلال است که هر لحظه مرا
غمی ای آفت جان بر سر غم افزایی
باز گفتن نتوانم به کس این درد نهان را
که چه‌ها می‌کشم از دست دل هر جایی
چه شود گر ز کرم ای بت فرخار مرا
زنگ اندوه ز آیین دل بزدایی
نیست جز شمع کسی آگه‌م از سوز نهان
که چه بر من گذرد شب ز غم تنهایی

نه عجب خون شود از نافه آهوی تبار
 زلف مشکین به ره باد اگر بگشایی
 زودتر ده خبرم تا به کمندت آیم
 زپی ریختن خونم اگر می آیی
 به فلک سایدم از فخر و شرف طرف کلاه
 به سر دیده من گر که گذاری پای
 چون که اندازه حسن تو برون زاوصاف است
 بست آغاز به وصف تو لب از گویایی
 عقل اندر صفت ذات تو حیران ماند
 بس که ای دوست ز سر تا به قدم زیبایی

رباعی

روزی از پرده اگر چهره چو مه بنمایی
 دل خلقی به یکی نظره ز کف بربایی
 در گلستان جهان چون رخ و اندام تو نیست
 گل بدین تازگی و سرو بدان رعنائی

در داد سحر ملهم غمیم آواز
 کی شایسته عشق بتان طناز
 می نوش و به عیش کوش با ساده رخان
 زان پیش که با خاک کنندت دمساز

تک بیت

دلبرا با چون منی ترک وفاداری مکن
 بشنو از من پیشه خود را دل آزاری مکن

قطعه

دارد اسیر هر خم مویی هزار دل
 دارید بر رخ و چشمان او به ناز
 افعی ز زلف کرده و بر دوش داده جای
 دیدم به چهره زلفش و گفتم به اهل دل
 شمشاد و سرو گر که خرامان بدیده‌اید
 از مژه تیر دارد و ز ابرو کمان به دست
 بس عاشقان دلشده در کوی آن نگار
 آغاز را به وصف لب نوش خند یار
 مشکین کمند شاهد فرخار بنگرید
 در آفتاب خفته دو بیمار بنگرید
 سحر و فسون آن بت عیار بنگرید
 پر خون به چنگ زاغ سمن زار بنگرید
 بر قد یار درگه رفتار بنگرید
 دستان ترک مست کماندار بنگرید
 جان داده همچو صورت دیوار بنگرید
 گفتار شکرین گه اشعار بنگرید

منابع و مأخذ

آدمیت، محمد حسین، دانشمندان و سخن سرایان فارس، ص ۳۷، فرصت‌الدوله،
 آثار العجم، ص ۵۴-۵۵۳، شعاع‌الملک، محمد حسین، تذکره شعاعیه، نسخه خطی، ص
 ۲۱-۲۰، آثاری، آیت‌الله محمد مهدی، گلگشت سخن، نسخه خطی، مرآت الفصاحه،
 شیخ مفید، داور.

۵-۵: انجام ارسنجانی

مرحوم میرزا مصطفی خان ملقب به ندیم باشی و متخلص به انجام برادر کوچک‌تر
میرزا محمودخان آغاز است. سال تولد و وفاتش مشخص نیست. شعاع‌الملک می‌نویسد:
"اسمش میرزا مصطفی خان و شغلش نویسندگی کارگزاران دیوان برادر کهنتر آغاز
است... این چند شعر از اوست:

"عاقبت از هجر رویت بر سر کویت بمیرم

گر نمیرم تا قیامت سر ز خجالت برنگیرم

ترک چشم مست شهر آشوب اندر قوس ابرو

ناوک مژگان نهاده تا کند آماج تیرم

با گدایی درت عار آیدم از پادشاهی

خسروان را بنده دانم تا که در کویت فقیرم

شب همه شب هم چنان مرغ شباهنگ از فراق

از زمین آید به گوش زهره آواز سفیرم

دست گیر انجام را در ناتوانی تا توانی

پیش از آن کز فرقت بالای دلجویت بمیرم".^۱

رکن زاده آدمیت نیز می‌گوید:

"...در شیراز اقامت داشت و در دستگاه میرزا ابراهیم خان قوام‌الملک مشغول بود.

سال فوتش بدست نیامد. همین قدر معلوم است که در سال هزار و سیصد و سی و شش
هجری قمری زنده بوده، از اوست:

با جفا جویی این گردش دوران چه کنم؟

با چنین دوره دون پرور کژ خان چه کنم؟

سالها رنج هنر بردم و هان حیرانم

که بدین مایه و این حال پریشان چه کنم؟

غیر رامشگری و مسخرگی نیست رواج
 من که زین هر دو هنر بی خبرم هان چه کنم؟
 بر این خلق که از علم و هنر بیزارند
 عرض علم و هنر و حکمت و عرفان چه کنم؟
 نیست قدح خودم از مدح کسان حاصل کار
 مدح این قوم به بیهوده و هزیان چه کنم؟
 اندرین دوره که شعری به شعیری نخرند
 قیمت درّ گران سنگ خود ارزان چه کنم؟
 حاصل علم و حکم نیست بجز رنج و الم
 علم جاماسبی و حکمت لقمان چه کنم؟
 گشت بازار هنر کاسد و دانش بی قدر
 چون مرا نیست جز این مایه به دکان چه کنم؟
 می خورم ز اهل جهان تیغ ستم، طعن سنان
 بی مددکار در این عرصه میدان چه کنم؟
 درگه مهدی عصر است پناه من لیک
 با بداندیشی دجّال سپاهان چه کنم؟
 گفتم از بهر دونان مَنّت دونان نکشم
 نکنم مدحت دونان ز پی نان چه کنم؟
 خود گرفتم که به کشتی نبرم مَنّت نوح
 مَنّت وی نبرم زحمت طوفان چه کنم؟
 من که دادم سر و تن یکسره در راه وطن
 نرسد کارم اگر باز به سامان چه کنم؟
 درد خود بار دگر عرضه نمایم بر میر
 باز هم گر نکند چاره و درمان چه کنم؟
 وعده مکرمتی داده از این پیش و کنون
 شود از گفته خود گر که پشیمان چه کنم؟

نیست انجام چو بر وفق رضا حکم قضا
 سر فکرت نبرم گر به گریبان چه کنم؟
 مخبرالسلطنه طرح سخنی کرده و من
 بر آن طبع سخن سنج سخندان چه کنم؟
 شعر من قطره و آن طبع گهرزا عَمّان
 قطره خویش خجل در بر عمان چه کنم؟
 مدحت وی که ز اوصاف و بیان مستغنی است
 خود عیان است منش بیهده عنوان چه کنم؟
 روز روشن که بود بر همه عالم روشن
 سخن از روشنی مهر درخشان چه کنم؟^۱

منابع و مأخذ

تذکره شعاعیه، ص ۳۱-۳۰، سخن سرایان فارس، ج اول، ص ۳۳۵.

۵-۶: سحاب فارسی (ارسنجان)

حاجی میرزا غلامرضا فرزند میرزا حیدر علی متخلص به سحاب از شعرای خطّه ارسنجان می‌باشد. وی از طرف مادر سیادت دارد. تاریخ تولد و وفاتش بر ما پوشیده است و تنها چند بیت از او باقی مانده است.

شیخ مفید داور درباره سحاب چنین می‌نویسد:

"از اهل ارسنجان است که قصبه‌ای است از فارس، اسمش حاجی میرزا غلامرضا، ولد میرزا حیدر علی است که از طرف مادر سیادت دارند.

این قطعه شعر از اوست:

گور نخجیر آوری با صد غرور	"گر شوی مانده بهرام گور
عاقبت فردا شوی نخجیر گور	گور را امروز نخجیر آوری

ملک و اموال و عیالات به ما یار نشد

همره ما کفنی هست که بر خود بستیم.^۱

۵-۷: الحان ارسنجان

علی عسکر ابن ملا محمد شفیع متخلص به الحان شاعر و خوشنویسی از این دیار می‌باشد که شرح حال و اشعارش در فصل خوشنویسان نوشته شده است.

۱- داور، شیخ مفید. مرآت الفصاحه، تصحیح دکتر طاووسی، محمود ص ۲۷۲.

۸-۵: سالار جنگ

ناصرالدین سالار ارسنجانی

ناصر متخلص به "سالار" ملقب به "سالار جنگ" فرزند علی خان ارسنجانی فرزند حاج فرج‌الله فرزند حاج مصطفی فرزند حسین، فرزند محمد خان، فرزند الله وردیخان فرزند امامقلی خان بود. مادر سالار جنگ مرحوم همایون نیز از اهالی ارسنجان بود. سالار در سال هزار و دویست و شصت و دو هجری شمسی در شیراز دنیا آمد. وی در سه سالگی مادر و در نه سالگی پدرش را از دست داد. و چون نه برادر داشت و نه خواهر، قهرماً دارای احساسات خاصی گردید، احساساتی از مرگ مادر و پدر و نداشتن خواهر و برادر، ناصرالدین تحت تربیت جدش تحصیلات مناسب وقت می‌نمود. در سن هجده سالگی او را به دفتر مرحوم حبیب‌الله قوام‌الملک برد و مرحوم حبیب‌الله خان که از دوستان صمیمی و یاران متفق پدر بزرگش بود، وی را با فرزندش مرحوم ابراهیم قوام‌الملک هم درس ساخت و نزد معلم سرخانه، خط و علوم مقدماتی فارسی و عربی را با ابراهیم فراگرفت و از همان عهد، ابراهیم و ناصر گام به گام در تحصیل کوشیدند و نیز با یکدیگر اسب سواری و تیراندازی را به کمال آموختند و چون حبیب‌الله خان رحلت کرد، ابراهیم خان لقب قوام‌الملک یافت و بنا به مخالفتی که بین او و نظام السلطنه بواسطه کشته شدن نصرالدوله برادر حبیب‌الله خان پدیدار شده بود و به جنگ بین طرفین منجر گردید، ناصرالدین به ریاست و سالاری قشون قوام‌الملک عهده‌دار گردید و بخاطر شجاعتی که از خود نشان داد و رشادتهایی که کرد و بر دشمن پیروزی یافته بود، به لقب "سالار جنگ" ملقب گشت. و در ضمن این رزم که سه ماه به طول انجامیده بود این غزل حماسه‌گون را در جوانی و برای نظام السلطنه حاکم فارس فرستاد:

نی یار و جام و باده و ایوانم آرزوست	"من شیر رزم دیده و میدانم آرزوست
من لعل خون ز خنجر برانم آرزوست	لعل نگار، گردگران آرزو کنند
توپ و تفنگ و توسن و جولانم آرزوست	آوای ارغنون و ربابم چه فایده
همواره رزم رستم دستانم آرزوست	عار آیدم ز رزم نظام و سپاه ترک
با چون منی که ملک سلیمانم آرزوست	اهریمنان فارس کجا همسری کنند

سالار" از خدا مددی جوی و پس بگو من شیر رزم دیده و میدانم آرزوست^۱ باز برای سالار نبردها پیش آمد و با قوام‌الملک و فامندی خود را ابراز می‌داشت. چندی حکومت داراب و چندی ریاست بر عرب و باصری و سایر ایلات تحت نظر ابراهیم قوام را دارا بود. در حکومت خود در داراب بروز شهادت اخلاقی داد، زیرا سربازان اتریشی و آلمانی و افسران به او پناهنده شده بودند. سالار آنها را در پناه خود قرار داده، از فراریان قریب چهل روز یا بیشتر پذیرایی گرمی کرد و در آخر کار که قشون انگلیسی می‌خواستند آنها را تحویل گیرند، راه فرار را به آنان نشان داد و به هر کدام به قدر لیاقت خودشان و استطاعت خودش هدایایی داد و از جنگ انگلیسها نجاتشان داد. سالار در تمام احوال، حتی در موقع جنگ، تاریخ و دیوانهای شعرا را همراه داشت. در داراب دو شاهنامه خوان داشت که در موقع استراحتش پس از انجام وظایف او، برایش شاهنامه می‌خواندند و غالباً برای او تکرار می‌کردند و در همین شهر انگیزه سرودن تاریخ اشکانیان که فردوسی به اختصار گذرانیده است، برایش پدید آمد و تاریخ اشکانیان را به نظم و به تبعیت از فردوسی شاعر ملی ایران و به وزن و سبک او شروع کرد و آن را به پایان رسانید. اما افسوس که قسمتی از آن مفقود گردیده است. "ناصرالدین پس از بازگشت به شیراز با "هرتسفلد" پروفیسور و باستان‌شناس معروف آلمانی ملاقاتهای زیادی داشت و با او طرح دوستی ریخت و به همراهی "هرتسفلد" مدتی را در تخت جمشید بسر برد و تحقیقات او را یادداشت می‌نمود. وی همچنین با مرحوم مشیرالدوله پیرنیا و محمد خان قزوینی مکاتبه داشت و در محضر مشیرالدوله به قول خود سالار استفاده‌های تاریخی می‌نمود. مشیرالدوله هم او را بسیار دوست داشت و از او می‌خواست که اشعاش را بخواند. سالار وقتی به تهران می‌رفت به خدمت مشیرالدوله و محمدخان شرفیاب می‌شد.^۲ ناصرالدین در سال هزار و سیصد و بیست و هفت هجری قمری سفری به هندوستان کرد و پس از یک سال به شیراز بازگشت. سالار تا زمانیکه در شیراز بود، هفته‌ای یک بار انجمن ادبی را در خانه خود تشکیل می‌داد و روزهای جمعه به اتفاق شعاع‌الملک و حشمت‌لوف و جوادکمپانی در باغ خود بنام "مینو" واقع در قصرالدشت به سیاحت ادبی می‌پرداخت. انجمن سالار در سال

۱- سالار، ناصرالدین. دیوان اشعار، مقدمه، ص (ز). ۲- سالار، ناصرالدین. دیوان اشعار، مقدمه، ص (س).

هزار و سیصد و پنج هجری شمسی تصمیم گرفت که اشعار شاعران با شرح احوال اعضای انجمن را در نشریه‌ای انتشار دهد. سالار از روی فروتنی و علاقه شدیدی که به زادگاه خود داشت نام انجمن را به فارسی تغییر داد و در سال هزار و سیصد و چهارده هجری شمسی با خانواده خود به تهران عزیمت کرد و تا آخر عمر در آنجا اقامت گزید. از هنگامی که به تهران رفت، انجمن ادب تشکیل داد و شاعران بزرگی چون ملک الشعرای بهار و بدیع الزمان فروزانفر و دکتر رضا زاده شفق در آن شرکت می‌کردند. دوستی او با آن بزرگان ادب با مکاتبه از شیراز آغاز شده بود، چنانکه بدیع الزمان فروزانفر درباره وی گفته‌است:

"به شیراز گوینده بسیار هست
به نورو دیدی گهربار ابر
ولیکن، یکی همچو سالار نیست
چو طبعش همانا گهربار نیست"^۱
و دکتر شفق نیز گوید:

"شفق صبح سر زبام بر آر
تا مگر شام عمر نازده پی
بوکه بینی تو آن سخن سالار
شوی از وصل دوست برخوردار"^۲
زمانی که استاد فقید ملک الشعرای بهار در زندان بود، سالار تعدادی هندوانه و خربزه و هدایایی برایش فرستاد و ملک الشعرا این قطعه تشکرآمیز را برای او سرود:

"حضرت سالار بهر مرغ گرفتار
آب حیات اندرون کوزه مینا
از ره اکرام آب و دانه فرستاد
تا دهم عمر جاودانه فرستاد
هفت عدد کوزه نبات کرم کرد
از سر انصاف، تلک عشر کامل
سه خم شیرین می مغانه فرستاد
تا نزنم در نقیصه چانه فرستاد
باشد رمزی گر امتنان رهی را
دانست این بنده تشنه سخن اوست
کاهلی طبع را بهانه فرستاد
در خم سر بسته بی‌نشانه فرستاد
خربزه بخشید و هندوانه فرستاد
شاهد و شکر کرد در میانه فرستاد
یا بدل شعر تازه، نزلی موزون
بختش باشد بلند و هیچ نبینم
کاو بفرستاد هدیه یا نفرستاد"^۳

سالار در پاسخ، این قطعه را سرود و برای ملک الشعرا فرستاد:

۲- امداد، حسن. انجمنهای ادبی شیراز، ص ۲۸۳.

۱- امداد، حسن. انجمنهای ادبی شیراز ص ۲۸۲.

۳- امداد، حسن. انجمنهای ادبی شیراز، ص ۲۸۵.

"خواجه فاضل بهار، آنکه خدایش
خواست مرا مفتخر میان امائل
گوهر شهوار چند قلزم طبعش
توسن طبعم عنان گسیخته می‌تاخت
تاز صبا شد پریش طره سنبل
جلوه گل تا هزار شیفته بلبل
حقه خربوزه پر ز شهد و ز زر ساخت
تا کره خاک هندوانه پیرورد
وصف ز خربوزه کس نکرد چنین نغز
صیت سخن را شنید مشتری از چرخ
کز ملک العرش ای ملک سخت را
از جبهت فخر این زمانه فرستاد
قطعه شعرم بدین بهانه فرستاد
هدیه از آن بحر بی‌کرانه فرستاد
رایضیش خواست تازیانه فرستاد
تاز نسیمش بهار شانه فرستاد
بر زبر شاخ ز آشیانه فرستاد
در شکمش با هزار دانه فرستاد
و آن کره را از کره نشانه فرستاد
یا سخن از وصف هندوانه فرستاد
زهره به بزمش به این ترانه فرستاد
احسن احسن حق یگانه فرستاد"^۱

از وقایع زندگی او اختلافش با ابراهیم قوام‌الملک هم درس و مخدومش بود. او با این که سالها در خدمت قوام بود ولی این اختلاف چنان در روحیه‌اش اثر سوء گذاشت که تا آخرین لحظه حیات او را رنج می‌داد. چنانکه انعکاس آن در اشعارش هویدا است.

سالها بود که همراه به ما دنیا بود

هر چه می‌کرد، به یک چند به کام ما بود

به سرم شور ز عشق و به برم شاهد بخت

به کفم ساعد ساقی، به لبم صهبا بود

ای بسا فتنه که بنشست و شد آرام زمن

مگر آن فتنه که برخاست از آن بالا بود

من و معشوق زهم هیچ نبودیم جدا

زشت و زیبا به هم آمیخته و زیبا بود

تا قوام ابن قوام ابن قوام ابن قوام

خواجه‌ام بود، جهانی بدرم مولا بود

چون دلم خون به دلش بود که حافظ می‌گفت

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

جست سالار وفا از چه، از او چون دانست

طمع دوستی از دشمن جان بیجا بود

از دیگر حوادث دوران زندگی سالار این بود که در زمان حکومت سرلشکر

حبیب‌الله‌خان شیبانی در فارس به او بسیار سخت گذشت، آنچنان که مقدار هنگفتی از هستی خود را از کف داد و در همین زمان مورد سوء قصد عده‌ای از قشقاییان قرار گرفت.

این پیشامد سالار را به کلی منقلب ساخت و درست و با ایمان کامل فهمید و می‌گفت:

"لا مؤثر فی الوجود الا الله" بار و بنه خود را بست و بسوی ارسنجان زادگاه پدر و

مادر و اجدادش که در آنجا نیز املاکی داشت روی نهاد و این غزل خداحافظی را برای مرحوم قوام سرود و وداع کرد:

چون خدمت از قدیم بودم

"خدمت به تو سالها نمودم

در پای تو عمر سر نمودم

گردید قریب آنکه یک قرن

کردار تو را همی ستودم^۱

کردار مرا بسی ستودی

تا آنجا که می‌گوید:

بیهوده نگویم آزمودم"

"بدتر ز وداع در جهان نیست

وی در ارسنجان در سال هزار و سیصد و سه هجری شمسی خانه شخصی خود را به

اداره معارف اهدا کرد تا اولین مدرسه این شهر تأسیس گردد و هم اکنون این مدرسه بنام ناصرالدین سالار برقرار می‌باشد.

مرحوم سالار در توکل به خداوند متعال و توجه به نعم حق و معتقدات در مورد

پیغمبران مخصوصاً "پیغمبر خاتم و امام المسلمین امیرالمؤمنین و همسر بزرگوار امام دختر رسول الله و سایر ائمه اطهار کوتاهی نمی‌کرد و در تربیت فرزندانش مخصوصاً دو دختر

(فرنگیس و منیژه) آنچنان مقید بود که در ایام ماه رمضان آنان را به منزل دو خاله خود می‌فرستاد که رسوم و آداب دینی فراگیرند و احکام شرع را بیاموزند و معتقد بود که دختران

باید از راه تعالیم دینی، اخلاق را بیاموزند و در ایام سوگواری و رحلت و شهادت معصومین در خانه می‌نشست. و کتب تاریخ را که بیان شهادت و وفات آن بزرگواران بود، می‌خواند و از آنچه موجب هتک احترام آنان بود، خودداری می‌کرد.

مناعت طبع و سعه نظر و مهمان‌نوازی او آنچنان بود که در این اوصاف مشهور گشته و به دیگران می‌آموخت و کمتر روزی بود که میهمان بر سرخوان او نباشد. در آداب لباس پوشی و ادب و احترام خیلی مقید بود و کمتر عصبانی می‌شد. در شیراز ریاست انجمن ادب را دارا بود، چون مدتی در تهران اقامت گزید نیز ریاست شعبه‌ای از انجمن ادب را دارا بود. با دوستان و علاقمندان خود وفامند بود. چنان که یک ساعت قبل از رحلتش بوسیله تلگراف با ابراهیم قوام خداحافظی کرد و مضمون تلگراف چنین است:

"اکنون که روان من مهیای پرواز به آسمان و عالم جانان است، تجدید ارادت و وفامندی می‌نمایم."

و این شعر را چندین بار تکرار کرده است:

"در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم به آن امید دهم جان که خاک کوی تا باشم"
وی آنقدر مناعت طبع داشت و به آبرومندی پایبند که گاهی به افراط می‌کشید. در تعصب ایرانی و عشق به ایران بی‌اندازه حساسیت از خود نشان می‌داد تا حدی که تاب شنیدن حوادث نامطلوب تاریخ ایران را نداشت و آنها را مولود جهل و دروغ‌پردازی دشمنان ایران می‌شمرد. در میهمان‌نوازی هم افراط داشت. در برخورد و گفتگو بسیار مؤدب و با نزاکت بود و مقید بود که با هر کسی و از هر طبقه که طرف گفتگوست رعایت تمام نکات انسانیت و ادب را ملحوظ دارد.

بالاخره مرحوم ناصرالدین سالار جنگ، مردی با همت و بلند نظر و سخاوتمند، ایران دوست، مهمان‌نواز، خیرخواه، حق‌شناس، نوع دوست و علاوه بر آن اهل مطالعه و ادیب و شاعر بود که دیوان اشعارش مشحون است از انواع شعر، غزل، قصیده، قطعه، رباعی، مسمط و انواع دیگر شعر، علاوه بر اینها او دارای اعتقاد مذهبی راسخی بود.

وی در ترویج ادب فارسی نقشی بسزا داشت و همانطور که گفته شد، سالها در منزل خود انجمن ادبی تشکیل می‌داد و شاعران آن روزگار فارس وی را بعنوان رئیس انجمن

ادبی انتخاب کرده بودند.

مرحوم سالار که یکی از مردان بزرگ است و نام او در تاریخ ادب فارسی جاودان خواهد ماند، سرانجام در شانزدهم آبان ماه سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری شمسی پس از شصت و سه سال زندگی، در تهران در گذشت و پیکر او را به شیراز آورده و در حجره‌ای در غرب آرامگاه خواجه شیراز به خاک سپردند.

از مرحوم سالار دیوان شعری باقی مانده است که به قلم نصرالله ابراهیمی خوشنویس ارسنجانی تحریر یافته است. دیوان اشعارش در پانصد و چهارده صفحه و مشتمل بر سیصد و پانزده غزل، سی و نه قصیده، پنجاه و هشت قطعه و تعدادی رباعی بعلاوه منظومه‌ای در قسمتی از تاریخ اشکانیان که به کوشش دامادش شادروان حمید مشیری در سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت هجری به چاپ رسیده است. قصایدش محکم و منسجم و غزلیاتش لطیف و قطعاتش متین و دارای مضامین اخلاقی است. سالار در گوشه‌ای خلوت به اندرز و بیداری خود، چکامه‌هایی می‌سازد که یکی از چکامه‌هایش چنان حالت یاس و آخر زندگانی را شرح داده که راستی مؤثر و برانگیزاننده به سوی گوشه‌نشینی و نگاه کردن به دیده عبرت است. وی چون موی سرش تا آخر عمر سیاه باقی ماند، گفته است:

"تو موی سیه مبین که بر سر
از آتش دل نشسته دودم"

از اوست:

"هنگام نشاط است مگر وقت نبرد دست

چون وقت نبردست، گه شادی مردست

روخاره و گلگونه به رخسار زنان بخش

گلگونه خون زیور مردان نبرداست

گردی که به رخ مانده ز پیکار مکن پاک

کارایش رخسار هنرمند ز گرد است

از خون عدو شیر صفت سرخ بکن چنگ

سرخ است، کف شیر که جنگ نه زرد است

از گرمی و از سردی پیکار میندیش
 گر آتش گرمست و گر آهن سردست
 می‌پسند به چشم وطن از خصم رسد درد
 تا خاک نبرد تو بهین داروی دردست

بازی چرخ عجب شعبده در کارم کرد
 تا به بند غم ایام گرفتارم کرد
 من که آزار دل خلق نجستم هرگز
 بی‌گنه از چه سبب این همه آزارم کرد
 همه بیزار ز هجرند و به جانت ای دوست
 غم چنان کرد که از وصل تو بیزارم کرد
 تو گلی جای تو باید به چمن باشد و من
 چون به پهلوی تو باشم که فلک خوارم کرد
 مست از دور فلک بودم و با من دوران
 کرد بد مستی از آن گونه که هشیارم کرد
 از ضعیفی چو دهم تکیه به دیوار سرای
 هر کسم دیده گمان نقش به دیوارم کرد
 مژده‌ای بود که موی سیهم گشت سفید
 مخبر صادقی از مرگ خبردارم کرد
 عاقلانیم سراسیمه و ره گم کرده
 شکرلله که در این قافله سالارم کرد

منابع و مأخذ

انجمنهای ادبی شیراز، از ص ۸۵-۲۸۰، دیوان اشعار سالار، سخنوران نامی ایران
 در تاریخ معاصر از ص ۷۴-۱۶۲

۹-۵: طالع ارسنجانی، علی محمد

مرحوم علی محمد ایران مهد ارسنجانی یکی از شعرای معاصر بود که در قصیده سرایی دست داشت. وی در سال هزار و سیصد و سی و هفت هجری شمسی بدرود حیات گفت. تاریخ تولدش بر ما پوشیده است. در کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس درباره وی چنین آمده است:

"مرحوم علی محمد ارسنجانی متوفی به سال هزار و سیصد و سی و هفت هجری شمسی از شعرای معاصر می باشد. وی در قصیده سرایی ماهر است. از آثار اوست:

ما را ز دستبرد حوادث امان نبود	گر مأمنی چو در گه پیرمغان نبود
دنیا و ملک همه و هم است یا خیال	پندار ای عزیز که وهم و گمان نبود
دیشب میان ما و صبا قصه ها گذشت	جز طره تو حرف دگر در میان نبود
از دولت سرشک فزون از ستاره ام	دیشب زمین به جلوه کم از آسمان نبود
کژی مکن که هر که کمان ستم کشید	خود سینه اش ز تیر قضا در امان نبود
کردیم آزمایش کالای خود فروش	غیر از متاع فاسد و نرخ گران نبود
تاج شهی است جایزه یاس بندگان	موسی نیافت نیل مراد ار شبان نبود

با آنکه می کنی به یکی غمزه فانیم	باز آنکه نیست بی تو سر زندگانیم
ای غمزه تو راهزن دین و دانشم	وی طرهات مدار غم و شادمانیم
بشکفت تا گل رخت از بوستان حق	در دیده خارگشت گل بوستانیم
جز حسرتم نگشت ز سرو قدت نصیب	این بود در جهان ثمر باغبانیم
ای دیده بس که ترسم از این اشک لاله گون	آگه شوند خلق ز داغ نهانیم
ای ساکنان وادی ایمن خدای را	یاد آورید صحبت عهد شبانیم
من هیچ از آن دهان ننمودم سخن ولی	هستند خلق معتقد نکته دانیم
از بخت تیره دوش بکردم شکایتی	طالع نموده ره به می ارغوانیم ^۱

۱۰-۵: پروین شیرازی، بتول مارشال پیرغیبی

بانو بتول مارشال پیرغیبی متخلص به "پروین" فرزند قراخان ارسنجانی به سال هزار و دویست و هشتاد و دو شمسی در شیراز بدنیا آمد. پس از فراگرفتن مقدمات علوم و فنون ادب به تأسیس دبستان "دوشیزگان" همت گماشت و سالها مدیر آن مدرسه بود. او در سال هزار و سیصد و بیست و هشت هجری شمسی اعتبار روزنامه ستاره جنوب را گرفت و چند سال آن را انتشار داد.

گاهی از روی تفتن و به مناسبت وقایع روز اشعاری می‌گفت. محمد حسین آدمیت می‌نویسد:

"دانشسرای مقدماتی شیراز را در سال هزار و سیصد و بیست و دو به پایان رسانیده است، زبانهای انگلیسی و تازی را فرا گرفته. در هنرهای دوزندگی و گلدوزی و خانه‌داری نیز دست دارد. پروین همسری داشته که در سال هزار و سیصد و بیست و شش شمسی در گذشته است. فرزندان او سه پسر و سه دختر است... به تهران و سایر شهرستانهای ایران و عراق سفر کرده است.

از آرزوها و آرمانهای ادبی و اجتماعی او این است که ایران زمین آباد و مردم آن از این بی‌چیزی و تنگدستی که امروز دامنگیرشان شده است، رهایی یابند، زبان و ادبیات فارسی شکوه دیرین خود را باز یابد، ایرانیان با ادب دوستی و تشویق سخنوران و نویسندگان زمینه چنین پیشرفت زبان شیرین فارسی و ادبیات بلند پایه آن را به نیکوترین روش فراهم آورند. این بانوی سخنور سالهاست به فرهنگ کشور خدمت می‌کند شاید بیست سال باشد که مدیریت دبستان دولتی دوشیزگان پهلوی در شیراز را دارد. و دو سال است که کلاس سالمندان را نیز سرپرستی می‌نماید... پروین شعرهای بسیار تا این زمان گفته است:

چکامه و چامه و مثنوی و قطعه سروده و درباره رویدادهای روز چکامه بسیار ساخته هر چند دیوان او هنوز به چاپ نرسیده مگر گزیده اشعارش به نام آئینه روزگار و برخی از سروده‌های او بویژه چکامه‌هایش منتشر گردیده نوشته‌هایی هم دارد مانند کتاب "اسرار تاریخ پارس" که هنوز پایان نیافته است. اینک چند نمونه از تراویده‌های او که توانایی طبع و پایه ذوق و اندیشه وی را می‌رساند در زیر نوشته می‌شود.

بیاد جشن شب نشینی هفتصدمین سال در گذشت سعدی در بیست و هفت خرداد هزار و سیصد و بیست و شش شمسی سروده:

"شد چو به ایران عیان فروغ علم آشکار گشت به ظلمت نهان اهرمن شام تار
صبح سعادت دمید دشت و دمن ز رنگار دولت جان پرور است صحبت آموزگار

خلوت بی مدعی سفره بی انتظار

بین به گلستان شیخ آیت باغ نعیم هر گلستان او راحت روح سلیم
دانش و علم و هنر، فخر بشر شد نسیم آخر عهد شب است اول صبح قدیم

صبح دوم بایدت سر ز گریبان مرا

گر نظری از خود به گلستانش کنند کسب معانی و علم ز بوستانش کنند
گر که به تصدیق عقل فهم و بیانش کنند تصور از سر بدر زنده دلانش کنند

گر بنماید به شب طلعت خورشیدوار

خجسته جشنی به پاست به ماه دوم ربیع ز مصلح الدین ما شیخ ادیب منبع
نابغه علم و فضل سخن سرای رفیع خیز غنیمت شمار جنبش باد ربیع

نالاه موزون مرغ، بوی خوش لاله زار

گر که به توحید او نظر کند هوشیار مات ز معنی شود عابد پرهیزگار
زهد ریاکی بود مرد خدا را شعار برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

چند صباحی ز عمر در پی دانا رویم تا که از این خاکدان عالم بالا رویم
بدستیاری علم تا به ثریا رویم روز بهار است و خیز تا به تماشا رویم

تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار

از خم وحدت بنوش یک دو سه جام نبید تا که تو بینی شود از نظرت ناپدید
رهرو حق کی بود ز رحمتش نا امید دور جوانی گذشت موی سیه شد سپید

برق یمانی بجست گرد نماند از سوار

برو تو "پروین" به عجز تربت سعدی بیوی بگو که این مرز پاک از تو گرفت آبروی
به هر ملل نام تو مقدس ای پاک خوی دفتر فکرت بشوی گفته سعدی بگوی

دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار

زیارت باباکوهی

بهرگردش شدم از شهر برون بامدادی طربافزا چو بهار
راه صحرا بگرفتم در پیش جلوه حق نگرم در کهسار

صبحکی خرم و دامن افق چاک چون سینه مریم سیمین
زگریبان افق گشته برون قرص خورشید چو گویی زرین

مست جام جم در جشن سده شاد از بهمن و از رفتن دی
دور از رنگ و ریای زاهد نیم فرسنگ ز شهرم شد طی

عزم این بود که به باباکوهی روم و جبهه بسایم به زمین
ساعتی دور ز شک و تردید بوسم آن مأمن توحید و یقین

دامن کوه که بد از من دور منظری کرد مرا جلب نظر
گفتم آنجاست یکی نقش شگرف بود آثاری از استاد هنر

قدم آهسته کشیدم آنجا شدم از دیدن آن زار و غمین
جسدی خشک ز سرما شده سنگ حق پرستیش شدی نقش جبین

نکبه گاهش که بدی کوله خار بود مستور ز برف و بهمن
حاکی از محنت ایام رخس دور از اندیشه زشت ریمن

دیدمش خارکشی رنجبر است پشته خار بدوشش چون کوه
ریخته بر سرش از پیری برف بود از رنج زمانه به ستوه

دوخته چشم به زیبایی مهر که کند پرتو خورشیدش گرم
وفتاد است به انبرهی برف استخوان سوزدش از آهی نرم

سینه سوخته را داده به باد تا کشد از دل پر درد خروش
لیک افسوس که بیهوشی مرگ برده تاب از دلش و گشته خموش

شده آسوده ز غوغای حیات مرگ کرده است از او محنت دور
شده آسوده ز رنج دوران جسته از ظلمت پیوسته به نور

مالک زشت سیر می دیدم که ندیده اثر احسان را
بی خبر از دل دهقان فقیر نیست فکرش غم درویشان را

تا نبرد به عدالت یزدان گردن مالک خودخواه جهود
همچو این نقش بسی باید دید تا سازند فنا قوم حسود

باش بیدار چو چشم "پروین" غافلان سوت خطر گشته بلند
زود باشد که عدالت گیرد مالک و محتکران را در بند

پروین سالها در انجمن ادب فارسی و انجمن قلم و جلسات کانون دانش پارس
شرکت می کرد. در سال هزار و سیصد و بیست و هفت انگشت چهارم دست چپ مرحوم
خانم پروین مارشال پیر غیبی در سفر تهران به علت شکستن شیشه اتوبوس قطع شد. بعضی
از اعضای انجمن اشعاری در تأسف از این واقعه گفته اند. از جمله شادروان محمد جعفر
واجد این قصیده غرا را سروده است:

"گر دل شیشه نماید به نظر پاک و سلیم
زاده سنگ کی از دست دهد سنگدلی
شیشه خیره سر از خشم گزید انگشتی
ند انگشت چو بگسیخت ز دست پروین
حلقه وار آن خم انگشت چو بر خاک فتاد
ای دریغا ز چه دل بست بدین جرم جهان
باورت ناید از خوی خوش و خلق کریم
که ز صلب پدر آورده چنین طبع لئیم
که بسباید بر او بوسه زند از تعظیم
گشت لرزان تن پروین به سپهر از سریم
دل ماه فلک از ناوک غم شد به دو نیم
از چه بگرفت بر این کار زمانه تصمیم

شیشه را بشکند از سنگ ستم پیشانی
گوهری شیشه بد گوهر از آن دست گسست
شیشه هرگز نشنیدم بود الماس شکن
قطعه ذیل را به مناسبت آغاز ساختمان دبیرستان نمازی که مؤسس آن آقای مهدی
نمازی شیرازی است سروده:

"نوید کشور جم را به عید فطر امسال
که ابر جود نمازی به خطه شیراز
ز روی دانش و دین از متاع نام نکو
گشود بنگهی از دانش و هنر که از آن
تو ای نمازی روشن دل هنر پرور
سمی مهدی موعودی و هدایت او
جزای خیر بی‌رهان^۱ دهد خدا که چنین
یار مغان ثنای تو خامه "پروین"
درود مردم شیراز بشنو از حافظ

که شکست از سر بیدار چنان شوشه سیم
که همی زاید از آن عقده گهرهای یتیم
سفله را بین که کشیدست فزون پا ز گلیم
قطعه ذیل را به مناسبت آغاز ساختمان دبیرستان نمازی که مؤسس آن آقای مهدی

سروش غیب سرآغاز هر بشارت کرد
رسید و دامن این خاک را طهارت کرد
روان به پارس مهین مایه تجارت کرد
فزود رونق و جبران هر خسارت کرد
که هر چه رأی تو کرد از ره بصارت کرد
به کارهای پسندیده ات اشارت کرد
به کار خیر تو از جان و دل نظارت کرد
ز فیض بزم ادب نظم این عبارت کرد
"خداش خیر دهد آنکه این عمارت کرد"^۲

وی روز پنج‌شنبه چهارم شهریور ۱۳۶۱ در شیراز در گذشت و در جوار آرامگاه
شاداعی الله به خاک سپرده شد.

پروین این اشعار را در جواب بهمنی عضو انجمن ادب سالار گفته است:

"به بی چون نامه سرهنگ اخگر
نظر کردم به دقت لحظه‌ای چند
گلستانی بدیدم سبز و خرم
سخن از حکمت خلاق گفته
کسی کاو را زمن باشد جدایی
گمانم بهمنی زین دسته بوده
ادیباگر تویی از خلق دلتنگ
که الحق گم‌رهان را گشته رهبر
که تاگیرم ز گفتارش بسی پند
غذای روح بود و دافع غم
به باغ معرفت گلها شکفته
چه داند حکمت کار خدایی
که لب بر شکوه از خالق گشوده
چرا با خالق خود می‌کنی جنگ

۱- مراد آقای ابوالقاسم برهان است.

۲- آدمیت، محمد حسین. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس از ص ۶۵-۶۶.

نبرد با خدا سودی ندارد
 بیا تا با تو گویم داستانی
 شنیدم که سالی در زمستان
 خلاق بر در قاضی حاجات
 که ناگه شد ز آه مستمندان
 در آن شب لکه ابری شد پدیدار
 چنان بارید ابر تندباری
 از آن رحمت خلاق شاد گشتند
 در آن هنگام زال گوشه گیری
 که از غم قامتش خم گشته چون دال
 فقط از مال دنیا خانه‌ای داشت
 زخوف برف و باران در شب تار
 نبودی پایه و سقفش چو محکم
 که ناگه سقف آن خانه فرو ریخت
 عروس چرخ همچون روی دلدار
 نه آثاری ز زال و خانه‌اش بود
 نگشته هیچ دل از بهر او ریش
 در این گردنده گردون در شب و روز
 نداند هیچ کس اسرار این کار
 چگستر را از غم رهند
 نه هم پروین دم از گفتار ببرند
 هزاران چون تو میبوتند و حیران

چو حق جز جود مقصودی ندارد
 مگر تکلیف خود زین بس بدانی
 نزد از مصلحت یک قطره باران
 به عجز و لابه مشغول مناجات
 فلک تیره، چو روز تیره بختان
 بزد خیمه به روی دشت و کهسار
 که شد از هر طرف انهار جاری
 ز قید درد و غم آزاد گشتند
 فقیری، تیره ایامی، اسیری
 پریشان خاطر و مغموم و بد حال
 مکان سر به سر ویرانه‌ای داشت
 خزیده گوشه‌ای با حالت زار
 غمش بر غم فزون می‌شد دمام
 به خاک و خون تن او را بیامیخت
 منور کرد از رخ دشت و کهسار
 نه کس آگاه از ویرانه‌اش بود
 نه کس را خاطر از این غم به تشویش
 یکی دل خون و دیگر شاد و فیروز
 جز آنکس کاین جهان شد زو پدیدار
 کسی که اسرار خلقت را نداند
 که اسراری است در کار خداوند
 ز اسرار و رموز صنع یزدان^۱

منابع و مأخذ

انجمنهای ادبی شیراز ص ۳۱-۴۳۰ و ۳۶۳، دانشمندان و سخن سرایان فارس از
 ص ۶۵-۵۶۰، تذکره زنان سخنور، مشیر سلیمی.

۱۱-۵: ثاقب

میرزا نصرالله ابراهیمی خوشنویس و شاعر خوش ذوق ارسنجان‌ی است که شرح حال و اشعارش در فصل خوشنویسان ذکر شده است.

پایان سخن

منت خدای را که توفیق یافتیم گوشه‌ای از سرگذشت و احوال بزرگان شهرمان را گرد هم آوریم و شرمنده از آنیم که تواناییمان آنچنان نبود که در خور شأن آن بزرگان و آنگونه که می‌خواستیم گنجینه‌ای گرد آوریم و در اختیار خوانندگان قرار دهیم. چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم در این مجموعه سعی بر این بوده است که از بزرگانی نام برده شود که آثاری از خود به جای گذاشته‌اند یا در آثار دیگران از آنها نامی برده شده باشد و بیشتر به اسناد و مدارک تکیه شده است و کمتر به روایات و نقل قولها. و ادعای آن نداریم که آنچه نوشته‌ایم بی‌نقص بوده و از عیب مبرا است. امید که کاستیهای این مجموعه را با دیده اغماض بنگرید.

منابع و مأخذ

- ۱ - آثاری، محمد مهدی. گلگشت سخن. نسخه خطی، نگارنده.
- ۲ - ارسنجانی، ملا احمد. ضیاء العیون و کلام الملوک. نسخه خطی، محمد مهدی اسکندری.
- ۳ - اسحاق، محمد. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر. ج اول. تهران: طلوع و سیروس، ۱۳۶۳.
- ۴ - اسکندری، اکبر. آثار. نشریه هفته فرهنگ ارسنجان، تیرماه ۱۳۷۴.
- ۵ - اسکندری، محمد حسین. نگاهی کوتاه برگزیده ارسنجان. نشریه.
- ۶ - امداد، حسن. انجمنهای ادبی. تهران: انتشارات ما، ۱۳۷۲.
- ۷ - انصاری قمی، دیدار با ابرار، فروغ فقاقت آیت الله گلپایگانی. قم: شرکت چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۸ - بیانی، مهدی. احوال و آثار خوشنویسان. چاپ دوم. ج سوم و چهارم. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- ۹ - بیل، جیمز. عقاب و شیر. مهوش غلامی، چاپخانه حیدری، ۱۳۷۱.
- ۱۰ - بیل، جیمز. «بررسی روابط آمریکا و ایران»، اطلاعات، ش ۱۸۵۴۸، هشتم شهریور ماه ۱۳۶۷.
- ۱۱ - تفضلی، آذر و فضایی جوان، مهین. فرهنگ بزرگان اسلام و ایران. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی (ع)، ۱۳۷۲.
- ۱۲ - تقوی شیرازی، سید ضیاء الدین. نگاهی به زندگانی آیت الله فقید میرزای ارسنجانی (روح الایمان). سازمان مستقل چاپخانه دولتی ایران، ۱۳۴۱.
- ۱۳ - حسینی، سید ساعد. گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران. شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۱.
- ۱۴ - حسینی، سید محمد نصیر [فرصت الدوله]. دبستان الفرصه. شیراز: مطبع مظفری، ۱۳۳۳ ه. ق.
- ۱۵ - تهرانی، آقا بزرگ. الذریعه الی تصانیف الشیعه. ج نهم، قسمت اول. تهران: مکتب

اسلامیه، چاپخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۳۵.

۱۶ - حسینی، سید محمد نصیر [فرصت الدوله شیرازی]. آثار العجم. تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲.

۱۷ - خیام پور، فرهنگ سخنوران. انتشارات طلایه، ۱۳۷۲.

۱۸ - داور، شیخ مفید. تذکره مرآة الفصاحه. محمود طاووسی، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۱.

۱۹ - داوودی پور، محمد علی. گنج نور (مجموعه‌ای از آثار خطاطان معاصر). تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۶.

۲۰ - دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. ج پنجم. تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۵.

۲۱ - رکن زاده آدمیت، محمد حسین. دانشمندان و سخن سرایان فارس. ج اول. کتابفروشیهای اسلامیه و خیام، ۱۳۳۷.

۲۲ - روزنامه پست تهران. ش ۳۹۶۷، دی ماه ۱۳۴۵، ص ۶.

۲۳ - روزنامه عصر. نگاهی گذرا به زندگی آیت الله سید علی ثقة الاسلام ارسنجانی، ش ۶۶۳، سال ۷۷، ص ۳.

۲۴ - سالار، ناصرالدین. مجموعه‌ای از اشعار سالار. شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس، ۱۳۳۷.

۲۵ - شریف رازی، محمد. آثار الحجه. بخش پنجم. قم: آثار حوزه علمیه شیراز، ۱۳۳۷ ق.

۲۶ - شریف رازی، محمد. گنجینه دانشمندان. جلد پنجم. بی تا.

۲۷ - شعاع الملک، محمد حسین. تذکره شعاعیه. نسخه خطی، تهران: مجموعه علی اصغر خان حکمت، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۲۸ - شیرازی، دیوان ییگی، سید احمد. حدیقه الشعرا. ج اول. تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۴.

۲۹ - شیرازی، محمد حسین. «در پیش روی دفتر حسنت نهاده‌ام»، کیهان فرهنگی. ش ۱۲۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵، ص ۶۴.

۳۰ - صداقت کیش، جمشید. پژوهشنامه. ش اول، پاییز ۱۳۶۶.

- ۳۱- صدر حاج سیدجوادى، حمدفانى؛ کامران؛ خرماهى، بهاءالدين.
دائرة المعارف تشيع. ج دوم. سازمان دایرةالمعارف تشيع، ۱۳۶۸.
- ۳۲- عباسزاده، سعيد. دیدار با ابرار، نگهبان بیدار شیخ عبدالکریم حائری. سازمان تبلیغات اسلامی، تابستان ۱۳۷۳.
- ۳۳- علیدوست، محمد. قرآن نویسان و گزیده قرآنهاى نفیس ایران. تهران: آراد، ۱۳۷۴.
- ۳۴- فسایى، میرزا حسن. فارسانامه ناصرى. منصور رستگار، ج دوم. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۷.
- ۳۵- فصلنامه هنر. ش ششم، تابستان و پاییز ۱۳۶۳.
- ۳۶- فصلنامه اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامى. فصلنامه فرهنگ فارس. ش یکم، سال اول، بهار ۱۳۷۳.
- ۳۷- محمد آبادى، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسى. طرایف و طرایف. تهران: ۱۳۵۸.
- ۳۸- مدرس تبریزى، محمدعلى. ریحانة الادب. چاپ سوم. ج اول. کتابفروشى خیام، ۱۳۶۱.
- ۳۹- مصطفوى، سید محمد تقى. اقلیم فارس. چاپ دوم. نشر اشاره، ۱۳۷۵.
- ۴۰- میرهادى، توران و جهانشاهى ایرج، فرهنگ نامه کودکان و نوجوانان. ج دوم. ناشر فرهنگ نامه کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۳.
- ۴۱- نایب الصدر، معصوم علیشاه. طرایق الحقایق. محمدجعفر محجوب، ج سوم. تهران: کتابخانه سنایى، بی تا.
- ۴۲- نوروزى، جهانبخش. زیورهای سخن و گونه های شعر پارسی. شیراز. راهگشا. ۱۳۷۲.
- ۴۳- روزنامه صبا، هم ولایتى. «با دکتر اسکندری در یک غروب غمگین مه آلود». شنبه پنجم بهمن ماه ۱۳۷۰.

ارسنجانی، محمد. ۲۳۰

ارسنجانی، محمدحسن. ۱۹۸، ۱۴۱

ارسنجانی، محمدحسن (آقا کوچک)، ۴۱، ۸۹، ۱۸۲

ارسنجانی، محمدحسین نک: ملا محمدحسین

ارسنجانی، محمدشفیق نک: محمدشفیق پسر علی عسکر

ارسنجانی، مرتضی، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۸۲

ارسنجانی، مفتی (نذیم باشی - انجام ارسنجانی)، ۲۲۶

ارسنجانی، منیر، ۲۳۴

ارسنجانی، مندی، ۲۷، ۱۹۳، ۲۰۱

ارسنجانی، ناصرالدین (سالار)، ۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵

استهباناتی، ابواسحاق نک: اصطهباناتی، ابواسحاق

اسکندری، محمدحسن، ۸۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۷۷

اسکندری، محمدحسین (شیخ محمدحسین آثاری)، ۲۲، ۸۲، ۱۵۵، ۱۵۷

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲

اسکندری، محمدمهدی، ۶۶، ۱۳۵، ۱۸۱، ۱۸۹

اسکندری، نسیرین، ۱۷۶

اسکندری، وحید، ۱۶۲، ۱۶۹

اشرف ارسنجانی نک: اشرف الکتاب ارسنجانی، محمدعلی

اشرف الکتاب ارسنجانی، محمدعلی (اشرف ارسنجانی)، ۲۷، ۷۷، ۹۶

۹۷، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۹۷

اشرف الکتاب، عبدالغنی، ۱۳۵

اشرف الکتاب، مرتضی، ۱۷۳

اشکانیان (سلسله)، ۳۳۱

اصطهباناتی، ابواسحاق (ابواسحاق استهباناتی)، ۱۳۷، ۱۴۰

اصفهانی، ابوالحسن، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹

اصیل الدین حدادته العلوی نک: اصیل الدین واعظ، عبدالله بن

عبدالرحمن

اصیل الدین واعظ، عبدالله بن عبدالرحمن (اصیل الدین عبدالله العلوی)،

۱۳۳

اعتبار الملک، ۸۲

افتخارالکتاب نک: ملا محمدحسین

اکبر نک: علی اکبرین حسین (ع)

الحان، نک: علی عسکر فرزند محمدشفیق

الحان، تحلیص علی عسکر فرزند محمدشفیق نوه علی عسکر پدر محمد

شفیق

الله، ردیخان، ۲۳۰

امام حسین (ع) نک: حسن بن علی (ع)، امام دوم

امام حسین (ع) نک: حسین بن علی (ع)، امام سوم

امام حمیدی نک: حمیدی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری

اسلامی ایران

امام زمان نک: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم

امامعلی خان، ۲۳۰

امامی، عبدالصاحب، ۱۶۷

امیرالمؤمنین نک: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول

امیرکبیر، تقی (میرزا تقی خان امیرکبیر)، ۳۴

امینی، ۱۵۰

انجام ارسنجانی، نک: ارسنجانی، مصطفی

انجوی، محمد، ۱۰۵، ۲۰۲

انجوی، مهدی، ۱۰۵، ۲۰۲

انجوی، میرزا بابا، ۳۸

انصاری، عبدالله بن محمد (خواجه عبدالله انصاری)، ۱۷۵

انصاری، یحیی، ۲۰۰

اهل بیت، ۲۰۷، ۹۰

ایرج پسر منوچهر، ۲۳

«ب»

بابا کوهی، محمدبن عبدالله (بابا کوهی)، ۲۴۱

باصفا، ۲۹

باهنر، محمدجواد، ۲۰۰

بایستقر میرزا، ابراهیم (ابراهیم بایستقر میرزا)، ۳۹

بتول مارشال پیر غیبی نک: شیرازی، پروین

بروجردی، حسین (آیت الله بروجردی)، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱

بنان السلطنه، ۸۲

بهار، محمدتقی (ملک الشعرای بهار)، ۲۰۵، ۲۳۲

بهرام پنجم ساسانی (بهرام گور)، ۲۲۹

بهرام گور، نک: بهرام پنجم ساسانی

بهمنی، ۲۴۳

بیانی، مهدی، ۳۷، ۶۲، ۸۲

بیضایی، حبیب الله، ۶۶

بیضایی (خاندان)، ۸۲

«پ»

پاتینجر، هنری، ۲۰

پیامبر نک: محمد(ص)، پیامبر اسلام

پیرنیا، حسن (مشیرالدوله پیرنیا - میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک)، ۳۸

۲۳۱

«ت»

تخوارشاه، ۲۸

«ث»

ثاقب نک: ابراهیمی ارسنجانی، نصرالله

ثقة الاسلام، علی (آیت الله ثقة الاسلام)، ۲۷، ۱۱۲، ۱۹۲، ۲۰۱

«ج»

جعفر بن عبدالله، ۵۹

جعفری، محمد مهدی، ۱۵۹

جمال‌الدین ابوالفرج بن جوزی: ۱۳۳

جوزی، جمال‌الدین نک: جمال‌الدین ابوالفرج بن جوزی

جهیز، حسین (کربالی)، ۱۷۴، ۱۸۶

«ج»

حاتری، عبدالکریم (شیخ عبدالکریم حاتری یزدی - آیت‌الله حاتری)،

۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶

حاتری یزدی، عبدالکریم نک: حاتری، عبدالکریم

حاج حسین خان، ۲۱۵

حاج ملا هادی سبزواری نک: سبزواری، هادی بن مهدی

حاجی بابای شیرازی، ۱۴۰

حاجی سبزواری نک: سبزواری، هادی بن مهدی

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۵۷، ۸۹، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۹۰

۲۳۴، ۲۴۳

حجت کرمانی، محمد (محمدحجت)، ۱۹۹

حجت، محمد نک: حجت کرمانی، محمد

حجت، محمد نک: حجت کرمانی، محمد

حذاق، ابوالحسن، ۱۷۴، ۲۰۲

حسن بن علی(ع)، امام دوم (امام حسن(ع))، ۶۱، ۶۲

حسنی، ۱۶۱

حسین، ۲۳۰

حسین اصغر بن علی(ع)، ۱۹۸

حسین بایقرا (سلطان حسین بایقرا)، ۳۹

حسین بن علی(ع)، امام سوم (امام حسین(ع))، ۱۷۱

حسینی ارسنجانی، سیدالزکی محمدتقی، ۱۰۱

حسینی خوانساری، احمد (احمد خوانساری)، ۲۰۲

حسینی، سعیدالدین، ۱۶۸، ۱۶۹

حسینی، محمدابراهیم، ۱۱۲

حسینی، محمدحسین نک: حسینی ارسنجانی، محمدحسین

حضرت امیر(ع) نک: علی بن ابی طالب(ع) امام اول

حفانی (آیت‌الله حفانی)، ۲۰۰

حق شناس جهرمی (آیت‌الله حق‌شناس جهرمی)، ۲۰۰

حقیقت ارسنجانی، محمدرضا، ۲۷، ۱۰۴، ۱۰۵

حکیم سبزواری نک: سبزواری، هادی بن مهدی

حکیم سوری، نک: دانش، تقی

حکیم عباس دارابی نک: شریف دارابی شیرازی، عباس

حمیدی شیرازی، مهدی (مهدی حمیدی)، ۱۴۳

حمیدی، مهدی نک: حمیدی شیرازی، مهدی

«ح»

خادمیان، الله یار، ۱۶۴، ۲۰۲

خامنه‌ای، علی (آیت‌الله خامنه‌ای)، ۲۰۱

خراسانی، محمدکاظم، نک: آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین

خفزی، سیدعلی، ۱۷۴۰

خفیف شیرازی، محمدبن خفیف (ابوعبدالله محمدبن خفیف، شیخ کبیر)،

۱۳۳

خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران (امام

خمینی)، ۲۰۰، ۲۰۲

خواجه عبدالله انصاری نک: عبدالله بن محمد

خواجه نصیرالدین طوسی نک: نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد

خوانساری، احمد نک: حسینی خوانساری، احمد

خوانساری، محمدتقی، ۱۹۹

خورموجی، محمدجعفر بن محمدعلی، ۲۰

خیام، عمر بن ابراهیم، ۱۹۰

«د»

دارابی، عباس نک: شریف دارابی شیرازی، عباس

داروغه، غلامحسین، ۲۰۷

دانش، تقی (حکیم سوری)، ۲۰

داور شیرازی، مفیدبن محمدبنی (داور - شیخ مفید)، ۲۳، ۵۲، ۲۲۵، ۲۲۹

داور نک: داور شیرازی، مفیدبن محمدبنی

دستغیب، عبدالحسین (آیت‌الله عبدالحسین دستغیب)، ۲۰۲

دوبزرگی، احد، ۱۶۴

دهخدا، علی اکبر، ۲۰

دیرین، حمید، ۱۱۶

دیوان بیگی، احمد، ۵۰

«د»

رئوفی، محمدکریم، ۱۸۸، ۱۹۰

ربانی املشی (آیت‌الله ربانی املشی)، ۲۰۰

ربانی شیرازی (آیت‌الله ربانی شیرازی)، ۲۰۰

رحمت، ۱۴۳

رحیمی، حبیب، ۱۶۳

رستگار فسانی، منصور (منصور رستگار)، ۱۵۵

رستگار، منصور نک: رستگار فسانی، منصور

رسول نک: محمد(ص)، پیامبر اسلام

رضاهلوی، شاه ایران (رضاشاه)، ۸۹، ۱۸۵

رضازاده شفق، صادق، ۲۳۲، ۲۳۵

رضاقلی خان سراج‌الملك نک: سراج‌الملك، رضاقلی خان

رعدی آذرخشی، غلامعلی (غلامعلی آذرخشی)، ۱۴۷

رفیعی، محمدصادق، ۱۶۱

رکن زاده آدمیت، محمدحسین (محمدحسین آدمیت)، ۲۳، ۹۶، ۱۳۴

۱۴۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۹

روح‌الایمان نک: ارسنجانی، علی اکبر

«ز»

زین‌الدین، ناجی (ناجی زین‌الدین)، ۳۶

زین العابدین، ۲۰۱

زین العابدین نک: علی بن حسین (ع)، امام چهارم

«نص»

ساسانیان (سلسله)، ۳۰

سالار نک: ارسنجانی، ناصرالدین

سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۹۹

سبزواری، حسین، ۱۹۰

سبزواری، هادی بن مهدی (حاج ملاهادی سبزواری، حاجی سبزواری،

حکیم سبزواری)، ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۰

سحاب فارسی نک: ارسنجانی، غلامرضا

سراج الملک، رضاقلی خان، ۶۶

سعدی، مصحف بن عبدالله، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۹

سکینه بنت حسین (س)، ۶۰

سلطان القرانی، جعفر، ۳۷

سلطان الکتاب نک: صفا، محمدرضا

سلطان حسین یاقرا نک: حسین یاقرا

سلیمان پیامبر، ۵۸

سنایی، مجدود بن آدم، ۱۷۶

سهیلی، مهدی، ۴۱

سیبویه، عمرو بن عثمان، ۱۵۲، ۱۵۷

سیدابوالقاسم، ۲۰۱

سید رضی هاشمی نک: هاشمی، رضی

سیدمحمد، ۱۳۷

«نص»

شافعی ضیاءالدین (ضیاءالدین عبدالوهاب بن سکینه شافعی)، ۱۳۳

شاه طهماسب نک: طهماسب صفوی اول، شاه ایران

شریعت زرقانی، محمود، ۱۷۴

شریف امامی، ۳۷

شریف دارابی شیرازی، عباس (میرزا عباس دارابی، حکیم عباس دارابی)

۱۴۲، ۱۹۰

شعاع الملک، محمدحسین، نک: شعاع شیرازی، محمدحسین

شعاع شیرازی، محمدحسین (محمد حسین شعاع الملک)، ۹۷، ۲۰۶، ۲۱۶،

۲۲۵، ۲۳۱

شیرالمالک، نک: ملامحمدباقر شمر

شوشتری، نورالله بن شریف الدین (قاضی نورالله شوشتری)، ۱۹۸

شهاب ارسنجانی نک: ارسنجانی، حسنعلی

شیبانی، حبیب الله، ۲۳۴

شیخ الاسلامی، رضی الدین، ۴۰، ۴۱

شیخ صدرالدین، ۱۳۳

شیخ کبیر، نک: خفیف شیرازی، محمدبن خفیف

شیخ مرتضی حائری یرزدی نک: هاشمی حائری، مرتضی

شیخ مفید نک: داور شیرازی، مفیدبن محمدنسی

شیرازی، ابراهیم (آیت الله ابراهیم شیرازی)، ۱۸۴

شیرازی، پروین (بتول مارشال پیر غیبی)، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳

شیرازی، عبدالله نک: عبدالله قطب شیرازی

شیرازی، محمدعلی (محمدعلی مستوفی - مستوفی شیرازی)، ۳۷، ۶۳، ۶۵

شیرازی، محمدکاظم، ۱۸۵، ۱۹۵

شیرازی، محمود، ۱۹۵، ۱۹۶

شیرازی، نورالدین، ۱۹۹

شیروانی، زین العابدین بن اسکندر (زین العابدین شیروانی)، ۲۰

شیرین و فرهاد، ۵۵

«نص»

صائین الدین حسین بن محمدسلیمان، ۱۳۳

صادق پور، عبدالرسول، ۱۶۲

صادق، علی، ۱۳۶، ۱۴۰

صحرانیان، ۲۱

صداقت کیش، جمشید، ۲۰

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا، صدرالمطهرین)، ۱۸۹،

۱۹۰

صدرالمطهرین نک: صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم

صدراوعظین، محمد، ۱۱۲

صفا [تخلص]، محمدضا (سلطان الکتاب)، ۶۶

صفویان (سلسله)، ۲۳، ۲۶، ۱۳۳

صوفی، زین العابدین، ۲۰، ۲۳

«نص»

ضحاک، ۲۹

ضیاءالدین عبدالوهاب بن سکینه شافعی، نک: شافعی، ضیاءالدین

طالع ارسنجانی، علی محمد، ۲۳۸

طباطبائی، محمدحسین (علامه طباطبائی)، ۱۹۹

طباطبائی، محمدبن علی (آیت الله مجاهد)، ۱۹۸

طیب شیرازی، عبدالله، ۱۳۷، ۱۴۰

طهماسب صفوی اول، شاه ایران (شاه طهماسب)، ۲۲، ۳۹

ظل السلطان، مسعود میرزا بن ناصر، ۸۹

«ع»

عالم (آیت الله عالم)، ۱۷۴

عایشه بنت ابی بکر، ۳۰

عباس بن علی (ع)، ۵۹

عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین، ۱۷۵

عبدالله قطب شیرازی (عبدالله شیرازی)، ۲۰۰

عراقی، ضیاءالدین (آیت الله ضیاءالدین عراقی)، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶

عظیم نیشابوری نک: نیشابوری، عظیم

علامه طباطبائی نک: طباطبائی، محمدحسین

علی اصغر بن حسین (ع). ۵۹

علی اکبر بن ابوالقاسم. ۱۳۶

علی اکبر بن حسین (ع) (اکبر - علی اکبر). ۵۵. ۵۷. ۵۸. ۵۹

علی بن ابی طالب (ع). امام اول (امیرالمؤمنین - علی (ع)). حضرت

امیر (ع). ۶۶. ۹۰. ۹۷. ۱۲۰. ۱۵۵. ۱۶۱. ۲۳۴

علی بن حسین (ع). امام چهارم (زین العابدین). ۱۹۸

حسین بن موسی الرضا. نک: علی بن موسی (ع) امام هشتم

عنی بن موسی (ع). امام هشتم (علی بن موسی الرضا). ۶۶

شعی (ع) نک: علی بن ابی طالب (ع). امام اول

نسی عسکر پسر محمد شفیع (علی عسکر ارسنجانی). ۲۰. ۲۷. ۳۳. ۳۴.

۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۴۰. ۴۱. ۴۹. ۵۰. ۶۲. ۶۳. ۶۵. ۷۷. ۸۱. ۸۲. ۸۹. ۹۰.

۹۱. ۹۶. ۱۳۵. ۱۳۷. ۱۳۸. ۱۴۰. ۱۴۱. ۱۵۳. ۱۸۲. ۱۹۱. ۲۲۹

عون اصغر بن عبدالله. ۵۹

«ف»

فاضل. حبیب الله. ۱۰۵

فاضه. ۵۶

فردوسی. ابوالقاسم. ۲۹. ۱۹۰. ۲۳۱

فرصت الدوله شیرازی. نک: فرصت شیرازی. محمد نصیر بن جعفر

فرصت الدوله. نک: فرصت شیرازی. محمد نصیر بن جعفر

فرصت شیرازی. محمد نصیر بن جعفر (فرصت الدوله. فرصت

اندیشه شیرازی). ۲۰. ۲۳. ۲۹. ۵۰. ۸۲. ۱۳۲. ۱۳۹. ۱۴۲. ۱۴۴. ۲۰۶.

۲۲۵

فروزانفر. بدیع الزمان. نک: فروزانفر. محمدحسین

فروزانفر. محمدحسین (بدیع الزمان فروزانفر). ۲۳۲

فریدون. ۲۸

فسانی. حسن بن حسن. ۲۳. ۳۵

فقیه ارسنجانی. ابوالقاسم. ۲۷. ۱۹۵

فقیه ارسنجانی. محمد رضا (آیت الله فقیه ارسنجانی). ۱۹۵. ۱۹۷

«ق»

- قاریه (سلسله). ۴۹. ۱۰۴

- قاریه. ۳۰

- قاریه بن حسین (ع). ۵۷. ۵۹. ۶۰

- قاریه بن حسین. ۱۹۸

- قاریه. شوشتری. نک: شوشتری. نورالله بن شریف الدین

- قاریه. محمد (محمدخان قزوینی). ۲۳۱

- قاریه. محمد. نک: قوام السلطنه. احمد

- قاریه. احمد (احمد قوام). ۱۵۰

- قوام الملک. حبیب الله. ۲۳۰

- قوام الملک شیرازی. ۸۱

- قوام الملک. نصرالدوله. ۲۳

«ک»

کازرونی. محمدالرسول. ۲۰۲

کازرونی. علی. ۱۸۸

کاشانی. عبدالرزاق. نک: عبدالرزاق کاشی. عبدالرزاق بن جلال الدین.

کاشی. ابوالقاسم (آیت الله کاشانی). ۱۵۴

کاشی. غلامرضا. ۱۶۵

کاشی. ابودر معین الدین محمد بن محمد بن جلیل. ۱۳۲ - ۱۳۳

کربالی. لطف الله. ۱۳۶. ۱۳۹. ۱۴۰

کربالی. نک: حبیب. حسین

کریم. ۵۴

کلانتر. ابراهیم بن ابوالقاسم. ۱۳۵

کمال وند. روح الله. ۱۹۹

کیمانی. جواد. ۲۳۱

کوچک. مهر علی. ۸۹

«گ»

کلپایگانی. محمد رضا (سید محمد رضا کلپایگانی - آیت الله کلپایگانی).

۱۹۹. ۲۰۲

«ل»

لاری. عبدالحسین. ۱۸۵

لواف. حشمت. ۲۳۱

لیلا بنت حسین (ع). ۵۶. ۵۸. ۹۰. ۹۱

«م»

مبارک. قطب الدین. ۱۳۲

مجتهد. محمد صادق بن رضا. ۱۳۷. ۱۸۴. ۱۸۵

محقق داماد. محمد. ۱۹۹

محلای. بهاء الدین. ۹۶. ۱۷۱. ۱۹۹. ۲۰۰. ۲۰۲

محلای. جعفر. ۱۸۸. ۱۹۰

محلای شیرازی. صدرالدین. ۲۰

محمد بن حسن (عج). امام دوازدهم (مهدی (عج) - امام زمان). ۱۰۵. ۱۵۴

محمد بن حنیفه. ۱۳۳

محمد بن میرزا اسماعیل. ۱۳۶

محمدخان قزوینی. نک: قزوینی. محمد

محمد شفیع پسر علی عسکر (آثار ارسنجانی. محمد شفیع ارسنجانی. ۳۳.

۳۵. ۳۸. ۳۹. ۴۱. ۵۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۸۱. ۸۹. ۹۵. ۹۶.

۱۰۵. ۱۱۶. ۱۴۲. ۱۸۲. ۲۰۲. ۲۲۹

محمد (ص). پیامبر اسلام (رسول - پیغمبر). ۵۷. ۶۱. ۹۰. ۹۷. ۱۶۸. ۲۰۲.

۲۳۴. ۲۰۷

محمد کاظم. ۵۵

محمودی. ابوالقاسم. ۱۷۳

مرعشی. شهاب الدین (نجفی مرعشی). ۱۹۶

مستوفی خراسانی. محمد (میرزا محمد مستوفی). ۶۳

مستوفی، شیرازی، عابد، ۳۷

مستوفی شیرازی، نک: شیرازی، محمدعلی

مستوفی، محمدعلی، نک: شیرازی، محمدعلی

مستوفی، محمد، نک: مستوفی خراسانی، محمد

مشکینی، ابوالحسن، نک: مشکینی اردبیلی، ابوالحسن

مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (میرزا ابوالحسن مشکینی،

مشیرالدوله پرنیا، نک: پرنیا، حسن

مشیرالملک، ابوالحسن، نک: پرنیا، حسن

مشیرسلیمی، علی اکبر، ۲۴۴

مشیری، حمید، ۲۳۶

مصباح، محمدتقی (مصباح یزدی)، ۲۰۰

مصباح یزدی، نک: مصباح، محمدتقی

مصدق، محمد، ۱۵۴، ۱۷۲

مصطفی خان، ۲۳۰

مصلح، جواد، ۱۹۰

مظاهری، حسین، ۲۰۰

مظفرالدین قاجار، شاه ایران (مظفرالدین شاه)، ۶۳، ۶۵، ۶۴

معرفت، احمد، ۲۳

معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین العابدین (نایب الصدر)، ۳۶

مکارم شیرازی، ناصر (آیت الله مکارم شیرازی)، ۱۵۴، ۱۶۸

ملااحمد، نک: ارسنجانی، ملااحمد

ملاصدرا، نک: صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم

ملامحمدباقر شمر (شمرالمالک)، ۲۰۷

ملا محمد حسین (محمد حسین ارسنجانی حسینی ارسنجانی - افتخار

الکتاب)، ۲۷، ۳۵، ۴۱، ۸۱، ۸۲، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱

ملک الشعرا، بهار، نک: بهار، محمدتقی

میتحن، حسنعلی، ۱۱۶، ۱۴۴

میتحن، حسنعلی، ۱۱۶، ۱۴۴

منتسکیو، شارل لوئی دوکوند، ۱۴۹، ۱۵۲

منوچهر، ۲۳

موحد، محمدعلی، ۱۷۴، ۱۹۸

موسوی، احمد، ۳۸

موسوی ارسنجانی، محمدابراهیم، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۵۱

موسوی ارسنجانی، محمدهادی، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۵۳

مولانا جلال الدین رومی، نک: مولوی، جلال الدین محمدبن محمد

مولوی، جلال الدین محمدبن محمد (مولانا جلال الدین رومی)، ۱۳۲، ۱۹۰

مهدوی، اصغر، ۳۷

مهدی (عج) نک: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم

میبدی، احمدبن محمد، ۱۴۲

میرزا آقای اصطهباناتی، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶

میرزا ابوطالب، ۱۰۴

میرزا باباانجوی، نک: انجوی، میرزا بابا

میرزا تقی خان امیرکبیر، نک: امیرکبیر، تقی

میرزا حبیب الله، ۶۶

میر سید محمد، ۱۴۰

میرعماد، ۸۹

«ن»

نائینی، ۱۸۸

ناجی، زین الدین، نک: زین الدین، ناجی

ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۴۹، ۸۹

نایب الصدر، نک: معصوم علیشاه، محمدبن زین العابدین

نجفی مرعشی، نک: مرعشی، شهاب الدین

ندیم پاشی، نک: ارسنجانی، مصطفی

نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (خواجہ نصیرالدین طوسی)، ۱۸۹، ۱۹۰

نصیرالملک، ۸۱

نصیرخان، ۵۴

نظام السلطنه، ۲۳۰

نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۹۰

نعمتی ارسنجانی، محمدرحیم، ۱۲۱

نمازی شیرازی، محمد، ۲۰۲

نمازی شیرازی، مهدی، ۲۴۳

نورالدین عبدالقادر حکیم، ۱۳۳

نیریزی، احمد، ۳۶، ۵۰، ۶۵، ۱۱۶

نیری، محمدیوسف، ۱۶۰

نیشابوری، عظیم، ۴۱

«و»

واجد، محمدجعفر، ۲۴۲

واندنبرگ، ۲۵

وکیل، ۱۳۷، ۱۴۰

وکیل الملک شیرازی، محمدحسین، ۱۴۰

«ه»

هاشم بن یحیی، ۱۳۷

هاشمی حائری، مرتضی (شیخ مرتضی حائری یزدی)، ۱۹۹

هاشمی، رضی (سید رضی هاشمی)، ۱۰۱

هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۲۰۰

هخامنشیان (سلسله)، ۲۲ - ۲۳ - ۲۵

هرتسفلد، ارنست امیل، ۲۳۱

همایون، ۲۳۰

«ی»

یثربی کاشانی، علی، ۱۹۵

یزدانی شیرازی، عبدالوهاب (آصف الدوله)، ۸۲

فهرست مکانها

چاشنخور، ۲۳، ۲۴	۱۵۰. بايجان، ۱۵۰
چشمه شیرخان، ۲۰، ۲۹	اراسگاه شاه داعی‌الله، ۲۴۳
«ج»	استان قدس رضوی، ۴۰
حافظیه، ۸۹، ۹۰، ۲۳۶	آشنان، ۲۳۱
حجاز، ۱۳۲، ۱۳۳	اتریش، ۲۳۱
حسین آباد، ۱۳۳، ۱۳۴	اردکان، ۱۸۵
حوزه علمیه قم، ۱۹۵، ۱۹۹	ارستانجان، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۰، ۴۹
«خ»	۵۵، ۵۷، ۶۷، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴
خفرک، ۱۹	اروپا، ۱۴۵
خوزستان، ۱۴۴، ۱۴۷	اسیانا، ۱۴۵
غیرآباد، ۱۳۳	استخر، ۲۲
غیرات، ۱۳۳	صفهان، ۳۷
«د»	اسامزاده حاج سید غریب شیراز، ۹۵، ۹۱
داراب، ۲۱۳، ۲۳۱	اسامزاده عدالمهین، ۱۶۸
دارالسلام، ۸۲، ۸۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۸۵	امریکا، ۱۵۰، ۱۷۷
دارالعلم، ۸۲، ۱۹۱	انگلیس، ۲۳۱
دانشین، ۱۹	اهواز، ۱۷۴، ۱۷۵
دانشسرای مقدماتی شیراز، ۱۴۶، ۲۳۹	ایتالیا، ۱۶۸
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۷۴	ایران، ۳۰، ۳۵، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۹، ۶۶، ۷۷، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۹
دانشکده ادبیات شیراز، ۱۶۶، ۱۷۴	ایرجستان، ۲۳
دانشکده حقوق دانشگاه تهران، ۱۴۶، ۱۴۹	ایران قسماک، ۲۲، ۲۳، ۲۴
دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، ۱۶۷	«پ»
دانشگاه آزاد اسلامی فسا، ۱۶۱	بازار، ۲۷
دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارسنجان، ۲۲، ۸۲، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۷	باغ ملی، ۱۴
دانشگاه اهواز، ۱۴۵	باغ مینو، ۲۳۱
دانشگاه تهران، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۷۴	بخنگان، ۱۹
دانشگاه جندی شاپور، ۱۷۴، ۱۷۵	بزازجان، ۱۰۷، ۱۰۶
دانشگاه شهید بهشتی، ۱۴۵، ۱۴۹	بغداد، ۱۳۳، ۱۴۶
دانشگاه شیراز، ۸۲، ۸۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۷	بلژیک، ۲۵
دانشگاه کازانس، ۱۷۷	بناب، ۱۳۳
دانشگاه گاند، ۲۵	بندست، ۲۳، ۲۵
دانشگاه ملی، ۱۴۷	بوشهر، ۱۰۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۲
دانشگاه وچینا، ۱۷۷	بویراحمه، ۱۵۴
دانشگاه یزد، ۱۷۷	«پ»
دبستان دوشیزگان، ۲۳۹	بازرس، ۲۴۲
دبستان مفتیه، ۱۴۳	پیر اصف، ۳۹
دبیرستان دانشگاه شیراز، ۱۷۷	تحت حمیش، ۳۱
دمانود، ۱۴۹	«ت»
«ر»	تل تیموران، ۲۲، ۳۰
رفیع آباد، ۱۳۳	تل شریانی، ۲۸
رود دجله، ۵۲، ۵۹	تل داغ، ۴۹
رود شیرخان، ۲۹	تنگ شکر، ۱۹
روم، ۱۴۵	تهران، ۲۴، ۲۷، ۴۵، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۴
«ز»	«ج»
زرقان، ۲۱	حفودر، ۲۸
زمین انجیره، ۱۹۳	جمال آباد، ۱۳۳، ۱۳۴
«س»	جهرم، ۱۸۵، ۲۰۰
ساوه، ۱۴۹	
سدگیان، ۲۳	
سرپیران، ۱۹	
سوریه، ۱۵۱	
سید حاج غریب، ۹۱، ۹۵	

